

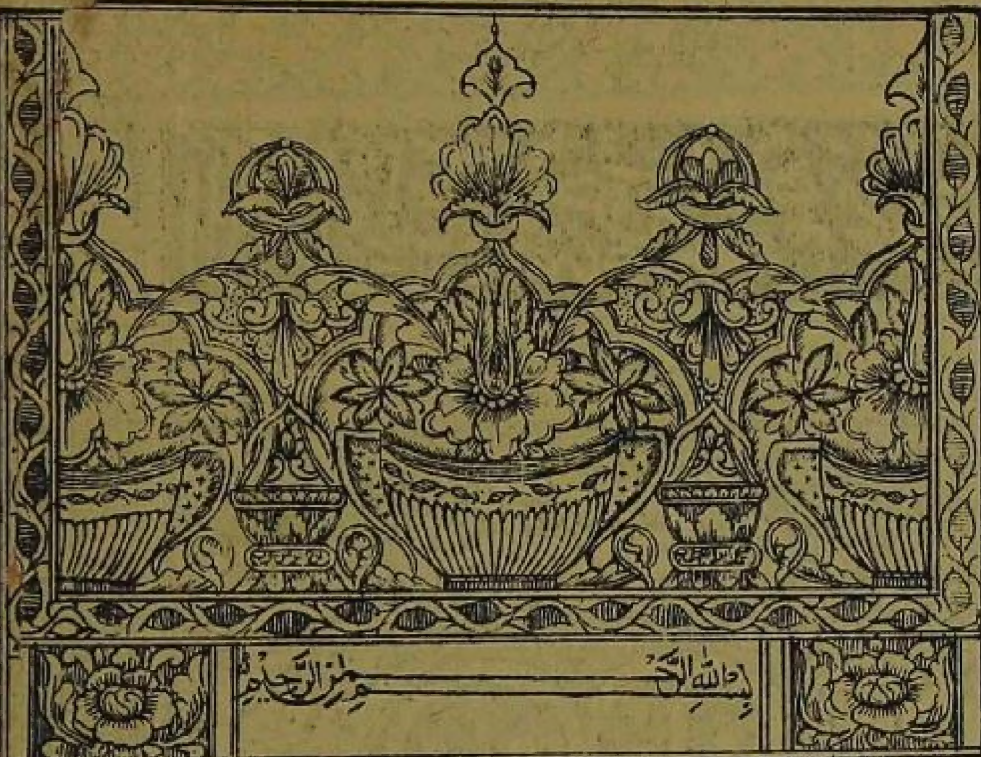
الْأَزْوَاجُ وَالْأَوْلِيَاءُ وَالْأَخْوِيَّةُ وَالْأَهْلُ وَالْأَحِبُّونَ

الحمد لله والمجد له والثناء له والثناء له والثناء له والثناء له



تتمتع باین کتاب فیروز قاسم خان قزوینی صاحب کتابخانه ملی

مطبعه محبتی واقع در طهران



الحمد لله الذي بتحميده يستفتح كل كتاب يذکره يصل كل خطاب يشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له ونشهد ان محمدا عبده ورسوله شهادة ينال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارتباب فضله على محمد وآله صلوة تنقذ تار من هول المظلم يوم الحساب تشهد لنا عند
الله زلفى وحسن المناب **ما بعد** سيكونه تقيير حقير شرف عباد الله الواحد الاحد ابو الخير محمد بن احمد
مراد آبادى مولانا فاروقى نيا نقشبندى مجددى شريفا كازبد وشعور داعيه طلب طريقت در سر بود
وبعد از تحصيل علوم شغف باطنى افزود مگر بمضمون **هـ** اسے بسا ابليس آورے روست هست و پس
بهر دستى بايد داد دست به مستصوفين خرقه پوش گندم نماي جو فروش كه بچل مركب گرفتارند و از كتاب
وسنت بهره ندارند و بزنى علما و فقرا پرآيده و چيز ياد و دين مستين اعدا كرده طريقت را غير شريعت
گويند رومى آوردم و مترصد فضل رحمانى و موهبت سبحانى بودم تا آنكه قائد خيرم به بندگى خدمت فرماياد
قطب لاقطاب سلطان المشايخ فى الآفاق وارث سوارث الاوليا بالاستحقاق حجة الله على عباده حجة الله
انفاقتنى ببلاده قطب فلک الهداية مركز دائرة اندلس النماية فى البداية سیدی وسندی و ذخيرة يومى
وعزى و مكان الروح من جسدی ظل الله للسان مرشدنا و لها و لنا استاذنا و ملا و اما مولانا

فصل الرحمن متع المسلمین بطول بقاءه ونور العوالم بنوره وفضیانه رسانید فرایت مالا عین
 رأت وسمعت مالا اذن سمعت **س** هو خیر من یعمی کل عظیمه واکرم من یطوی الیه المراحل من بعد
 بطل العتب قوم قدیم وحدثا موفق شدم و آخر کتابی که بطلالع در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف با
 یادی الی الله عامل اسرار الطریقه و الشریقه موضع وقائق السوء بحقیقه حضرت شمس الدین حبیب الرحمن **م** مرزا
 منظر جانجنان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند
 وحل اکثری از وقائق مذہب ملت بنماید و چون این جوامع الکلم بسوچسپ آمد باستقصا لیس کوشیدم و
 وجا بآملای شدم تا آنکه در ایفات خلفای حضرت ایشان قدس سره مضاعف آن یافتیم و هنگام تکلیف
 مکانیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام و الدین محی الدین ابو محمد عبد القادر
 احسنی کحسینی اجمالی و حضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی حضرت مجمع الکلم
 قضی شاد الله ربانی بی رحمة الله علیهم جمیعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنہا مسئلہ ذنباشتم بل رہ آورد
 عزیزان سازم و باین عرض آن تفریق را بجمع آوردم و از هر باغی گلی برچیدم و با ترکیب سال اسرار حار فین
 و سیر الطالبین شیخ الشیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصر است مضبوط
 در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ بامر کیکہ واجب است برین فرمان برداشت امر وی نہ آورد
 و روی تا نوایسم سخن از پیش خود و مجموعہ را بہ کلمات طیبات موسوم کردم و بدو باب مستوب ختم
باب اول در مکانیب این باب شتمست بر چهار فصل **فصل اول** در مکانیب حضرت غوث الثقلین
فصل دوم در مکانیب حضرت مرزا صاحب شہید **فصل سوم** در مکانیب قاضی شاد الله ربانی بی
فصل چهارم در مکانیب مولانا شاه ولی الله محدث دہلوی **باب دوم** در ترجمہ سالہ لہو لہو
 و سیر الطالبین شیخ سهروردی رحمة الله علیه کہ عزیزان متبع بر دارند فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرد و ما
 تقی فی الا بالله علیہ توکل و هو لب العرش العظیم **باب اول** از کتاب کلمات طیبات در مکانیب
 و این باب شتمست بر چهار فصل **فصل اول** در مکانیب حضرت غوث الثقلین رحمۃ الله علیہ
 بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول العزیز سینه طلب خود کیکہ در بوتہ واللذین جاہدا و اقیما و بالتش فی جہلہ کہ الله نفسه

کتابخانه ملی
 شماره
 تاریخ
 ۱۳۷۵
 قفسه کتابخانه ملی

بگذارد و خاص کن تا شایان مهر تقدیریم سببنا گردود و در بازایان الله استخوان من المؤمنین
 انفسهم و اموالهم بان هم الجنة او را از رشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت دین خالص الا لله
 الذی لا یزال حاصل کنی و شاید مرضی از اسرار و الخلق علی خط عظیم بکشاید و از و اسع انوار اقمین شرح
 الله صدکه و لا سلام هم علی نوری و نوری شماعی بر تو نابد و از ندای داعی اذعونی استجب لکرم باعنه
 و در دل تو پیدا آید و از خضیض قل مناع الدنيا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج و الاخره حیران
 عبود کنی و از نسیم سخن اقرب الیه من حبیبی تو را بدی بوی و در شام جان تو رسد و شجره قلب از آن در تن
 آید و از باو خزان قل الله هم ذرهم در بوستان تجربه فاکلکم مع الله الهام آخری برگ شوی و بیاض فصل بها
 ان الذین سبقت لهم مننا الحسنة و در زمین آید و محاب ان الله یحب الیه من یتساءل
 از تامل فیصل یاریدن گیرد و از ارضی ریاض قلوب از نباتات و علمنا به من کذا و علمنا سر سبز شود
 و اشجار بسایین از انما سران رحمة الله فریب من المحسنین بار و گردد و عیون وصول از سر چشم
 عینا یتسر بها المقریون و در وادی سرور آید و بشیر قبال ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 بشیرت فیض و از ساند الاغوا و الاخره و الاخره بالجنة التي كنتم توعدون صوان جنات نعیم رضی الله
 ندام و در کونوا و اشتریوا حینیما کنتم تعلمون و السلام مکتوب و م ای عزیز ترس از آن روز که
 یوم یفقی المرء من راحیه امه ابیه و صلیه و نبیه و از محاسبه و ان تبدوا ما فی نفوسکم او تخفوه
 یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام یحفظون نفسانی مشغول مباش و سرور مراقبه
 فاذا کنت فی کون کفر و بر و دیده در مشاهده و جوی تو میزند ناخبر الی بها ناظره بکشا و نظاره کن و از نعیم
 و لکم فیها ما شئتم انفسکم و لکم فیها ما تدعون یاد او را ندای داعی الله یدعوا الی ابر السلام
 و در گوش هوش توافد و از خوابگاه غفلت اغما الحیوة الدنیا لعجب هو بیدار گردی و در طلب و جرات
 و السابقون السابقون اولئک المقریون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
 دل در تازی تا بشیر الطاف الله لطیف بعباده با نهر اران الطباق ندای لھم البشیر تراوریش
 آید و عساکر امداد و الله جنت السموات و الارض همراه تو شود و بر شکر اعلان الشیطان لا یسار علی عیون
 فیروز آلی و از دام هوا می نهران النفس لا قارۃ بالشوق خلاص یابی و لوح دل باز لطائف اسرار انوار الله

مرقوم گردانی و مرغ دل از خطا رقص قدیم یاد آور و در فضایی سلوک فاسلکه سبیل ربانیت ذللا بجای
 یشاق در پر واز آید و از شمار انس در بسایتین کلان کل الثمرات محفوظ گردد و آئینه سر از لوازم انوار
 تجلیات هم صفت نور گردد که سر بق لیل الیل فی النهار کشف شود و در روضه ضمیر تو از اسطار مرآت
 و انزلنا من السماء ماء فانبثنا به جنات و حبلا حصید سر سبز بچرخ باغ ارم گردد و در موز و اجینا پل
 میتا مرترا غم شود و ستار فشکفنا هنک عظامک فبصرک ایوم حدید از پیش تو بر وازند و تو در
 مشاهد کمال او فردمانی گاهی در دریای بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فروشوی و از سموم مهب
 افاغوا مکن الله در گرداب سرگردانی فردمانی و گاهی از نسیم لطف و لا تیشسوا من روح الله و گشتن
 تجید چون غنایب از شوق در ترنم آئی و از غلبات و جهنم انی لاجل ریح یوسف بر کشتی حسابتان
 ملاست پیش آیند و گویند تا الله انک لفي ضلالک القدیم و چون تاثیر و الفقه علی وجه فارند
 بصیرا ظاهر گردد و همان خوان با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
 خاطئین و از سر صدق برخوانند که لقد اترك الله علينا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
 حال گوئی که رب قد اتيتني من الملك و علمتني من تاويل الاحاديث فاطر السموات والارض
 انت فی فی الدنیا و الآخرة توفی مسلما و الحقن بالصلحین و السلام مکتوب سوم
 اس عزیز پیش ازین تغافل کردن و بحیات سخر و شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب ارضیتهم
 بالحیوة الدنیا من الآخرة بگوش جان تو نرسیده است و از وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی
 الآخرة اعمی و اضل سبیلا هیچ خوف نداری و از تهدید اقرب للناس حسابهم و هم فی غفلة
 معرضون هیچ اندیشه نمیکنی و از توبیح من کان یزید حشر الدنیا نوبة منها و ما له فی الآخرة
 من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغى و اثار الحیوة الدنیا فان الحییم هی الماوی
 هیچ انتباه نمیکیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت بی سامان باشی یکے در صوم
 نق بوا الی الله و در شور و دگر بوا و انیبوا لربکم توجع و بر بیان صدق و اخلاص بر خوان انی
 وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً ما انفاً من سرب و هو الذی یقبل التوبة عن
 عباده و یعفو عن السيئات انظر ان الطاف ان الله غفور رحیم بر تو کشف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله يحب المتقین و یحب المتقین و یحب المتقین و یحب المتقین
 بخشد و سادی اقبال زبان حال ندانند که ان الذی قال ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم لام یحزنون
 والسلام مکتوب چهارم اسے عزیز چون شمس معارف از مطلع سموات سر طلع کند و اراضی
 قلوب نور ابد منور گردد که اشرف الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالی انبش بصائر عقول
 مرتفع شود که فکشفنا عنک عظامک نوظر افهام از مشاہدہ لوا مع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر
 افکار از کاشفہ عجایب اسرار عالم ملکوت و تعجب شود و بیجان عشق او را در یوادی طلب سرگردان کند و غلبہ
 شوق در مواطن قرب انس بخشد و سادی ان الله لذ و فضل علی الناس ندانند و هو معکم انما کنتم
 چون بر نکته سرعت مطلع گرد و دستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الھما اخ و درویدی نیستی لیس لیس
 الامر شئی فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کنارہ
 آید و گرداب حیرت افتد و بگوید ربانی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد از لطاف و جلاہم فی الدنیا
 و رسید و اورا با حل لطف نصیب بر جنتنا من نشاء فرو آرد و مفتاح خزائن اسرار و الله بکل شیء عظیم و
 سپارند و بر سوز و اشارات و ان الی ربك المنسحقہ اطلاع بخشد پس فو حی الی عبدہ ما اوحی چه باشد و
 لقد رای من آیات ربہ الکبریٰ چه معنی دارد مکتوب پنجم اسے عزیز کی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة
 الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور و عبور کن و از منازل اہل حضور کہ تعرف و وجوہم نضرة النعیم یاد آید
 تا گریوی از نفحات بوستان فروم و ریحان وجہ تغیر بمشام جان تو رسد و جبرہ از جام جهان نمائی
 و یسقون من ریح حق مخم ختامہ مسک در کام تو ریزند و قائق اسرار حقائق الخ حق من ربك مکتوف
 بر تو شود و تو بر سباط نفیر و لا تدع من دون الله مالا ینفعلک ولا یضربک از مسافر نش
 سخن نقص علیک نبایم با حق فناء و شاهد و مشہود استماع کنی گاہی با عباد نعمات خطاب
 فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون الحسنة از غایت شوق و طربائی و گاہی از صدقات مطو
 فاستقم كما امرت ومن تاب صعلک سر مرا قہ مزین و کنی و گاہی بجل المیتین و اعتموا بحبل الله جمیعاً
 چنگ در زنی و گاہی در فترک و ما النصر الا من عند الله در آویزی و گاہی درویدی سفتند بجمہم من
 حیث لا یعلمون فرو شودی و گاہی بر ساطل لطف ان الله بکم لرف و رحیم گذر کنی و از هدائق فمن

کان یرجوا المقام به فلیعمل علایها لکما اثنار جینی و از انهار لکل درجات ماعلموا یایدی اخلاص اغترف
 نمائی و در طلب صدر ان صلواتی و نسک و محیای و ماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از
 مانده نسیم و من اوفی بعهده من الله فاستبشر و از بخوری و از منادی ندشنوی یا عبادی لا تخوفن
 علیکم الیوم و لا انتم تخفون مکتوب ششم ^{عزیز چون} آهنگ من از میرانس بمسامع قلوب در رسد
 و از سماع نغمات خطاب بر بکر رایا و آرد و سکرات قالوا بلی راند گردند و عند لیسان اخزان
 باد و قار حسرت نغمه یا اسقی علی یوسف بر آشد و بر یطرب و ب ترانه انکسار و ابیضت عیناه من الحزن فهو
 کظلمه تواضعتن گیر و وطنور نوا می نوائی انما الشکواشی و حزنی الی الله یا هنگ فصدید جلیل
 فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق در فضای سموات سر سر و در لعلان آید و انوار جنون دل را منظم گردانند
 یکا د سنابر قینده بالا بصار و قطرات غبار از سحاب عین ارواح چند ان متقاطر گردد که اراضی منزه عین
 کان یرید حوت الاخرة نزد له فی حرته از نباتات وعد که الله مغام کثیره جمله محمد گردد و در حدیث
 انما و من یتوکل علی الله فهو حسبه نفعات و انما ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سر بسر
 مسطر و مروح شود و اغصان نهال صبر شمارانمای و فی الصلح و ان اجزم بغير حساب بحکایت رسد
 و من تراج عنایت هذا عطاءنا فامتن او امسك و از بهتر آید و منادی جوی العفو رذ و السحرة
 انما و و ان هذا لرد قنا ما له من فقاد و السلام باصواب مکتوب ^{هفتم} ^{عزیز چون} آهنگ من از میرانس بمسامع قلوب در رسد
 بر خاک نیاز نری و از سحاب امین باران حسرت نباری بوستان عیش تو بر گز از نباتات طرب سر سبز نشو و شکوفان
 امید بزمین در او بار و در نگردد و اغصان صبر باد راق رضا و دریا عین انس و ثمرات قرب و ان له عندنا
 لن لطف و حسن ما لب سر سبز نشو و و نمائیه نرسد و عند لیب قلب بنمته شوق در ترنم نیاید و همای فواو با جحه
 انی ذاهب الی ربی سیهلین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تعدن عینیک الی ما
 متعنا به از واجاتهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور کنند و هرگز رسد مقعد صدق
 عند ملک مقدر نرسد و از انهار اشجار طم و ابشاد و ن عند ربهم هیچ بر نخورد و از بوستان و الله عند حسن
 المذاب بوی بشام جان وی نرسد و از گلزار نسیم و لهدد از السلام عند ربهم و هو ولیم با کافوا بعلون
 هیچ بر خرداری نیابد و السلام مکتوب ^{هشتم} ^{عزیز چون} آهنگ من از میرانس بمسامع قلوب در رسد
 و از سماع نغمات خطاب بر بکر رایا و آرد و سکرات قالوا بلی راند گردند و عند لیسان اخزان

ظهور یابد که الصبح اذا تنفس وشموس مین یقین بر افلاک سر برنج استوار شود که الشمس تجری
 مستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضو النوار لغات نور هم یسعی بین اید یهم ستواری شود و سر بقی
 الی فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
 از پیش بر دارد و بر شکر شیطان که ان الشیطان لکفر عدو مبین فیروز آئی و او در معرکه فاتح ذی عدو
 با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بلسان مضطرب خوانند که یضیق صدک ولا یطلق لسانی و با هزاران عجز و خواست گفت که
 واعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و ما تف عندا مفاته الغیب لا
 یعلمها الا هو نمانک ولا تهنوا ولا تخفوا و انتم الاطوع ما و عساکر و ان جندنا لهم الغالبون
 اما اعلام اذ اجل نصر الله و الفقه در رسد و طلیع انا فخرنا تیغ انا لنصر سلنا و الذین امنوا از نیام
 نرفع درجات من نشاء و رکشد و بر شکر اعدا ملارد و احبا رض من الله و فقه قریب ستوار شود و مناوی
 حال ندانند و هر که قل اللهم مالک الملك تو فی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من
 تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر مکتوب نهم اس عزیز از کاخانه المال و البنی زینت
 الحقیق الدنیا برون آئی و دوست از شغلنا امنوا و اهلنا بر دارد و از خضیض صحبت فرمانده گان تیر
 غفلت که منو الله فاشهم انفسهم پائی همت را سخت برون بر درستم و از خش طلب در میدان عشق
 و در باز و گوی سبقت و السابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت و استعینوا بالله
 بجا یگاه اولئک علی عهدکم من ربهم و اولئک هم المقربون در رسان شایه که بیک دولت و بشر الذین
 امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین وارساند که ان الله بالناس لرحیم و اسرار نامه
 قلد جاء کم بصائر من ربکم لا بدست تو و بند چون بر موز و اشارات آن اطلع علی ابی و حال از شوق
 سر را قدم سازی سبیل السلام و هذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد از نگاه هم جنات تجری
 من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و مصفقر و رزق کس سیم خرمای
 تر یچنی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنه در رسد و از ملکیت هم دار السلام رضی الله
 عنهم و رضوا عنه داعی شور و باز گوید که من لوفی بلعظمی الله فسیق ابر اعظم مکتوب هم و عزیز

چون نوا مع انوار الله نور السموات والارض بنزله نگاه خمار لایع شود و در جاج قلب زما شیران نوا می گرد
المصباح فی زجاجة الزجاجة کاها کو کبه ری بوارق کشوف یوقد من شجر قمار که زیقنه از
مروقات غمام لافرقية ولا غریبة و لمعان آید و قنادیل فکرت یکا دزیتها یضئ و لو لم تمسه نار
فرزان گرد و آسمان سر از نجوم حکمت و بالجزم هو بهتدون سر بسر جمله فرین گرد که انا زینا السلم
الدنيا بزینة الکواکب و اما حضور از افق نور علی نور و بروج ستلعا عروج نماید که والقمر قد فاه من اهل
حتى عاد کالعرجون القديم و غشا لیلالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجل
نجد و ریاضین غلزار نعیم که والمستغفرین بالاصحار تافه بر کشد و بلابل سحر کاروا قلبا لمن اللیل ما یجھون
بنجات احزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهک الله لنوده من یشاء و درود و شمس و محارف از مطلع
من یهک الله فهو المهند طلوع کند سر لا الشمس یبغی لها ان تدرك القمر لا اللیل سابق النهار
وکل فی فلك یسبحون انهم و انجم و طائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس فی الله بکل
شیء علیه از خفای اشکال کشوف شود و الله علم بالصواب مکتوب یاز و اهل من عزیز چون
و سر سیرت بروج کمال ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کن بوارق انوار
و رضیت لکم الاسلام دینا و لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صله الاسلام فهو علی
نور من ربه و مشارق لقد جاء الحق من ربك یقین مشا به شود و بر د قاتق نفالس امیر
و لله خزائن السموات والارض خیر و یهدو بروج قاتق حقائق فی الارض آیات للمؤمنین و فی انفسکم
افلا تنصرون مطلع گردند و بر سوز و اشارات فاینها تو لو افتم وجه الله محرمست کنند ریاخ فیض
و ارسلنا الیهم لواقیم بار و انفع فصل یضیب بر رحمتنا من نشاء از موب عایت الله لطیف بعباده
و ربائین انالانضیم اجر من احسن عملا و روزین آید و شمار دیاض فی الله مع المذین
اتقوا و الذین هم محسنون و ارق شود و شمار تجلی همه سر سبز و بار گرد و و بناج وصول ذلک فضل الله
یونتیة من یشاء از شول مخ حبال و الله ذوالفضل لعظیم و رنسل او و قلوب جاری شود
مجاویرال زمان چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیمجعل لهم الرحمن ودا
بشارت اقبال بشارت چنین رساند یحیوا لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تخفون رضوان و یارب بلدة

طیبة و رب خفوا رباً بمن تحیات سلام قول من رب قحیل در رسد و ابواب جنت جهت حصول
 باز کند و ماده نعیم رضوان الله عنهم در پیش کشد و بگوید و لکم فیها تنقیح انفسکم و لکم فیها ما تدعون
 نزلاً من غفور رحیم مکتوب و از واکم اسے عزیز چون بروق شهود از خرق غمام فیض بجدی الله
 لنوده من یشاء در نشیدن گیر و در فایح حصول از سب عنایت بختص بر حجت من یشاء در زین
 آید و ریاضین انس در ریاض قلوب بشکفد و بلبل شوق در بساطین ارجح تنجات یا اسف علی یوسف
 چون هزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کواکب سرشعل برزند و اطمینان افکار در فضا غنیمت آید
 طیران بپر شود و فحول در وادی معرفت پی گم کند و قواعد ارکان افهام از صدمت هببت در تزلزل آید و
 سفن عزائم در بحار اقل و الله حق قد ره بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال در کج حیرت فروماند
 امواج دریای عشق بچهرم و بچهره در تلمطم آید هر یکی بزبان حال ندا کند رب انزلنی مثلاً مبارک انت
 خیر المذللین سابقه عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنه در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
 مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان باوہ الست رساند ماده نعیم للذین احسنوا الحسنه و زیادة
 را در پیش کشد و کوس حصول از جام قرب بایندی سفره و سقا هم در هم شرب با طعم را گردان شود و ملک
 ابدی و دولت سرمدی و اذا را بیت نم را بیت نیا و ملک اکبیر مشاهده گردد مکتوب سیر و اهم
 ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر موز فاعتب و ایا ادلی الابداد اطلع یا بد و عقلی کامل باید تا وفاق اسرار
 سنن بهم ایا تنافی الافاق و فی انفسهم را وراک کند و یقینی صادق تا شواهد معرفت و ان من شی الا
 یسبح بحمده و لکن لا یفقهون تسبیحهم البعین قلب مشاهده پند و بدعی حصول اذا سألک عبداً عنی فانی
 قریباً حبیب عی الداع اذا دعان مستقبل شود و از واکم بر بنیه الفحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا
 لا ترجعون از خواب غفلت یلبیهم الامل فستق یعلمون بیدار گردد و بمرور الوثقی و مالک من دق
 الله من ولی لا تضیر چنگ در زند و بر سفینه فقر الی الله سوار گردد و در دریای معرفت و ماخلقت الجن
 و الانس لا یعبدون مروان و اریغوا صی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد فاز قوا غنیمت و اگر
 جان طلب و در فقد وقع اجن علی الله مکتوب چهارم ای عزیز چون ماسک حجابات الله بجنبه
 من یشاء بر ولایت قلوب در تاز و و طوم نفوس اماره را بهجام ریاضت و جاهل فی الله حق جهاده
 صحیح و صحیح بنده ام و بجز من فیصل انتفاذ و صفت الی الموصوف

ربه سبیل را می پیش گیر و بسان مضطر از من یحیی المصطفا دادگاه با تضرع و زاری بر خوان
اهل ناله الصراط المستقیم تا مشرف غایت قدیم الا ان اولیاء الله (و علیهم السلام) یخزنون بابتیارات
تجیت سلام قال من رب رحیم پیش برو و در جنبه نصرت من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار
شود و نجات خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل و اعی شود نسیم عز وصال از هر طرف درو زمین آید
و اقداح شراب محبت بایستی سقا غیب گردان مشاهد شود و آهنگان هلاکان لکم جزاء و کان سعیمکم
مشکوکا بر کشد و بقام انس فسانه و کلمه الله می نگارند و می آید و می آید و می آید و می آید
و در و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خرمی صیقا خبر باز دهد و وجهی یومئذ فاضلة الی رها
ناظره را معانه کند و معجز معرفت آید و زبان حال باز گوید لا تذکره الا بصار و هو یلک الا بصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در کاتب مرزا صاحب شهید قدس سره الشریع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مکتوب اول بر نوردار اکر التماس تحریر حسب نسبت از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب
نبود و تا غافل نمیدوم اکنون که سماجت از حد گذشت بمجلی محرر میگردد و در میانند که در حقیقت سراینده وجود
فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام مشت خاکی است و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بستان و درشت و
تبسط محمد بن حنفیه شیرینیه کبریا علی ترضی علیه التحیته و الشاه میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
در بستان صد بگری بتقریبی از بلده طائف در ملک ترکستان افتاد و با صبی که یکی از حاکمان آن حدودش
اگر مراد الواس قافشالان بود و وصلت دست داد چون او را پسری نبود و حکومت آن ناحیه تعلق با و داد
ایشان گرفت و قیدیکه بپایون بادشاه ملک هندوستان راز دست افغانه شور متخلص گردانید از ان
خان دان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به واسطه بامیر مذکور میرسد همراه آورد و احوال این هر
در تاریخ اکبری مسطور است و نسبت درسی این بزرگان بخانواده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار
واسطه بابا خان منتهی میگردد و پدرم بچرخان مذکور که در عهد کبری مصدق بنی شده بود و بعدا کم منصبی گرفتار
بود و عمری در خدمت ادرنگ نریز بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا سفر نمود و فخر گردید و بخداست بزرگی

از خانهای طریق قادیانیه ستاده نموده در سال هزار و صد و سی و هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار
و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گردنمی بر داشت و در بیست و یکمین سال
دست از دنیا برداشت و پاشی سبی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب
حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبداللہ ابن سالم کل گدازیده و قرآن مجید را
از حافظ عبدالرسول و بلوی تلمیذ شیخ القرائین عبدالخالق شونی سند کرده و در طریق نقشبندیہ با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کبیر و واسطه بحضرت قیوم ربانی
مجدد الفاتح ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
مشایخ متعدده این طریق متفاده نموده و آخر با ستاد فیض آشیان حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنائی رضی اللہ
تعالیٰ عنہ که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرسد جمیع نیاز سود مدتی در خدمت ایشان
کرده خرقه اجازت طریق قادیانیه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امر فر که هزار و صد و شانزده و پنجم هجری است
بحکم این حضرات از سی سال تبریت طالبان خدا مشغول است خداوند تعالیٰ بکرمت بی بی علی اللہ علیہ السلام
مکتوب و موم مخدوم این بار و شبیه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بنظر میرسد و دوم آنکه بر این خود را بشارت های ماسی
میدهند و حالات آنها دلالت بر این بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با کابر سابقین بلکه فضل
بر آنها لازم می آید و این معنی متعجب نیست باید **جواب شبه اول** بداند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق
قنای دعوی کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایه مافی الباب جماعه از آن طائفه
بانهای این امور را مورد بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی
را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالا صلا ختم نگزیده و در سبب فیاض نخل و درج ممکن نیست پس
در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعت آخر از صلیحی سلیم اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است
اگر فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریق بقوت ظاهر میگرد و در ضعف آثار اعتباری نیست
و اگر مقصود آثار رصد و خرق عادات و مکاشفات است که منظور عوام است پس این مقصودات با جماع
موقیه نادر شمل و ولایت اندک از لازم آن مخفی نیست که صحاب کرام که فضل از جمیع افراد است مروج مانده

کمتر صد این امور گشته چون مجامعات و ریاضات این طریق بطور صحیح کرام و تابعین با تبیل کتاب و
 سنت است اذواق و مواجید اهل این طریق نیز مشابه اذواق همان جماعت است فلا تکن من المعتبرین
 جواب شبه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص اگر نسبت بی کیف
 این طریق کار هر عمر و زید نه اما از باب فراست صحیح مخفی نیست و نیامده و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
 و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریا و از باب حق و باطل شریک
 اند و از حد و معاصی احیاناً غیر معصومین بحکس محفوظ نیست و حق انست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
 قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت پای حقیقی نیست و مقصود این
 شلخ از بشارت آنست که مریدان مقام نصیبی یافته است مثل اولیای مشهوره قوت و قیامت بدان
 مقام بمرسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک
 دولت آن بزرگان شود و احتمال ندارد فیض روح القدس از بارید و فرماید دیگران هم بکنند آنچه میکردند
 بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی است مثل از طبع نور شمس مرآت و فرصتی مستوفی میباشد که انوار باطن
 نیز لازم مرآت گردد و انعکاس سبیل تحقیق شود و مرید بر تبه کمال و تکمیل رسد و بعض اوقات عکس مقام
 نیز در آئینه باطن مریدی افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیر کشف و توفیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
 آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود و باستان
 آر و پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجا است و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
 نسبت کشفی کیا است و مریدان بنا بر ضعف همت با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد و در خطرات
 والسلام مکتوب سوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت لغت
 عرب عبارتست از علاقه بین الطرفين در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جلش از خلق و نسبت
 که متکلمین تعبیر میکنند از آن بهمانیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و در ظاهر کتاب و سنت همین
 معلوم میشود و صوفیه اگر وجودی از تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت و کثرت میکنند مثل ظهور آب در موج
 و جاب میگوند که این کثرت مزاج وحدت حقیقی با مطلق نیست و حاصل این تعبیر ثبات عنایت تعلیق است
 با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات شروع و معقول میسازند و اگر شهوید اند نسبت اصل باطل چون نسبت

اضواء بنسبته شمس میفرمایند و ظل اینها یعنی تجلی است یعنی ظهورش در مرتبه ثانیه و ظاهر است که این کثرت
 وجودات ظلی مثل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق است میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را
 حقیقی و دیگر غیر از حقیقت اصل ادنیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما حمل سواد
 یکی بر دیگری صحیح نیست و در امواج و دریا جمع است پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیرت میکند بطوری
 در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت باسانی میتوان استنباط کرد و تصویر من نسبت به
 اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه نیست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
 الهی سر کبابند از عدم وجود و باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبرست بجهل و عدم القدرة که معبرست
 بمعجزه غیرتها که مضمرات متمایزه دارند و شوقی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و برای سی صفات حقیقیه که مقابل
 آن عدا مات اند گردیده و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشته و این مخلوطها سیادی تعینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابتیه فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و مرایای
 خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجی گشته پس اعیان خارجی نزد ایشان بوجوه ظلی موجود اند
 نه بوجوه حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست
 از وجود و توابع آن ظلالا و انعکاسا مستفاد است از حضرات وجود جل شانہ فلما موجود بالوجود بحقیقی فی الخارج
 بحقیقی الا الله فمذا هو التوحید و چون عدم منشا شرقتقص است و وجود مبداء خیر و کمال عالم مرکب است
 از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی است و وجود عارضی و در وجودی بسط و غیره من محض است و عین عالم نمی تواند شد باچار عالم مجبور
 و قبح خواهد بود و باوجه حسن همه مستفاد است از حضرت وجود و جمیع همه حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت تنه از خود و جفا
 مشایخ که ظل جذبه الهی است بسیر علی از حیض امکان باوج و جوب قطع مسافت که عبارت است از خرق حجب ظلمانی
 و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرایند فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
 در میان ظاهر و منظر متحقق بوده بر رفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی و مرآت تعین سالک بودند
 تمام بظهور میرسد و استیلا سی آن انوار آن آئینه است و میسر از بیخالت را به نسبت فنا تعبیر میکنند و بعد
 فلا لازم است که وجود موهوب از جناب قدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن و جود
 کارخانه بشیریت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقاع میگویند پس سالک اگر خرق

فنا

فنا

قسم فیض اولی

فیض
بنی سحر
زین العابدین

حجب ظلماتی و نورانی تمام کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بجلی ذات بخت مشرف شده
 فدان نبوت باقیست نبی میگردد و بدو بر چه عصمت که عبارتست از عدم احتمال صدور شر پس بدو گزین
 بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شرفست در ترمی افتد و وجود حق که خیر محض
 نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا ی انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر غیره شود اما
 با احتمال وقوع شر احیاناً ولی و نائب نبی میگردد و تربیت و صلاح نبی نوع خود میکند اینست معنی آنچه
 میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و اینست معنی ظهور نسبت که در مصطلح این قوم است بر ذیل
 ایجا ز بشر صوفیه و صوفیه مجددیه و جمیع ائمه و السلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد
 حصول فنا که مستلزم دوام حضورست گاه غفلتی از جناب حق تعالی روید به سبب چیست بدانند
 که بناء این شبهه بر شکی است بیا نش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و حصولی حضوری
 لازم نفس عالمست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صدور معلومات
 و مرآت ذهن توسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از خفیف امکان با وجوب عروج نماید
 این علم از قبیل علم حضوری است نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
 نزد صوفیه وجود اشیا زحلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
 غیر وجود واحد تحقق نیست و تعدد و کثرت شیونات وجودست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافلست و از
 طلیعه خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندارتابت میکند و در صحن تکلم بلفظنا اشاره بهمان وجود
 واهی ینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارتست از رفع حجب نورانی و ظلماتی بین الحق
 و الخلق که از حدیث ثابتست میسرش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نه
 بیند وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میدانند و در میا بلکه ظل حقیقی علمی نیست بلکه همان اصل
 در مرتبه ثانی تعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه مرجع اناندر نفس الامر اصلست نه ظل آنکه
 علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظنا اولاً راجع میشود و اصل
 و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیاً آن انارجع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
 از دوام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری در نیجات روید هر

سجده

قدرت در علم واقع می شود در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
 حواس باقیست که تشبیه امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلاً در جناب قدس باقیست که
 حواس را در آن بارگاه دخلی نه فشار این استیابات اینست که ذوق علم را فقور علم حضوری دانست
 منکر دوام حضور می شود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است **أصله وأجتهن الجیش**
 اشاره باین هر دو علم است که تجزیه جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور و صلوة از قبیل علم حضوری است
 و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و نه بی جهل و بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تلخیص
 علم جمیع نشو و نما این بر دو کار که داخل عبادتین است در یک خبر و زبان از نفس اندیشی نمیتواند گشت
 و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام مکتوب پنجم بر خوردار از اجوبه
 شبهات که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بر علم خیر از آن
 شوند متفلسف کرده اند بطلان و درآمد و ریاست که بنا بر این اعتراضات بر حبل است یا بر حسد این اسم
 انکار معمول قدیم است اهل تعصب و تکلیف شیخ اکبر رحمة الله علیه اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد
 و در کاتب خود جوابها بر همه شبهات بطریق دفع و دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
 شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل در میناب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسیحه
 به کشف الخطا عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
 ثم المکی رساله مسیحه به عطیة الوباب با تفصل بین الخطا و الصواب شامل بر اصول و اجوبه در رساله محمد زرنجی
 تمییز شیخ ابراهیم کردی ثم المکی نوشته و بمهر پادشاه علمای مذاهبله بعد و یا عرب متجمل و مسلم گردانیده
 و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف است از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون
 غلبه مشهور با نیر در برده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت بمقدسه جناب سالت
 بوده بر ذر نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل و مقالات نظر کنند اگر تتبع کتاب و سنت است
 و اکثر اعمال و اقوال او مؤید بر بیزان شریعت پس تشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل
 کنند یا بعالم السموات العلانیة و الگزارند و او را معذور دارند چه اگر این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند
 نگاه در غلبه حال عبارات ایشان بمزادات ایشان مساعدت نمیکند و نگاه در معلومات کشفی بنا بر غلط فهم

و خیال و خطا واقع میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذورانه و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر
 نمی آید پس بر رعایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصا اعتراض بر کلامی که امت تمام حضرت
 مجدد و محض فصولی است که بنامی طریقه ایشان بر اتباع سنت و صفات ایشان مشحون بهمین نصیحت
 و مواعظت است و بیشتر سبب این فتنه انکار توحید و جود است و اثبات توحید شهودی
 چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوجیه
 اجماع و اذیان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید و جود می نه مثل
 انکار علمای ظاهر است بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که
 مقصود اصلی رافضی این مقام میفرمایند و غیرتی فی الجمله بین الحق و الخلق یعنی که محفل وحدت وجود
 حقیقی که تحقق در خارج حقیقی است نگردد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق عنینیت ثبات
 میکنند و تصویر مسئله وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده و السلام مکتوب ششم
 بعد حمد و صلوة از فقیر جا نجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که انتقادات مطروعه لانی
 مشتمل بر شبهات چند که به متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
 و رد فرمودند و ما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات انجمن ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
 ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند و احواط جمع خواهد شد و فقیر متشالا لامر حرفی چند می نگارد و باید دانست
 که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق می نمایند یکی وجود یعنی کون و حصول که امر است و دیگری معقود
 ثانوی است - دوم وجود منبسط که انتشار است و معنی اول و معبر نظایر وجود و بصا در اول است و بدین
 که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالی و تقدست متاخراند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند
 شد سو بم وجود دیگر اول الاوائل و بسبب المبادی است و نیز هم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود مصدر
 آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه وجود و ذات غیر حقیقت
 یکی باشد صدور آثار را نخواهد بود و منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد است پس اختلاف اصح متزاع
 لفظی است تبسّل را نیچاپه دخل است تبسّل از نگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
 و بآن وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز بچنین باشد و شاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بزرگات و تعالی و تجنیب رحل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در سان شرع این
اطلاق وارزشه صفات و سماء الهی توقیفی اند و دوشبه دیگر که در بحث حقیقت محمدی و فصل حقیقت
کعبه حقیقت محمدی است صلی الله علیه و سلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدس سره در حق رقبه کل ولی الله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء مقدمین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث (لا یدری اوله
خبر) ام آخیه استثناء متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری نسبی است و هر متاخری را متاخری است
پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالات غیر از کمالات نبوت بالا صالیه نتم شده است
فقیر و فقیر قریب حق و باطل در التفات نامه مسطور بود و اما مسطور بعد از اللهم ربنا الحق تجاوزت الیا طین السلام
مکتوب است بقیه بعد حمد و صلوة از فقیر جانجامان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل بر فصل یکی بر دیگر است
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی محمد و الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید مخدوم افضل بر دو قسم است خبری و کلی ظاهر است که سوال از فضل خبری نیست و مناظر
فضل کلی زیادت قرب است و این معنی امر باطنی است عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب مرغی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب مذمت و جمیع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک کمالین هر دو از زمان دور و کتاب مذمت و وقوع اجماع متاخر
و اصول منشع ازین امر سکت کشف تحمل خطاست و بر مخالف محبت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمیشد از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکنند و حکم
بجزم فضل کلی طرفی انظر فین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلام تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فصول است
و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در نیاب لبنا نادب نباید کشود و کاین سلسله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد دست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل می رود هرگز در پیش و کم نباید زد و از حد بیرون قدم نباید زد و عالم
هم مرتب جمال ازلی است و بیاید و دید و دم نباید زد و السلام مکتوب است بقیه و انوشته

که مکتوب حضرت مجید و در سلسله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه و رفاه علم الهی است و در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر بحکم است و در مقابل صفت قدرت عدم القدرة که معبر بحجرت است و قس علی هذا و آن اعدام شتازده بنابر مقابل و محاذات مرایا و مجالی النور و ظلال آن صفات گشته است مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حال اند و آن دنیا بر همین اعیان خارجی ممکنات که بر مبطآن حقائق مصدر آثار شده است وجود و عدم هر دو قبول میکنند و همین وجه مصدر خیر و شر میگردند و تیر مکتوب حضرت است که مبادی تعینات انبیا علیهم السلام و الصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بر وفق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیشود و چه تطبیق چیست و محذور و ما چون مقابل و محاذات در میان اعدام شتازده و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند و اینها معالدا بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حال اند و جهت عدم در تصویر ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهین حضرت انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر شر نیگروند و اما وجود خارجی ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی است و السلام مکتوب پنجم پریده بود که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر نگماید ترند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه است آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با تصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم با تصاف خود با یان فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از و میتواند دانست و اگر تکلف چنین بداند آن فضائل را از آن رد اعل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرفا و عقلا بدیسی است محذور و ما بنده سبب حضرات مجید و حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل سماء و صفات در علم الهی

تثبوتی پیدا کرده و مایای انوار اسما و صفات گشت مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از
عدم ذاتی کسب شمری نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و شعی نیست که در عالم حس شعی بر ذات متملی از
انوار شمس نظر میکند بملایط اولی همان انوار رازی بنیده مرآت را چنانکه مرآت در شعشان انوار محضی و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلایط اول همان تعین مرآت خود را خواهد دید نه انوار را چنانکه نظر او بظاهر است
پس نظر صوفی بر ظاهر شریفه و خسیه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون
در خود نظر میکند از نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منتشر شمرست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت تا چنانکه خود را از کاف و فرنگ دیگر
اشیای خسیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال
اصلا بخود منسوب ننماید و مستعار میدانند و همین است معنی قنای تام و صحل مشهور و صحیح و اگر صوفی را نظر
بر جهت وجود و انوار مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از وجودی انوار شمس
سر برمی آید و همین است سرانجامی گفتن حسین بن منصور رحمه الله علیه آنجا که در دید خود معذور بود
اما در دید خطا که از غلبه سکرو جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصم الله تعالی بکبر تجبیه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب هم نوشته
بودند که بزرگی ببلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بیاد است او را
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنة الضی گفتند ام یعنی مثل
ایوب علیه السلام ببقوه نیامده ام و اما آن وزینهار نخواسته در صورت مقام صبر این دلی ارفع از مقام
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر پس رفیع است تفضیل و می بر نبی لازم می آید و انیمشی خلاف
اجماع است جواب مخدومادریادی النظر این شبه وارد میشود و اگر قائل کنند محل شبه نیست بیا نش
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنة الضی است از رحیم الراجین و نیز رب انی مسنة
الشیطان بنصب و عزاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بے نیایی و بے صبری دارد لیکن او
سجانه جل شانه که عالم السز و الضما راست میفرماید انا و جلدانا ه صابرانعم الله انما و اب

پس معلوم شد که این حبیبی آنجناب نیز شرف من لطیفه دیگر از صبر بود و گرنه حق تعالی با وجود ظهور حبیبی
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش انبساط که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از بلاهای
اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و امانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل و می صبر نمود چون وقت
ترول رحمت رسید و دانست که کشف این کرب و البته تبصرع و زاری است و ادب انبساط بصیری
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسیده و بر عاری بصیری صبر فرمود
و تبصرع و زاری درآمد و در صدد این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب انبساط
پوشید که ادب مشتق از ادب است یعنی رجوع یعنی رجوع به واسطه نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حق تعالی که اظهار حبیبی در آنوقت مرضی بود رجوع نمود و الحمد لله که حق تعالی با این
رسیده و با وجود بصیری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا و جلد نه
صبا برا نعم العبد انه اواب و اینچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در نص ایوبی میفرماید الصبر
جس من النفس عن الشکوک الی الغیث و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوند
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی
تیردین باری نکرده و دم تیره زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینچاق مقصود
رفع فضل ولی است بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن معذور بوده و السلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة مخفی نماید که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر خبر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند بعضی
از محدثین اثبات مشروعیت ذکر خبر کرده در پی فضل جبر رقی اقتادند و هر دو فرقی بر راه تفریط و افراط
رفتند و از بحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ
ذکر عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر سانی بی ضمیر آگاهی قلب این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بی حرکت سانی و این معنی در اصطلاح معتبر است
بذکر حقی و بنامی ملاقات این قوم برانست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور
ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه و اذکر ربکم

فی نفسک تقصیرا و خفیه و دون الجهر من القول بالذکر و الاصل دوم آنحضرت کورست
 بالملاحظة منسوبات ادانزاله و لغیر و این طریق استدلال است از اثر بیشتر و این معنی در لسان شرع معبر
 بقدر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
 اقسام ششم ذکر سانی است باز ذکر قبلی معا و این اکل اقسام ذکر است و این تیر و وجه و اردیکی که تقار
 ذکر است و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین است ذکر خفی در زبان شرع و مانو ذست از آیه کریمه
 ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر است که در شرع سیم
 بجهر است و در مواقع خاص افضل است از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقاً چنانچه اذان و اقامه و قراة بجهر در
 صلوة جهریه که ایقاناتائین و تنبیه غافلین از آن متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
 نفس عمل است از فساد سمعه و ریاء که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقاً بلکه از فحواصی حدیث آنکه لا تدعون اصواتاً غائباً منع جهر معلوم میشود و
 ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و تیر مراقبات با طوار معمول که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
 مانو نیست بلکه حضرت مشایخ بطریق الهام و اعلام از سبب افاض اخذ نموده اند و شرع از آن سبب است
 و داخل دائره اباحت و فائده باوران متحقق و انکار آن ضروری و ظاهراً است که آنچه از کتاب و سنت ثابت
 بود فضل است از غیر آن اگر چه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 حضرت علی بن ابی طالب راضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد
 نه بجهر که الی چه که در اول این حدیث است که آنحضرت بپشتن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر است
 باخفاء فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر
 جهر مطلقاً بر ذکر خفی انکار نصوص است و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز بچنین چه که جهر در بعض مواقع مشروع
 و اثبات مستونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و تیر اثبات مشر و عیت ذکر جهری که در متاخرین مروج
 ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی انبای بشر مکاره می نمایند از طرفین قبول نیست و لایق
 التفات شوافر و فخریه در همه امور مستقیم است و اعتدال ستم و خیر الکلام مآل و دل و السلام علی من
 اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه التحية والثناء مکتوب و و از دهم مخد و مادر مسئله

سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمه الله علیه جمیع اختلاف قومی است فرقه اولی میگویند
که سماع مطلقاً حرام است بنا بر صحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
باقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون یا کنی موزون بے مداخلت محد و شرعی انشاء نماید و فسادى ازان در بیان
ستمعین نراید بلکه سرور یا حزنی در قلب پیدا ید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چراغ مباح گردد و تیر در قرن اول در تقریبات شریعت
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و انقیاد علماء امت احیاناً از کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب
احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق دارد و میشد به بطریق الترام - قسم دوم
آنست که غایان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروع و راد ان خلط نموده اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از گرا هست بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
علیهما بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل فقیل شیرین نمیکند و آنکه معناد بافیون است رغبت بنقل
تکلیف نمی نمایند با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشاء نسبت اینها
به نشاء خمر مشایبه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشاء نسبت
بر بودگی بافیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشأ این خلاف
ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
و تفصیل این مسئله از کتب بسوط محققین مثل امام حجه الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما
باید طلبیده و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تمارک است و در عقیده اباحت و غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرر نیست از کتب قوم
ظاهر است که در باب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جلها داده اند و هر که از مذاق علماء اصحاب
واقف است و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قد را این تحریر میداند و بس خیر الکلام باقل و دل و السلام

مکتوب سیر و اہم مخدوم اور مسئلہ حیر و اختیار علما نے غما گفتہ اند و ہنوز تشویش خاطر باقیست چرا
کہ عقل در دراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنہ در صلاح امور عبادت حاجت بنسروں و محی
نہی افتاد باید دانست کہ ادعای اختیار مستقل و جبر محض ہر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرکہ اعمال عباد مثل اعیان اینہا بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانہ و تعالیٰ پس اختیار نام کجا
و تیر مواخذہ از مجبور صرف ظلم است و ظلم بحکم عقل شرع مسلوب است از جناب او تعالیٰ شانہ پس
جبر محض چرا بدہی است کہ افعال یا مثل حرکات مترش نیست بلکہ مسبوق بعلم و ارادہ و قدرت است
و ہمین است حصہ اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظہور این ہر سہ قوت با اختیار نام نیست ہر گاہ بخواند
از سبہ فائض میکنند و ہمین است حصہ جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار نام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچہ از جواب مشہور حضرت امامین العابدین رضی اللہ عنہ کہ در مقابل سوال
حسن بھری رحمہ اللہ فرمودہ مستفاد میگردد لا جبر ولا تقویض و لکن امر بین امرین و ہمین
امر متوسط بسان شرع معبرست بلفظ کسب این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکند پس معلوم
شد کہ افعال یا مخلوط جبر و اختیار است و ہمین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف است و پس ظاہر
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنانہادہ اند کہ رحمت را بر غضب سبقت دادہ اند با آنکہ هیچ صفتی
از صفات الہیہ بر صفت دیگر سبقت ندارد و ہر گاہ افعال او تعالیٰ مسبوق بعلم و ارادہ و قدرت
و بعلمائہ مسبوقیتہ این ہر سہ صفت افعال عباد و مشاہبتی من وجہ با افعال او تعالیٰ دارند و بیکر
مترش کہ مجبور محض است اصلاً مناسبت ندارند اگر محاسبہ باین افعال متوجہ شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیہ ثبوت حصہ اختیار بدین وجہ میتوان کرد کہ نزد ایشان ظہور حضرت وجود در ہر ذرہ از ذرات
کائنات تمام است با کمالات منہ مجہ و نہ ظہور جزو است از اجزای آن چرا کہ حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیکرد و ازین راہ میفرمایند کل شیء فیہ کل شیء و چون اختیار تیر صفتی و شانی است
از صفات و شئیونات حضرت وجود پس باید کہ در ہر نظری از مظاہر خصوصاً و انسان کہ مشرف است
بمنصب خلافت حصہ از صفات اختیار ہم متحقق باشد عینای تکلیف امر و نہی بران بود و السلام
علی من اتبع الہدی و البصلۃ علی خیر الوری مکتوب چہار و دہم پرسیہ بودند کہ کفایت نہ شد

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا انرا اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد
 باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بداند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
 انیت که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاششان
 کتابی مسمی بربید که چهار دفتر دارد و متبلر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی بر جهانام
 که آله و جاره ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان اینها از ان کتاب شش مذاهب استخراج نموده بناس
 اصول عقائد را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
 و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از ان کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده
 بنای فروع اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
 نسخ احکام را منکراند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان بخیز تغییر اعمال ضرور است عمر
 طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را چک نام کرده برای اهل هر چک طور عملی از ان هر چهار دفتر اخذ
 نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید و یگانگی
 اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بقضای عالم و حشر جهانی و جزای اعمال
 نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی در ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را بد
 طولی است و کتاب خانه پاتا امر و موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت است بلکه
 حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
 و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق و تفریح و تجرد
 که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از آنها نجات میگویند بران موقوف است صرف
 مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
 و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین باسے بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست
 که بحکم آیه کریمه *وان من افلاخلافینا* نند این و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر
 در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را در این مملکت وسیع فرود گذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم و مبعوث است بکافران و دین او ناسخ اویان است شرقاً و غرباً احدی را تا انقضای زمان مجال عدم انقیاد و ستم نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد و سال است هر که با وی نگر ویده کافرست نه پیشانیان و چون شرع بحکم آیه کریمه *منهم من قضی صنعاً علیک و منهم من لم یقضی علیک* از میان احوال اکثر انبیاء است در شان آنها سکوت اولیست نه ما را حرم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب و ماده حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولیست و کافر گرفتن کسی را بلی و دلیل قطعی آسان نباید و نسبت و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که بامر الهی در عالم کون و فساد تصرف دارند یا بعضی ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین نثار تصرف یافته است یا بعضی افراد احیا که بزعم آنها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند و صور آنها ساخته متوجّه بآن میشوند و بسبب این توجّه بعد از آنکه مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را و ایضا زنده و این عمل مشابیهی بذکر رابطه دارد که معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موشر بالذات میگفتند نه آنکه تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدادند و خدای تعالی را خدای آسمان و این سر است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت است نه سجده عبودیت که در آئین آنها بباد و پیر و پیر و استا بجای سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ندوت میگویند و اعتقاد تاسخ مستلزم کفر نیست و السلام مکتوب پانزدهم نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی بحسب متابعت

محبوب لازم است محمد و ما او بجهان جانشان متابعت کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید و ما کائنات
لما من و لا مع منة اذا قضی الله ورسوله امر ان یکون لهم الخیسة من امرهم
و رسول علیه السلام میفرماید لا یقرب من احدکم حق یموت هواه تبع لما جئت به و حضرت مجدد
الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنکس طریق خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته
و علماء و اثبات رفع سبابه رساله با شتمل بر احادیث صحیح و روایات فقیهیه خفیه تصنیف کرده اند تا بجا یک
حضرت شاه یحیی رحمه الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد و نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک
حدیث به ثبوت رسیده و ترک رفع از جناب حضرت مجدد و بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر ایشان
مجتهد مقدم است و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین جهت که حضرت مجدد و ترک فرموده اند معقول نیست
و حضرت مجدد و ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند و حضرت مجدد و هم مذاهب حنفی و اشعری و امام ابو حنیفه
رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و ان کوا قوالی بقول رسول الله
صلی الله علیه و سلم پس امید آنست که حضرت مجدد و ترک این امر اجتهادی و اخذ با حدیث صحیح
متغیر نشوند و اگر گویند که حضرت مجدد بان علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم تا
سبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و از نظر مبارک ایشان نگذشت
که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت
بوده اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التجهیه را باین عمل از کشف دریافت کرده اند و باشند
اگوئیم که کشف در امور طریقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست مع هذا و ان مکتوب جناب حاج
ابکشف نموده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان که سید تمام ترغیب بر
اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاچ گردد و السلام مکتوب شایسته و بهم پرسیده بودند که سید
عمل بحدیث و انتقال از مذاهب پیچیده می فرمایند محمد و ما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی
رساله نوشته لمحض آن بفارسی محرم میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحسبکم الله و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یقرب من احدکم حق یموت هواه تبع لما
جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است از ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی و در

کتاب آنچه ذکر کرده در روضه العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر رسا رسول
 الله صلی الله علیه وسلم و قلی الصوابه رضی الله عنه و قول مشهورست از امام
 که فرموده اذ احکم الحکامات فهو مذهبی پس کیسه مدارتی در فن حدیث دارد و نسخ از نسخ و قوی
 از ضعیف یشناسد اگر حدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چه که قول امام اذ اثبت الحدیث فهو
 مذهب من نص است در نیاب اگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را اترکوا
 قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ کس از علماء است جمیع احادیث را لحاظ نکرده
 چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص است بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعضی از آنها
 فوت شده و چنان فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب سالت صلی الله علیه وسلم
 بودند بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند معنی را بلکه معرفتی بحدیث دارد و ظاهرست که بر افراد
 است اتباع پیغمبر واجب است و اتباع هیچ کس ازین ائمه واجب نیست و اهل امت محتارند مذهب هر کس را بپذیرند
 خواهند اختیار نمایند و هر کس میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر بر طاعتی برین دعوی دارد و بیار و اما
 انتقال از مذهبی بذهب ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله سمی بخبر اهل المواهبی انتقال
 المذاهب تالیف کرده خلاصه آن انست که انتقال از مذهبی بذهب جائزست و حرم کرده بران امام رافعی
 و دوپه اذفته است امام نووی و در روضه گفته که بعدند وین مذاهب آیا جائزست مقلد را که انتقال از مذهبی
 بذهب دیگر کند گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که
 طرف ثانی اعلم است جائزست و در بلکه واجب و اگر غیر کنیم نیز جائز است و مقلد را حالات اند و بصیر عقل
 انبجار حال خالی نه چر که مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی است
 یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول
 مال و جاه کرده پس امر او انقضاست که بحقیقت انتقال و استیفاء است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا
 انتقال میکند پس امر او فاسدست زیرا که تلامع بذهاب میکند براس غرض دنیوی و این معنی غیر جائزست
 و اگر دیند مذهب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب دینی است و مذهب دیگر تر و اترجیح یافته است
 بقوت اول پس برین چنین کس انتقال واجبست و بروایتی جائز و اگر عاری از فقهست و در مذهب

خود بتفقه مشغول شده و جاهل مانده و ندهب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته و او را تفقه درین مذهب
 مرجع است برین چنین کس نیز انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذاهبی بهتر است از جهل در جمیع مذاهب
 که غالباً عبایوت جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرود
 عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است فقیه را زیرا که او در مدتی فقدان مذهب حاصل کرده چون
 بزمذهب و یگرا انتقال کند عمری دیگر باید بر است تفقه در آن مذهب و از عمل که مقصود است باز ماند پس او را
 ترک انتقال اوست و آنکه گویند که اگر غیر حقیقی بزمذهب حقیقی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست
 محکم و تعصب است دلیل ندارد زیرا که این کلام در حقیقت برابرند و اگر در تقدیم مذهب حقیقی یا مذهب دیگر
 بر مذاهبی نصی از آیه و حدیث وارد بود و تقلید آن مذهب بر هر فرد است واجب شدی و تقلید دیگری جائز
 نبود و این معنی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حقیقی مذهب است گفته که جائز است مرد
 یا زن را انتقال از مذهب شافعی بزمذهب حقیقی و عکس آن اما باید که بکلیت مذهب اختیار کنند نه در بعض
 مسائل بسیار کس از خلاف و سلف انتقال نموده اند اگر جائز نبود می نگردندی و هر که برخلاف آن گوید
 قول ب دلیل است و غیر معقول و السلام علی من اتبع الهدی مکتوب هفتدهم نوشته بودند که در حق
 معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی و تابع و اعوان او عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - بدانند
 که علمای مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم است
 تا ویل می کنند و اگر قابل تا ویل نباشد تفویض بجانب الهی بنمایند و جزاوت بزم و وطن ممنوع میدانند
 چرا که در قرون ثلثه مشهور با تخریج جمعی از علماء و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
 ایشان و با وجود قرابت خطایحافان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز ظن بر ایشان نکرده و اگر
 چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده
 کفر بلکه بر ماده تعصب در کتب معتبره مذکور است و مبدأ این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان است
 رضی الله عنه و طریق اسلام همین است زیرا که در وقت ترلع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند
 جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفته و جماعه دوم بطرف امیر شام
 رفتند و فرقه سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات

هر سه فرقه و ثلوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه تلمذه مطعون بکفر و فسق می‌الستند قبول رد آید
 از آن فرقه نمیکردند و بنا بر این مستنباط بر آن نمیکردند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
 اسلام بر ائمه میخور پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی است و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلو
 والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورت قبول است
 لیکن از اهل قرابت تصحیح تکفیر فتنه از عان ثابت نیست و دشمنی و نفرت خود لازم تر از است مع هذا
 صد و این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلی متبع و متکرر است اگر چه آن خطا خطای اجتهادی باشد
 که مودت ذوی القربا آنحضرت واجب است بر جمیع افراد است و اگر لشکری نیز در میان نباشد رضا
 با ذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
 یا افسوس تمام درین مقام اولی است و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و عقاید
 بر اخباری صیقل داده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنبه خود قیاس نمودند فرقه تکفیر صحاب که مبدا
 تو اتر خبر نبوت و ناقصان کتاب و سنت اند بهیله گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حق تعالی نبوت برو
 ختم کرده و یگانه نام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقضای زمان است و اما
 او سئل انک الارحمة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت با او داشته
 باشند و دقیقه از بدل ارواح و اموال در خدمت او تاحیات او و بعد تر بیع شریعت او بعد ممات
 او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرسند و بسا حل نجات نه پیوستند طر فقه حسن ظنی بخدا
 و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد که از عموائی شان السابقین پس لاحقین
 را از چنین خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احمال پیغمبران سابق
 و ائمه ایشان پوشیده نیست و اوقات اولیای این امت نیز نه پنهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
 از آن حال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتبه و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
 باشند در نیصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از آن اصلاح امت است که ام فائده مترتب شد و تتر
 باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود و خدا انصاف نصیب کند و السلام
 علی من اتبع الهدی مکتوب همین دو هم حامد و مصلیان نوشته بودند که از اختلاف شیعه

و سنی و رشان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چه اگر بنا بر اعتقاد اهل ملت
 بر اخبار است و خبر محتمل صدق و کذب است مگر مستثنای آنکه فایده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب
 کمتر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوم این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست
 توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیت و ایمان مجمل منعی و مضمون کلیه که تصدیق و اقرار آن
 آدمی مسلمان میشود همین است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین حسن ظن مجمل و محبت بر عایت
 شرف صحبت حسن خدمت آنها و قرب قرابت آنها با جناب رسالت علیه الصلوة و التحیات پس است و
 مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیچان فتنه است چه اگر منصب عصمت بمنزله
 اهل سنت مخصوص و مسلم بجانب حضرات انبیاست علیهم التحية و الثناء و ممنوع است از غیر آنها اگر چه بعضی
 و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در محاملات ظهور بعضی مخالقات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون
 بعفو میگردد و از غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد و نیکواری با نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات
 کینه و عداوت بالاستمرار در میان آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را زهره می نمایند از اعتبار
 ساقط است و بداند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب نفی فایده بعثت
 معتمد فقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از مسأله فیاض مسلت طریق نجات از مسلک این شکوک
 می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وار شد قل اصنت بالله كما هو عند نفسه و بر رسول
 الله كما هو عند الله و باله و اصحابه كما هم عند بنیهم و بهیبت که این مطابق
 علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است و تفویض امر بجانب الهیست جلشانه که مرتبه نفس الامر است و هیچ
 فرقه را درین مقام مجال و مزون نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آل
 مکتوب نور و اجماع نوشته بودند که در حدیث شریف وارد است که آنحضرت علیه الصلوة و السلام فرموده
 که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی
 خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافتند و جهاد با کفار و اعلا
 کلمه الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند و اعتقاد و حق درین مسئله
 کدام جانب است مخدوم با حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بداند که لفظ خلافت اعم است از آنکه

ظاهر می باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلایقین باشند و خلیفه از اسکیونید که امر خلافت را
 مستثنی سازد تمثیل خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و همتطاعت است یعنی خزان و افواج که شرط نفاذ
 حکم است و ظاهر است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شهادت
 از حضرت امه اطهار پیچ کی و هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰه والسلام که خلفا اند
 قریش باشند نیز مشعر بر همین است و گرنه از اهل بیت یا از بنی یاشم میفرمودند و جمع بین المذاهب بین
 وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر است و بجای قالب اسلام است از آنها و قوا
 یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب است از نفوس مزکاة حضرات آئمه
 علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت و وارده امام صلوات الله علیه متفق
 اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده
 و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت
 ظاهری بخلفای دیگر اربعین حد و اثنا عشر در صورت تکلفی نمیخواهد و السلام مکتوب **بسم** نوشت
 بودند که با حدیث صحیح ملائک حضرت صدیق رضی الله عنهما از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
 نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد از آن نیز قطع نظر از واقع عرب جعل که باعث دیگر داشت ثابت است و معنی
 خالی از اشکال نیست که از جناب صدیق بسیار بعید است بر اهل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
 با آنکه حضرت صدیق خود روایت میکند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم و ما گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق بهر دو جانب میباشد
 چنانچه در عیاقام است شخصی نمائند که در قضیه آنک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت آب علیه الصلوٰه
 و التسلیات احساس نمود باقتضای استیلائی محبت و بقوتای مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیق گرد و معروض
 داشت و اتمام این خبر حضرت صدیق را بوشت آورد و چنانیاد که تکلم مقربان بارگاه باغبین کلمات
 و چنین اوقات موجب سقوط محبان از نظر محبوب میگردد و ظاهر است که بالاتر ازین اذیت نمیباشد

پس انحراف حضرت صدیق از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که
از آن چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این دوست باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات
تیرنه از جهت عداوت حضرت صدیق بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه محبت محبت پیغمبر
بوده است صلی الله علیه و سلم که از آن نیز گریز نبود پس در صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند
بلکه ما جور که بنای هر دو بر محبت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام چنانچه حشمت و ملالت حضرت خیر النساء علیها
والسلا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحیه ثبوت رسیده و این تحمل و شنبه است کی آنکه حضرت
تبول با وجود تبل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود اجتماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا مال
را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رحایت فرزند رسول صلی الله علیه و سلم درین امر سهل چرا
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر از آن مالی در عالم نمی باشد منافی ترک دنیا و بعید از
تقوی نیست بلکه قدر مال حلالی را متقی بیشتر بشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
صدیق بکفایت حدیث شریف است سخن معاشرا لا انبیاء لا نودت و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک بنی معصوم این حدیث را شنید و باشد و حق حضرت صدیق نص قطعی است و مسامحت در چنین
امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا با نیجست خواهد بود که ثبوت ارث بایه تورث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر بحدیث شهرت رسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه
تازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا یتبدیل الخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
مزاجی را تغییر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم و اسپین زائل نشد و قصه طایفه
زردن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس در صورت هر دو معذورند و بهر دو طرف
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و نشان طرفین واجب است - و السلام علی
من اتبع الهدی مکتوب است و یکم مخدوم آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامت آنها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانکه که سفاهت
مثل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه ضرورت و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین
مطالب باید کرد که او بجهان حلی شانه که حکیم حقیقی است بمنطق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بجیب کماله بنای حب رضای خود که مقصود صوفیان جمیع طرق است بر اتباع پیغمبر
 علیه السلام و الصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با اموراتی و نهیاتی چند که بجای دو او پیر میزند برای
 اصلاح است مرحومه که بعلت غفلت و محصیت تسلما بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا برود
 نو و کشود و آنکه بپاکر خود را ضائع و تلف نمود این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین
 و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب سنت استعمال جوارح است و در امثال امرونی و جزا این عقاید
 و اعمال تنگیات حس است و بس که صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصه خواص است و آن تنویر قلوب
 و تزکیه نفوس است بر ریاضات و مجاهدات بار مایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و کاشفات
 است صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان نقبل بک
 کانتك منزاه و صورت بے حقیقت در مرتبه دوار امراض ظاهر جلد است از قبیل ادوام و جروح
 که بطلان و ضما و از آل آن کرده میشود و بیفایده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید است بلکه
 حقیقت نیست استدراج و کمالی است اعادنا الله منها حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
 بران موقوف است تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود و بجز اجتماع این هر دو نیست
 ازین بیان باید دریافت که از مساجد آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبایع صحاب کرام چه آثار صحت و شفا
 بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجود و در اتباع و استرضای رسول و پیغمبر و
 ولادت از طاعت و نفرت از محصیت باطیع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
 حضور قلب تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
 و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
 تصور نیست بیشتر اهتمام ب حفظ آن صورت که محافظ حقیقت است و فایده آن شامل خواص و عوام
 کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر که میخواهد
 که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
 شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد و فضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارفات
 و در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری در یابد اورا

استدراج مذکور که نزدیک
 کردن به نجات و امان دادن
 نیست و حال سمیت
 میگردان بر کماله بنای
 تنقیه

هر روز بعد صلح لازم گیرید و بجنبایا و امیدوار و از غیر او نمیدانید و از آشوب کفار مرسته اندیشه کنید
 انشاء الله تعالی دوستان را مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه باور قرات سوره لایلاف هر قدر تواند اکثر
 نمایند و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار و عا و صرف همت واجب است فاضل نباشید اگر چه احوال
 مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه موافق است و ملا و زری را بعد سلام بگویند که دنیا
 فانی است و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورت است که در هم حمله و قات شریف خود را صرف شغل آخرت
 نمایند و اگر توفیق باشد عا در باب رفاه و جمعیت صحبت و عافیت نواب را شاد خان بهادر در اوقات
 خاص واجب و ان شاء الله اجل خیر عمری آخره و السلام مکتوب است و بنهم محمد انش بنگالی
 از یاران شاه مراد الله حیو که یکینیم سال در خانقاها نده بقدر استعداد فیض و برکت طریق بر داشتند برای
 چند روز رخصت گرفت ظاهر اراده مراجعت باین طرف دارد و بخدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هر چند
 مرد ساده است اما طالب خداست زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی با مکتوب
 سسی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصاً میر محمد عا که اکثر وجه از اکثر یاران طریق ممتاز بودند
 نوزدهم این ماه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ماهم نظر بطبعی قریب است
 تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علق ایشان بگردن
 فقیر افتاد از نوید افادات ایشان که ظاهر او باطن به بندگان خدا میرسد سرور حاصل شد بارک الله فی
 بر کاکم و آنچه در باب بر خور و از طفره حلیحان نوشته اند و اقیست از اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب
 هر چه می باید و دل میخواهد همه وارد و همین خوبهای او مرا شکار دام محبت کرده و گرنه من از او را که بخود
 کاریست یا دیگری چه کار خدا و رفقا و حیات صوری و معنوی از زانی دار او که مراد دنیا عزیز تر از و گشتیست
 و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نفور حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت و فرزندی و
 غلامی و بندگی تقدیم میرسد اما چیزی هست که من میدانم در حق بر خور دار زیاده بر سابق التفات
 باید کرد که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن بر خور دار را بگویند که هر صلح
 مستوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه ندهند آنچه از رفت آن بر خور دار نوشته اند خیال هم و ازیت بدل رسانیده
 میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر طاقت تعمیر آن نموده شد و فی گفت که برای همین کار سفر

مکتوبه در این طیفه
 صفات سلیمه است و در این
 طیفه را نسیه معین کرده اند
 و در این طیفه را در حق
 و السلام و در این طیفه
 بجنبایا و امیدوار و از غیر او
 نمیدانید و از آشوب کفار مرسته
 اندیشه کنید
 انشاء الله تعالی دوستان را مضرتی
 نخواهد رسید و برای دفع بلیه باور
 قرات سوره لایلاف هر قدر تواند
 اکثر نمایند و در فتح و نصرت
 لشکر اسلام بر کفار و عا و صرف
 همت واجب است فاضل نباشید اگر
 چه احوال مسلمانان این قوم
 معلوم اما حق اسلام بر همه موافق
 است و ملا و زری را بعد سلام
 بگویند که دنیا فانی است و آخرت
 باقی اینقدر انصاف ضرورت است که
 در هم حمله و قات شریف خود را
 صرف شغل آخرت نمایند و اگر
 توفیق باشد عا در باب رفاه و
 جمعیت صحبت و عافیت نواب را
 شاد خان بهادر در اوقات خاص
 واجب و ان شاء الله اجل خیر عمری
 آخره و السلام مکتوب است و بنهم
 محمد انش بنگالی از یاران شاه
 مراد الله حیو که یکینیم سال در
 خانقاها نده بقدر استعداد فیض و
 برکت طریق بر داشتند برای چند
 روز رخصت گرفت ظاهر اراده
 مراجعت باین طرف دارد و بخدمت
 میرسد مورد الطاف خواهد شد هر
 چند مرد ساده است اما طالب خداست
 زیاده استقامت بر جاده شریعت و
 طریقت روزی با مکتوب سسی ام
 یاران قدیم که آمده بودند همه
 رفتند خصوصاً میر محمد عا که
 اکثر وجه از اکثر یاران طریق
 ممتاز بودند نوزدهم این ماه
 بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و
 المی سخت بفقیر رسید چون انتقال
 ماهم نظر بطبعی قریب است تسلی
 شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند
 خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر
 علق ایشان بگردن فقیر افتاد از
 نوید افادات ایشان که ظاهر او
 باطن به بندگان خدا میرسد سرور
 حاصل شد بارک الله فی بر کاکم و
 آنچه در باب بر خور و از طفره
 حلیحان نوشته اند و اقیست از
 اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر
 مراتب هر چه می باید و دل
 میخواهد همه وارد و همین خوبهای
 او مرا شکار دام محبت کرده و
 گرنه من از او را که بخود کاریست
 یا دیگری چه کار خدا و رفقا و
 حیات صوری و معنوی از زانی دار
 او که مراد دنیا عزیز تر از و
 گشتیست و در واقع بجای مادر و
 پدر و بجای پرستار و نفور حق
 او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت
 و فرزندی و غلامی و بندگی
 تقدیم میرسد اما چیزی هست که
 من میدانم در حق بر خور دار
 زیاده بر سابق التفات باید کرد
 که جبر نقصان التفات فقیر که
 در حقیقت هیچ نیست تواند شد
 و آن بر خور دار را بگویند که
 هر صلح مستوجه بفقیر شده
 بنشیند او را خود توجه ندهند
 آنچه از رفت آن بر خور دار
 نوشته اند خیال هم و ازیت بدل
 رسانیده میان غلام محمد خرابی
 باطن خود ظاهر نمود بقدر
 طاقت تعمیر آن نموده شد و فی
 گفت که برای همین کار سفر

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جاییه و ارسیر دیم سیر که برای مردم اندرون نوشته ای ضرورت
 و در خانه شما خیرست والسلام مکتوب سی و ششم ظهور اثر توجیه بر قلاب مستوره شما در اوایل که مقرر
 بود معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیفتاد که فقیر لسیان مفرط دارد کسی یا دمی دهد بهر حال تخمی پاک و
 خاک آن عقیقه کاشته ایم بروقت مقدس سر سبز خواهد شد باید که آن بر خور دار بظاهر مقید بشروع و در باطن
 مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و دهمان درین کار منحصرست و ایشان تیر باید که بذکر قلبی مقید باشند
 و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن واجب اند و از صحبت مردم نا اهل اشغال مناسبت
 احترام لازم شناسند و خدمت علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
 بجانب شاهجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز
 یکد و گهری روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
 متوقع فیض رو باین طرف کرده بعد نماز صبح نشینید که محبت این عقیقه که فرزند ماست و در دل فقیر تاثیر
 کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجیه میشود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و
 محفوظ دارد و اخلاص شما برین ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام محیی مرهم ندارد و السلام -

مکتوب سی و ششم فقیر در معالجه معلوم کردم که والد شما در باطن ناخوش اند ناخوشی و آله
 موجب خسارت دنیا و آخرت است خصوصاً والد مشفق انیمانی را استفسار نموده اگر اهل صلی داشته
 باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب مورشان منقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نام
 اما ملاقاتها موقوف بروقت مقدسست و عمر خیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشیر سلامت
 ایمان و ریشت بر خور دایم خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یار دارند و با وجود بے سامانی در حال
 برشکال برآمدن شما برای تفحص احوال فرزند مقفود و انچه غیر از سرخ فائده ندارد و با امید رحمت الهی منتظر
 باید بود اگر عمر ایشان باقیست و یریا شتاب می آیند - والسلام - **مکتوب سی و نهم** او سباجل شان
 مهربان صاحب مارا از مکروبات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محفوظ دارد و اخلاق کریم ایشان
 بر فقیر افشونی دمیده است که دل از استیلا ی شوق بجان رسیده کردی نگلی سویم حیران تو
 اگر دیدم های کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم به شکل اینگونه فرین را موانع حرکت بسیارست

از آن طرف شغل ملک داری و ازین سو غلبه ناتوانی و تزاری خدا باد و لها برسد تا بر خود و دیگر میسر شود اگر
 رسم مراسلات که نیمه ملاقات است مسلوک باشد غنیمت است زیاده عمر و مزه عمر از زانی باد مکتوب
 چهلیم بجزب قسمت و جاذبه اجباب فقیر از دلی بسپهر رسید و امر و به و مراد با دراهم دید تا با تحاکب و از و
 که رخت آقا است در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاهدار که از تشویشات هر روزه و دلی تنگ آمده ام
 و دلی و شاهجهانپور خود دوست آخر اینچار رسیدم مردم بسپهر مراد با دراهم و به که به بلاد سماجت نمود
 که اینجا باید بود جاذبه و حقوق نواب رشاد خان بهادر سلطه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
 طریقه نیز درین شهر بسیار اند و غرضم آقا است نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عقد های سمو
 نوشتند ناچار بر اجبت دلی اتفاق افتاد **مکتوب** می باقی ما بهتاب باقی + مارا تبو صد حساب باقی +
 وقت کشف کرب و قرب است حزب با بجز و پیش ایشان خواهد بود اجازت است برای حل مشکلات
 بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب ند کنند اگر این دعا آنجا نباشد نویسنده که از نوشته
 مع طور دعوت آن ارسال وارم و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **مکتوب** منصوبه وصال میسر نشد و رنج
 به شطرنج عشق بازی ما غائبانه ماند + والسلام **مکتوب** چهلیم و یکم الحمد لله علی نواله و سجاد و
 تعالی شمار از مملکت سلامت آورد تو سل بیاد شاه حال که نمودند مال آن خوب نیست و احوال این
 دنیا داران ماکور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود و تخریر آن موجب فساد است اینقدر هم بر حق
 خاطر شما گاه می نویسم و غوی میان عظیم الدین زیاده از آنست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر از و
 شناخته آشنا گرفته ام که مراد است مراد و هر سیدان معالمدینی باشد یا دنیای خدا و از زنده دارد
 و بمقصودش برساند پس آمدن مادران حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طالبان دین شهر دین
 نمانده و آنجا بسیارند و همانند و غمگسار شما میگردانند و آنجا نباشید و حشت خواهم کرد و هر چند فرزندان
 و رفقای شما خدمت بینانید لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا
 دارد درین شهر قرض حکم کمیاب به حال هر چه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
 که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلیجی حضرت مولوی شاد الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرر
 داند و السلام **مکتوب** چهلیم **دوم** جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت و دوری

رسید و حزر جهان گردید و روح تازه در تن ناتوان و مید بهر حال با همه بد معیالگی با فقیر با آن همه حقوق و
 خصوصیت و تفریادون شما با فقیر در وضع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از وفادار و عقود و دعا هیچ نیست
 باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بنده سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یا از آن سنبل
 و انخوان و اخوه و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
 بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر بنشینید بے نامه توجیه میدهم از کسی توجیه نگیرید و اطاعت والدین واجب اند
 و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بزرگاری داشتیاق بشرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین
 و نیای شماست زیاده عمر و فزیه عمر باد. **مکتوب چهل و سوم** مخدوم با فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
 و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مرسلات
 تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی با مقصود نخواهد داشت و حقوق صحته را فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد
 و بستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعضی مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب و آل
 کرده اند بطور کاتب مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش آورده اند بعضی اجزای آن متعاقب مرسل میشود
 خدا کند قبول رسد و بهتر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
 متحلی اند بتقریبی قصد پیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلہ رتبه فقیر اگر بخدمت برسد
 مورد مرحوم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه ماند بفقیر خواهد گشت ملاقات
 که نظر با اسباب جنلی معذری نماید خدا آسان فرماید و دل الرحمن الطاف خفیه به مستفیدان مجلس شریف
 سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب آقا
 ارشاد خان بهادر نسیره نواب امین الدوله مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ انصاری
 رضی اللہ تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراسری او صورته و معنی بصحت رسیده
 موافق و عده حاقظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتبی الخدی صبیحه و دند بخان در باب فاقه
 در روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد پیلی بهیت کرده بنا برین بخدمت تصدیع میدهم که بحق
 دوستی مای قدیم و التفاتی که بر فقیر مبذول است شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
 جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمه انحر باشد مرتبه خود داری مستظون داشته

بطوری بفرمایند که شمع متاثر گردد و اگر نه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت
ایشان کافی است و فقیر را در دو دریایی بجهت گاهی بخیاال نگذاشته بتقریب بودن این نهم و دهان محروسه
احتمال صورت نمیشد قوی است والسلام مکتوب چهل و یکم شتیاق و شفقت با بحال شما همان است که
بود خاطر جمع دارید میرسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیال منتهی به معاش در آن شهر واقع شده اند بشرط
مسعود و رستگاری و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شمارا بر اهدا و منصور و بر احباب مسرور و ارا
و نیاز شمارید و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رفاقم که حکم نصف الملاقات دارد و در پنج نایب
و هر جا که باشید با خدا باشید ضعف مستولی است خدا خاتم النبیین کند والسلام مکتوب چهل و ششم
الحمد لله حمد اکثر امید قوی است که در سجانه جل شانه صاحبان و دوستان ما رابع جمیع ساکنان آن شهر
محفوظ از آفات دارد تلاوت سوره لایلاف و شام لازم گیرند و همه دوستان و مستوسلمان را بفرمایند
و از آشوب هنگامه که درین حد و وسیع غلبه فوج جنوبی و فرار قوم رومیله واقع شده و قصبات و ویدیات
تسارح رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مملکت نجات
یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت تیر میرسد و التفات نامبر رسیده و ممنون گردانید و از
اخبار صاحبان آنجا اطمینان بفرماید الله تعالی همه را سلامت دارد و سروران آنجا و در توفیق نیک گرامت
فرمایند و اشتیاق از دل صفات منزل خود در یابند و خبر جانگاه و اقامه حضرت مولوی غلام علی صاحب رسیدند
آتش زد و زهره باب گردانیده اند و انا لله و انا الیه راجعون و سرمایه نسلی این است که فرادایم میردیم و السلام
مکتوب چهل و هفتم صاحب من بر خور دار عزیز الله مع والده خود در قید فرنگ است و آنرا و منند این
وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز بطبی نمانده و از مدتی بجانب جانداد
خود رفته اثری و خبری از او نماند نیست فقیر در تیر آورده و آن طلبیدن والده آن بر خور دارد بدلی مسند درست
اگرچه حاصل این شکل شود و از دوا در پنج خواهیم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید
اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرساند - والسلام - مکتوب چهل و هشتم معلوم است
که برادر بخت خود و خط نمی نویسد بنویسند که می نویسد بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف
دارد که در خصوصیت ما و شما این فقط گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بنمیزد و اخل نه دهند

صاحب مکتوبات
میرزا محمد اسد الله خان
باب الله و انا الیه راجعون
بفرمایند

بعد از این باینطور بنویسید که از میراجنبی میرزا جانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه
 میرزا صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره بهم میرزا ده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند
 همیشه بجهت بوده اند از گردش روزگار قصد پیرب کرده اند بخدمت خواهند رسید و در ایشان راستی
 دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام مکتوب چهل و نهم
 یاران طریق را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعمت پنجم خدا صلی الله علیه و سلم مستغرق دارد و حال فیه
 محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگر چه بظواهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریق باطن او
 معمورست و با وجود عیال مندی و جمعیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیل
 که در آن مقدار زندگی مع علائق تواند کرد از سرکار و نیازان این مملکت بسی شما میسر آید بهم موجب
 اجر عظیم و هم سبب رفاه مندی در ویشانست و خدمت سخی و طیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان
 مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرسندی رضی الله تعالی عنه که
 با علائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارد و سه متعلقان در شاهجهانپور تفریحی میباشد موجب شنودی
 پیرانست و تا رسیدن فقیر یاران طریق که در پیری بجهت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق که بظواهر و باطن
 لیاقت ارشاد و تعلیم طریق دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را عنایت دارند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده
 کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما شجاعت را مصالح بسیار در کارست و اگر فقیر
 در حق شخصی پاشی بنویسد بقدر طاقت سعی در آن امری نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تا شایسته
 تقدیرست والسلام. مکتوب پنجاهم کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
 و برادران طریق پیش فقیر از برادران نسبتی عزیزان حق تعالی ما و شمارا باتباع سنت نبویه علیه الصلوة و التیمه
 استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکه خدایم الله تعالی بلده متبرکه که ستم و برادران
 و عزرات حضرت علیم الرضوان شهادت رسید و صاحبزاده با اداره هر شهر و دیار شدند جماعت قصد آن
 طرف را کرده اند خصوصاً حضرت میرزا الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند شریف می آرند اگر چه
 احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریق بقدر مقدور در خدمت و
 زبان در خدمت ایشان مقصومی باید بود خصوصاً در نیوقت که صدقه غارت و جلا وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام مکتوب پنجاه و یکم میان محمد اکبر زیار ان طریقه بقریبی آنجا
 میرسند تا نصف دوازده اسکان رسیده اند اگر التماس توجّه از شما بکنند البتّه توجّه بدهند و در امور موجود و نوی
 ایشان تیر سعی نمایند و از کلمه انحراف تا مقدور در دفع نفرا نمایند و دعای حسن خاتم و رقی فقیر لازم دانند که وقت
 رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد و تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاعت سیر سفر نموده و شمار فرصت
 نه والسلام مکتوب پنجاه و دوم فقیر از سیر امر و همه و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور
 دارد انشاء الله تعالی عنقریب میرسد و دو سه مقام در بریلی کرده و دانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در
 شاهجهانپور نموده مراجعت بنهبل مینماید بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت عینف
 را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیح اخروی است که خدا میداند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان است از
 عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع انمغنی باید داد که فقیر را بعد و رود آنجا با عذر خبر کردن مقدّم
 نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام مکتوب پنجاه و سوم
 حال مردم این حدود تباه است خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید صلی صاحبها الصلوٰۃ والسلام باعث تحریک است
 که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه توانی و بی سامانی تبحر یک همت قوی قصد
 سفر حج یا جماعه فقر فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد است در آن
 دولت ملاقات سرایا برکات این بزرگ را البتّه دریابند و خود را از خدمت هیچ چه معذور ندارند که فوات
 شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر
 و تحمّم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب سیغی
 قاسم علی خان او صلهم الله تعالی الی خاتمه ماتیمناه اطلاع باید کرد بلکه رقعۀ فقیر از نظر باید گزرائند که تحریر
 علمده درین باب در چنین وقت مناسب تمدّد والسلام مکتوب پنجاه و چهارم انچه از عالم بدسیر
 معاش نوشته اند بجا است اما فقیر را طاعت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نموده برای پرواخت زیاران
 طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمد دادم بعد و واه بدلی میرودم که متعلقان در آنجا هستند و از هر طرف
 فتنه تهدد ملی میکنند یا این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یا ندارند
 که روز ملاقات این قهقه را با شما مفصل گفتارم که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سرخان را در تمام

خود گاهی ندیده ام و ندیده ام که ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم
و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیال مند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی و حق
چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این است آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبل بحال خود را
درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود و السلام مکتوب نچاه و حکم از خبر جانگداز رحلت میر سلمان
صاحب چه نویسم که برین گذشت **س** یار رفت و ما چون نقش پایناک افتاده ایم به سایه میگردیم
کاش این نار سا افتادگی با محمد شیدا هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلائی بیگم از خط میر محمد
و میر محمد معین **ذ** صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دملغ کرده بود و اندیشه
ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
دریا و خدا میگذرد غنیمت است از نوید بحالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه شیر
واز روزی چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زبان توکل صرف باعث بیجمعی
میشود و اسرار المال صوفیه ملین جمیع است و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
ما در بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سے
بتقدیم میر ساجران از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه حاضر
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسد چند نفس که باقی است حق تعالی در رضای خود بگذرانند و داغ رحلت
باقی ماند با بیل درد متزلزل رساند و فتوحات باطنی روز افزون است درین بقعه هم قریب صد کس را
صبح و شام توجه میشود شمار بلکه همه را خدا کافی است و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع
دارید که خدا کار ساز است و درین مملکت خیر نیست منتظر لطیفه ضعیفی باشید خدای تعالی شمار را مغفرت و غنی
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود با اقتضای وقت و حال بعد از چهاره مسنون هر طرف که میسر شود باید رفت
و باید که طرفین از دعای خیر یکدیگر غافل نباشند بجزیر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح
باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بارانند برای مذهب تقصیر و بشیقه رفته فقیر
میر سید معاف فرماید که عفو کار گریبان است و زود رخصت نماید که عزم سفر دارد و نواب شاد خان

مستغور رحلت نمودند و اوست را بنحاک بر دند خدا بیا مرز و تهائی با را تا شاید کرد و آنچه با ارجان و دل سے
 سوخت در دهر بود و آخر از ناسازی طالع بان هم ساقیم - مکتوب پنجاه و ششم فقیر
 متعلقان بعافیت است و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در وقت است کار شمار خدا خاطر
 می سازد که از مدتی برنج می کشید ان مع الحسنی یمنع او عواقب امور شما بخیر میگردد و اندک خاطر جمع باد ضعف در
 مرتبه ایست که حلقه در حالت اضطراب اتفاق می افتد اگر چه خطی از زندگی نمانده اما حیات صوفی ضمیمت است هم
 از سر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه
 عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان است میر گه و تا مبادی کمالات
 نبوت رسیده اند و میان جلگن قریب تمامی دایره امکان و میر سبب خود شیخ مقرری است و حلقه درین ایام
 صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فرا هم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک عظامی
 تمامی رسانند جای شما خالی است درین آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در بحر میر نمی آید بلکه شد
 علی نواله و الصلوة علی رسول و آل از اشتیاق دیدن بر خور دار و این کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر
 عبد العلی آنچه نویسم کم است خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فطرت محبت او خجالت نمیکشتم و ای
 حقوق اخلاص او از نامی اید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکند و قد رسول
 میداند آداب اوست که از شما بنظم و میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی است نمایان حق تعالی غنچه و جو
 شمار ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امر و در که دهم سوال است بقریب تعزیت حضرت خان صاحب یعنی والد
 بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند و آنوله حاضر ام
 و بعد توقف سه شبانه روز فر دامت رحمت ستمنل خواهم نمود و تحریر عبارت عزای پس خالی از تکلف نیست که ما
 و ایشان بعلاقه هم غری مد وقت قدم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم به سفر بودیم حالانکه وقت
 رجوع بوطن اصلی است تیر بفاصله چند نفس هم قافلایم **س** امر و زگر از رفقه جریقان خبری نیست +
 فرماست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - مکتوب پنجاه و نهم عمر آخر است و ضعف
 پیری از حد زیاده خدا خاتم بخر گرداند و توقع ملاقاتنا ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است دهم
 درین ماه خط آن فرزند مع یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز است رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و دعا

میر محمد مکین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا سر برادران را بسیار مزد و انعامی بپس در پی بردن یادگار
گذاشته و رفتند و اولاد آنها را خدا توفیق نیکو دهد و محمد امین بسیار آدمی آید و در حق ستوره میر علی صغر خدش
بسیار مزد و ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد آتی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر سواد بیع
با کمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و توفیقی الا باشد
و السلام مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یادرفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت و در
بیتی مرقوم شد **باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان مارا** که رفتن لازم افتاد دست چون آب
روان مارا و قفس و انیم و بس راه چمن از ناچینی پرسی که پیش از بال و پر برداشتن از آشیان مارا
نفس تا یک ششم از سینه صد جا بگسله تارش چه زار و ناتوان کرد دست آن سوی میان مارا و السلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند **میدم** نزدان
مراد متقی **پانچم** از نخر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته
اقدام ننمود و معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس در روشی مانیت رجوع او بطریقه دیگرست و
اخلاص او بزرگان دیگر یکایمی آنها به از صد دفتر فقیرست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
معرفیست و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازان مهربان بتقدیم میر سداجر غزا و جهاد وارد تقبل
الله منکم و جن اکو خلیل الحیاء و السلام مکتوب **صص** ایام بکام صاحبان باد
این پیچ کاره از بس تنهایی و گمنامی که خوش دارد و خود را بیا و صاحبان نمیدم چنانچه باین روابط قدیم گامی
تکلیف امری یا ایامی ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امر و یعنی فقیر همیشه زود یادام هر چند
کمالاتی ندارد خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها
بجالت مضطرب و گرفتارست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد
رسید فردا این بر خود دار که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد و بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت
باین تدبیر خواهد فرمود یقینست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و اگر نه سماحتی در میانست
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یشاء ید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث
اعدا و اعانت درویشانست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید و السلام -

مکتوب شصت و یکم امیر این جهان را باید که با سلاطین انجمن یعنی فقرا با ادب باشند
 خصوصاً در اوقات همدا و هتاعت که دل فقرا مشتفت گردد و همچنین اوقات بے پروائی کردن و تحریر طاعت
 بعد از بے اوبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب است و اگر نیست رجوع و انابت
 چه ضرورت باندیشه همین امور احتلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم و زخلق گنده
 و ناخنی چگونہ بردارم و باین دلع که از بوی گل ز کام کند و میداند که فقیر به بشارت و آتخاره مناسبتی
 ندارم اما تفاؤل امر مسنون است اگر چه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع نیست
 اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آید سرکار از نظر گذشت درست و یا مزه است و فارسی بهتر از هندی
 حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذر بای سمع و دور و مجبور از خدمت
 اما در کفارت آن تقصیر ضرطاری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بولکات
 متمسک به عادت و توجیه میباشد و السلام مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعض از کلامان
 انجبا یا ایشان موافق اند و بعض نه منجینی ظهور امر معهود است بضرورت آنهاست حال ساخته بازی را از پیش
 باید برود با حریفان زنگ مصالحه رنجته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخوار سیده و در اخای
 آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق سدا آنها خواهد چید و تحلیل در بنا
 تدبیر خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از سرشته تدبیر خود آگاه سازند تا بنا بای مفید
 و قوی گذاشته شود و احتیاطی محل را کافر مودند و افتخار نمودند مصلحت نیست که از پرده برون افتند
 و در نه در مجلس ندان خبری نیست که نیست و اسد یار خان که نصری ایشانست اگر بحکمت ضرطاری روزی
 چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد اتمام بقوت
 بے التفاتی کشیدن و در از شان کریانست بلکه بعید از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دوسه حنفی
 در بناب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکبانی منظور است همراه جواب این خط بنام خان
 بطور عنایت نامه شکل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی رفیق با و السلام مکتوب
 شصت و سوم میر سبین خان صاحب غلف رشید سید شمت خان صاحب که نسخه وجود ایشان
 بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعدادشان با تمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

این مکتوب بنویس
 خان نمان خلع و اب
 قتلون خان در کت
 بهی فاداد و کت
 با صفا و دوا
 نوشته
 داده شده

که اهل کمال راهم از ان گزیر نیست خصوصا ارباب عیال را یا همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظری بر
 حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین است که بملاحظه مراتب عنایات موردی و مطالعه
 حیثیات شخصی در علم ترسیم و تمیز دل شکسته و جزای آنکه هیچ سوا التفات نکرده احرام آن سده علیه السلام
 با کرام و احترام و بهمین نام و انعام در بیخ نخواهد رفت و این آثار اگر چه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور
 رسید فقیر را هم باین عمل نرخواهند خرید و در باب خانصاحب شفق مهربان و الدنبر گوار این نوجوان نشستن
 قضوی است ظاهر مفصل احوال این خاندان عالیشان بسبع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بند
 و خداوندی این همه بے پروائی نمیشد اگر چه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و السلام -
مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات دست گاه میان احسان الله احمدی رخصت
 کردیم که بار عایت ادا برفاقت بودن و در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرت
 و اندیادند باید که بانخصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که تمغی
 باعث خوشنودی فقیر است و رضای این قوم سبب ترقی و در دین و دنیا بشیر طرس ظن و صدق عقیدت
 یقین است که میر حسین خان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال نسبت طریقه مارا عزیز تر از جان است شمول
 الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میرزا محمد
 که بجان مخلص ایشانست و مر عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیا و وفادار و ارم صدق و صفاد حسن
 فراست و پاکی طینت نظیر ندارد و آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او نموده نظر بر وفای
 عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که از مراتب قدر دانی و حق شناسی و حقیقه
 فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی زود این سید بزرگ مفتوح ابواب فتوحات خواهد شد بهم تدبیر و هم
 بتأثیر چون میر مسطور فارتجایی که دیده و خسارت های بسیار کشیده مطلقا استطاعت ندارد و در خبر گیرش تا
 ظلمت و السلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر بنا بر نیت صانع تکلی در امر معهود کرده با آنکه خلاف
 من بود اکنون تکلم و تمیم آن ضرر و اقا و اگر چه میدانم که ایشان با همه شعور و فراست بقبول مشورت ارباب
 اغراض خو کرده اند و بشنوی یا شنوی من گفتگوی میکنم به معلوم شده است که اقران و امثال آن
 بزرگ یعنی سلاطین دیگر توسط اعز مرسلات و امر معهود یعنی در امر خلافت ایشان دارند بنا بر مصلحت

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیا داری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق
 امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب و ایطاق
 آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد و اگر دو کس یکی سینه که حکم نفس همی خورد و جواب چند روز در انقضا
 دانسته تنگ محکومی با وجود تحت حکومت بر بند و بویاد است که از پنجین کس چه توقع است فرماست که باغوی
 سفهانای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر جرم خورده است بعد از آن اگر نژادک بعمل خواهد آمد همان بدنامی
 سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا غافل خواهند نمود بجات متصورند دوم اینمخی را تلقی بقبول خواهد کرد
 شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما امیر کبیر
 شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن
 عبادت و سعادت دانسته بهر طریقی که تکلیف کنند بلاخط این مراتب اقبال بقبول فرماید اگر چه جمعیت بر نایب
 و این خصوصیات امر و زورین فرد خاص مجتمع است و منحصر و فقیر با همه بیگانگی از حال یکی مطلع است پس وفا
 عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کمر خدمت از پنجین عزیزی باید بست و السلام مکتوب **صحت**
و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک نجاشی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بخانه از راه
 مستخر بگذرم و در مستخر التوقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در مستخر بمانند و بیکد روز ملاقات نموده فقیر
 رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تادم آب مدا می
 نواب قبول نخواهم نمود و رضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط رضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت
 بالغه واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریق حضرت شمارا مستقیم دارد که شغال
 دنیا داری و صحبت بیگانگان طریق بلای عظیم است و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید
 و بدست نمی آید اگر چه بوجه معاش بنای معاد است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و وظائف قلیله رفقا
 خود را که وجود هر یکی ازینها فائده دیگر دارد و بنا بر غیر حاضری موقوفینمانند چنانچه وظیفه شاه محمد که از ایران طریق
 است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانند بگویند که بنابر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
 دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علی هذا السلام **مکتوب**
شصت و هفتم بسمع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقربان و امثال آن بزرگ

معمود که با او عهد و پیمان سو که تقسم در میان می آرند و در وقت خاص نواب را از نیمنی
 مستند ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب و نیازان اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن صرفه خود می بینند
 اگر چه آخر کار مضربا شد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نیان میگذرانند و بنواب باید گفت که سمیع شده
 که بار اجار فاع کدورت واقع شده است اگر نفس امر بچین است نمغنی را فتوح دانند و کار با از آن بزند گیرند
 که باز درین عرصه کسی بنظر نمی آید و باز او آزرده نسازند و از گفته در غلویان غرض پرست و مان دریده
 کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بجز دم همزای تا چیزی نخواهند داد و حصول مطلب
 محال است و نیز بگویند که تدبیری گفتند که مردم را اعتمادی بر قول فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی
 با ایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد سو که با خدا بنده که بعد ازین بدین و دیانت و بداد و عدالت
 با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار داشت و و هر امری که در وقت
 از تاخیر بپوس نشوند و از قلت خرج و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و محمد الدی تاجان که در علم
 کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر بطراز برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
 بنواب خبر یافته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بدون فقیر در شهر نخواهد شد که در جویهای
 آب رحمت است و نمغنی از نفسانیت ننوشت ام بلکه بعضی ایست است اگر چه بطن غالب بعد تصرف بملک
 صحبت با و ایشان برآرت خواهد شد که مناسبت منزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشتر طایفه وجود
 شان از برای خلایق مفید باشد مقصود ماست والسلام مکتوب شصت و ششم ختم خط شما
 رسید و از مضامین و حشت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
 نیت صاحب است صبر کردیم و از جاز فتم و گزیندن بی اعتنایی که نواب با شما کرده اند گونی با فقیر است می
 بایستی که هر دو سر دیند آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس و سر
 نیست خدا میداند که بچه اراده برخلاف طور خود درین مقدمه تکلم کرده ام حالایی اتمام دست ازین کار و دست
 دیگر هم نباید کشید و دندان بر عجز افشوده کرد و بات باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
 آزر و گی نواب تا اینجا کشد که زمره شما هم متوقف شود بدون آنجا عبادت است ان الله هو الموفق
 ذو القوة المتین بقدر وسعت و صلواتی بر او باد که حرکت نلوان از جانباید رفت

انشاء الله تعالی الحق یعلو وظیفه خرب البحر المعجمه برادران میخوانده باشند و متوسلمان مولوی صاحب از
 فقیر احترام دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف است و همیشه سلام شتیاق
 و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهم و فقیر کذاب از روزیکه دوا می معبود از خانه فقیر برده
 روی نبرد خود را نموده و خدا نماید که بهمان فلاکت و افلاس گرفتار است و السلام مکتوب بصحت و انهم
 از خط شما که مشتمل بر احوال نگا داشت بود و کم قرار پیدا از دیگر اخبار معتبرنی و وصولی مطلقا معلوم شد عجیب گارست
 دفع دشمنان قوی در پیش است و حفظ جان و آبرو و حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ
 توقع جانفشانی از رفیقان تازه و و از اندازة عقل است اگر مبلغ گران در خزانة نباشد بقدر مقدر و بمقدار ضرورت
 بمردم نرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از اینجا مخالفان
 رعایتی بمردم میکنند و بساجت رفیق می سازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این فتوح را گذاشته
 رنج سفر کنند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر ز رسید ششم سردار یلوس را که از هر قوم باطنی
 دارند صرفی میدادم و میفرستادم یکم بی زری کرو بمن آنچه بقارون زر کرده ارشاد خان بآن خوبها و بختا و خا
 بآن دلیر بها و محمد خان آفریدی شخصی است که باندک سخی سرداران لشکر و بیله را بخود میکشد و هنگامه آنها را بزم
 میزند آنها همه فاقهای پی در پی میکنند استطاعت سفر کجا دارند تا مادی نشود و وعده سوکد وصول روزمره
 بمیان نیاید کار مشکل است و از قرائت بیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان تمتع نشد
 بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشد تاخیر جواب نواب متو شستم در نه
 روی سخن بجانب نواب است سعادت خان را شاه و لیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
 مژده عفو تقصیر ناکرده رسانیده شود و السلام مکتوب هم قدام اینجا از آوازه صلح نواب و جات
 با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از راز داران معتبرترین معلوم شد جات بار و بیله بنا بر مصلحت خود بسط
 راجه بها در سنگ و دلیر نگذاشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه است چه اگر نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
 از اساک مردم راجه بها ساخت و در نظر با یک شد و از بد معا لکی کس را بر نواب عتمادی نمایند دیگر یکدم ضرورت کسی طرف
 بگیرد باید که نواب از قریب و ستان آگاه باشد چه جاک دشمنان دیگر که از طرف نواب نیجانی آید اول اغراض خود را مقدم دارد و مادی
 در نیوقت بر کسی نیست که سعایت عزیزان نویسم دل تنگ شد که انقدر نوشتم و احوال مرا آنجا محل از فقیر نهان نمی ماند

و آنچه واقعیت بفقیر میرسد بر چند کمرایه و اشارت کردم که نواب از تندی سر خود مرزانشان بدهند ندانند و گز
بنائی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر
از قوم سهل و آنچه از شر فاند مناقق و بیخ فساد این همه زبانی اعتمادی آقا است که نه بر خیر و امید یی یقین دارند
و نه از شر او بی قطع ماکجا و ادبیدا کنم آشنائی و آشنایان را در برین دوسوزی آورده و گرنه مرزایا و اهل آن
چه کار است و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زرد دوده اند امروزی با مخالفان ساخته تحریف شده
اند و آنها که فائده بانها رسیده دل را چرا بعبث بسوزند و چرا با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که با حاجت
برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدین یکد و کس نه بسته است که بر سر
او افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیدند باید دید چه میشود خدا بد او برسد ظالمان را مقصود و مظلومان
را راضی گرداند. والسلام مکتوب هفتاد و یکم شاه ابدلی در پیشاور رخت اقامت انداخته
و تیمور مرزا پسر کلان خود را با فوج بیکران برای بنده و بستان ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه
اصلاح حاکمیت پنجاب و دلمتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سردارد و غالب آنست که این کار
از فوج خود بگیرد و اگر حاجت بکرت خود او خواهد افتاد تا لا هور و دلمتان خواهد رسید آخر ملک دست سرهند
ندارد و التوسات فراهم نیارده فوج قدیم همراه دارد و لبش مردم دلی که عادت بفرار دارند بی اختیار
دست پاچه میشوند و اینجا زحمت بسیار است و همین مناسب است که فتنه از لا هور قصد دلی نکنند
آبروی او شمایکیت پای گزیند ایم عمل برین آیت کرده ایم فقیه قوالی الله یرون متعلقان به
بهرت پور بالفعل خوب است اما برای آئینه خوب نیست که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد
نسخه فقرم از معتبران معتد چنین معلوم میشود و نواب را خوب شناخته ایم پس در نیصورت شکر و شکایت چرا
و عزیزان بقدر فهم خود دینی یا بدین شخصی از بعض آثار ما راضی از نواب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعض علما
تا ماضی تصور نماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آئینه اند گاهی که نواب بهر شتی که باشد منفعت میشود
عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که معارض بیناید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی
نمی نماید و مردم در گفتگو با سعد و راند این میزان میارند و اندانند انشا الله حرکت ما بعد ازین موزون باین
میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما دور می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار میخواست

شاه ابدلی در
از شاه ابدلی در
و ابلیضی است در قوم
الوسات فوج
۱۲۰۶

و مفاسد و استعانت و استمداد و توجیه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل است که آنجا
 حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان باشد یعنی توجیه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد
 اینقدر که رعایت خاطر غرض زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم و السلام مکتوب به قضا و دووم
 آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
 مستعارف دانسته اند غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالاتر نیست خواه
 بزرگم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور احد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد فی الضم
 تعالی عنه در مکتوبی فرموده صفاتی از کمالات نبوت بهره دارد و تجلی ذات بلی حیلولت صفات مشرف شده
 او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگرست شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناچار باین دلت مشرف
 سازند اما اصل تر از آن شهود عبودیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب
 سیرت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام مکتوب به قضا و دو سوم داخل نمودن حلقه
 سرور خان جیو در طبقه مضائق ندارد که دست شما دست فقیرست و آنچه از اراده کسب طریق و التزام
 صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیرم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر انصیبی قوی
 دارد اگر چه فیض صحبت شما هم کافیت دیگر آنچه از التماس در تخلص از حبس این عزیز از سر کار خارج خان
 نوشته اید فقیر در نیاب چند بار قصد دعا و توجیه کرده ام هر بار بهین معلوم میشود که در حق مالک حبس
 محبوس بودن این حبس مفیدست دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود و آخر ظاهر خواهد
 تسلی آن عزیز باید کرد بعد نومیدی بسی امید یاست و در پس ظلمت بسی نور شید یاست و از فقیر
 و عارفانه آباد رسایند و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
 دوستی المحقوق معصیت است والدۀ غلام عسکری خان و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا بحفظ
 امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست و السلام مکتوب به قضا و
 و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم رو بیله بای برای اقد طریق بجهت است که تمام
 روز از توجیه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی
 نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بطور می آید این حرکت بسیار بجا واقع شد

و از دور و دراز این مردم با تسامع خبر و در فقر احرام بسته می آیند از ادبیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علما را اینها
 ندیده هر دو نسخه فقه را با کمال حرکت باین طرفها از برای مردم اینچه و دمخیزد و قطع شده از سبیل و امر و بهر
 تا شاهجهانپور در جمیع منازل دست و دست و جماعه جماعه از آنها بهره آید اند بقصد رفاقت بهر ملی برای کسب مقامات
 علیه نموند و منور و مستاجر گردیدند و جماعه از آنها بهره آید اند بقصد رفاقت بهر ملی برای کسب مقامات
 میروند و اکثر علما را اینچه و دست و دست و جماعه از آنها بهره آید اند بقصد رفاقت بهر ملی برای کسب مقامات
 میر حسین خان را که از مقامات مصطلحه گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً
 درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذارسته ام مردم از صحبت این بزرگ
 زاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کاریکس نیست که از عهده این قافله برآید بخاطر دارم
 که شمار هم طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را بمیر حسین خان تفویض نمایم با رفاقت نمانده با همه بی طاعتی
 هر روز بشمار توجه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند ما باشد که
 محبت اوست بسیار بر ثبات کرده شمره و نتیجه بر گیرد و السلام مکتوب به فتاد و بحکم بعد حمد و صلوة
 از فقیر جانجنان جناب فضیلت و ولایت آتاب سولوی صاحب سلم الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
 آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الشان اکرم دیسر اکرم اسلام و اردنیک بدین
 نیک به فقرست و در شما با عقاد فقیر عزیز ترین موجودات است و مصد چندین انوار فیوض برکات
 در کور از شما غنیز تر و در انان از بهر حیو یعنی از اهل بیت شما مخلصتر نداریم و ما را درین او آخر فقری بخرد
 سفر طی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده بایاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و پس از یاران زمانه توقعی
 نیست بر میل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده بار منت بسیار بگردن میگذارند و جنگها
 بکار می برند من دیوانه تاب این مکرده ندارم خبر دلگداز دوست و لنوا از آنچه بدل در منزل رسانند
 نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
 اخروی او گردید و از عمر عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد و عمر طبعی فقیر خیر شده و گرنه از عمر خود
 باین زحور داعی بخشیدم که بخت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا
 در حصه انیس هر چند سربلگ زند علی رضا خان چون طریق را از فقر گرفته اند و ذکر لطائف جمعی شده

۹۱
 بهر سولوی تبارک
 پانی جبار

در مجلدی جمع نمایند و تغافل نکنند و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از ان حواله محمد عظیم کردم و مجلد
ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست
و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه محتاج
بعضی امورات آن بغاری برداشته بمن بدید که اتباع سنت را به از دو سیله نیست اگر اراده تحریر تکمیل شر
خلاصه السیر دارید نظر برشان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود نسخ شرح
سفر سعادت موجود است اما میان ما و شما دعه آن نبود هرگاه شما طلبید دستی تری از شما کیست از ان
حواله محمد عظیم کردم این نسخ از درس مصنف گذشته و حاشی بدستخط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی شناسم
قدر آنرا بداند و باب و تالیف نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخ
سیف المسلول را امر در حواله ایشان کردم در سال خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
فقیر بود تیر مرسل شده خدا برساند و السلام مکتوب هشتم بم بر خور دار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری دبار بر دار و مردم بدرقه شام کیشنبه که بست و سوم این ماه بود در دروازه فرجام آمده بودند که آثار
ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار و سیله از ان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین
جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقیه پارچه بار از محمد جمیل گرفته گریختند
احمد الله بنا بر تنگ و عار و رفتای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت
بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این بر خور دار بر سر آنها رسید بقیه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاه داشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فرجام آورده حواله نمودند و رفتند و این بر خور دار با وجود
شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کرده طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم
شمشیر بر شانه رسیده هفت نجیه دوخته اند مزاج خوب ست و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خور دار
موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت و السلام مکتوب هشتاد و یکم ساخته
 درین ایام آنیست که امر مذکور بست و تنم جمادی الاخری است بعد از وصال مکی صاحب یعنی والده شمار علت
 نمودن همین وقت یک سر پی آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت
 خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و این وقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
 و استغفار حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کند و با وجود ضعف ربط بان مرحوم
 حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انالله وانا الیه راجعون اکنون متناهی است که خدا به جوارح یعنی
 متعلقان ایشان زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان در آن خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
 فر واپس فردا خبر انتقال با هم بیع خواهد رسید شیخ عین الدین بنجد مست حاضر خواهد شد از توجه طریقه محمود نماند
 در قلب و تمویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی است و مورد رحم و مردم محل
 از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اقد توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته و از انقطاع
 از دنیا و اقبال با آخرت و محبت خدا و رسول و اوصی الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
 صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غرور و فریب معلوم نمیشود و السلام مکتوب هشتاد و دوم
 هر چه بامر دم آزار و اذیت میسر شد جزای اعمال است آنچه بر تو آید از ظلمات غم و هم زلی باکی و گشت
 اگر با جزیرگان با ادب و با خور و ان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
 خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بر آن است باید کوشید و غصبت غصه را باید
 خور و در زبان را از کلمات نالائقی باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
 شما را نماند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست اگر
 مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه به هیداجازت است تا شیر خواهد شد از جناب پیران
 امید قوی است و به کراچی جل شانہ و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم مقید باشید در عایت
 ذوی الحقوق و اخلاق حسنہ ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و السلام -
 مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دنیا داری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
 که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف قرض و وجه که بچندین غم و الم تهلست اختیار کردن

و مرکب کبار برای ادای مستحی گردیدن از مثل شما با کمال مستعدست باید که بر مکروهاست زمانه صبر نموده
 مانند باب مقامات عالیہ رضا بقضای کار فرموده این خطر را از دل بر آید که فقیر را آنرا بسیار میل خواهد
 رسید و از اردو و لیسان ذی حق خوب نیست و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت
 تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سعادت اخروی راحت و نیوی تیر درینست
 هیچ گنجی بے دود و بے دام نیست و جز بجلوت گاه حق آرام نیست و از فقیر در تحریر رسم عزای پرسی
 تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تغزیت کردن باعث هيجان غم میگردد که تذکیر محاسن
 متوفی را متضمن است در حق آن مرحوم توجبه کرده بودیم مشمول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کریم خاطر
 دارید و تلمیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن که نوشته آید بیجاست فقیر هم معلوم
 می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشماره شود و در سعادت کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی
 استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجبه بیاران لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر
 میسر شود و شکایتهای نایا و آوری گلزار بهای دوستی است رفته شتل بر عذر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بعفو انجا مید و چون این بے پروا و اینها خبر از بی اهتمامی اخلاص مید و حوصله خصوصیت آنرا
 بر نمی تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام مکتوب هشتاد
 و چهارم آنچه نوشته آید که درین تنگدستی تصدیع نگشند چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه
 میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدا فی تعالی فقیر را از نجات نجات دهد که توقع شفقت و اعتماد دارید و من
 از سازمی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فائده ان شاء الله تعالی رعایتها خواهم
 کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق کتاب و توجیه خدمت
 والد بزرگوار خود و رضای والدین و جده شریف بکوشید تا شما سوا و خط بهم رسانید یک شخص معتدرا مقرر
 نماید که جواب ما را بنویساند یا هر کس را از خانه گفتن مناسب نیست والسلام مکتوب هشتاد
 و پنجم خدا شما را هزار سال زنده دارد که بد سلوکی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه ما را باصلاح
 می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم
 و شما تیر درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در عایت خاطر مرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است و فقیر فریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج بر فنا
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم
رسانید اگر خدا اورا باز داشت قنوت و گزین هر چه با دایم آخر سفر طاعت است و از غایت تجرد جدائی
احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دینی خود معلوم است
و در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت
سیر کردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر و او غذا مشغول بود و تا کجا شکر انبیا گویم بفضل الهی
طبیعت و دوایم میسر شد عمر باقی بود و در نه توفیق نمائده بود خدا ملاقات روزی کند مکتوب هشتم
و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و ناایمنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الهی
برآرد که نسبی در امور کمطنت نمائده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریق پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت همین مقصود بود و الحمد لله علی احسانه باید که شما
موافق گفته فقیر بر سر و پویشی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
قطر بحق فرزندی تقدیم خواهم رسانید زیاده برین از شما اسید است و بر اعتماد آن بر خورد و خاطر جمع
و السلام مکتوب هشتم و نهم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بگیم یعنی والده حضرت مولوی
شاه الله صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود و اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع یا در اندامین ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه
کثیر درین مسجد داخل این حسه خواهد شد و السلام مکتوب هشتم و نهم بعد حمد و صلوة از سجده
بسیچان فقیر جانان صاحبان آنجا حضور میامان بدر علی صاحب سلم الرحمن سلطان نمائند که بجز در
ملاحظه خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی منتهی رخصت مراجعت
بوطن و اودم و سبانه جل شانہ آنچه در حق ایشان ببودی دانند بظهور آرد و بالده ماجده ایشان نوید
این رخصت و سلام رسانند و السلام - بر حاشیه رساله مولوی غلام بکشی بخند و نصله
علی رسول سر کرده علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام بکشی اوصله الله الی ما یتیمی که نسبت
اخوت طریقت باین بسیچان یعنی جانان دارند بحسب ایامی فقیر رساله مختصری در تصویر رساله

وحدت وجود و وحدت شهود و تحریر نموده از نظر گذرانند مدق اینست که باین همه ایجاز قدر کافیت بر بیان
وافی جزا هم الله تعالی خیر الجزا را با تعرض بمسئله تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشفین^{علیه}
اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصححت عمده است بی الاصلاح بین الفئتين العظیمتين فرحم الله عبدا
الصف و لم یصف و السلام علی من اتبع الهدی -

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردیم بخدا و رسول و آنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست داریم دوستان خدا و رسول را و نیز ارم از دشمنان خدا و رسول بهست نجات کافی است و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عمده علماء متبحر است و عامه مسلمانان بآن مکلف نیند - محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم صحاب کبار رضی الله تعالی عنهم بضرورت و انیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هرگز درین جایله و احو حاجی از آن صراط مستقیم نیست فردا از اینجا باستقامت خواهد گذشت - یکبار را فقیه بے ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارحمیت دین و احترام صحاب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم بنصب آورد بر سر آن بی ادب خنجر کشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحجرت امام حسن رضی الله عنه از سر من در گذرید بجزر شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمته الله علیهم لازم است و رقی پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیده فضیلت نماید از فرط محبت متعذری شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نویسان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریف فرموده و زهد صحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از ائوف بهم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که باقرار پنهان علماء و عقلا و متواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بران اکابر رحمته الله علیهم نباید نمود که آن کبر در دین از مشائخ ایشانند - عمل بغیرت نمودن و تقوی گزیدن و زیور قن سخت شعور است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

نظم درین دو
سکه کی این تحقیق از معانی
نامی است و دیگر از معانی
دیگر از معانی
فصل است از ادب و حال
که میخانه نیست از
در طایفه نمی نیست که
که میخانه نیست که
است و معانی
و در این معانی
و در این معانی
و در این معانی

استماع یورث الرقة والرقه تجلبها الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چه احرام بود و در حرمت ترا میسر
 اختلافی نیست مگر در و اعراض مباح گفته اند و فی المکره روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راهی
 می رفتند و آوازنی بسبع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبد الله بن عمر را بود و او را بعد از استماع هر
 مکره پس معلوم شد که کمال تقوی در اختیار از چنین آواز است بزرگان نقش بندیه که عمل بعزیمت معمول
 دارند و از رخصت اجتناب از سماع پر سر می نمایند که در جواز غنا علماء اختلاف است و ترک مختلف فیہ
 اولی همچنین از کمال تقوی ذکر تخیل اختیار نموده ذکر جبر موقوف داشته اند مسئله توحید وجودی از ضروریات
 دین نیست لسان شرع اذان ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
 احوال محبت محذورند و بهمارست رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نبرد
 از باب معرفت واقعی ندارد و یکی از علماء در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند
 علماء از صوفیه شکایت می نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و در شرع ظلمه
 پیدا شد بی باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این اکابر را از غلبه محبت که بهنجاب
 حق سجاده دارند محذور دانسته سکوت داشتند یکبار فقیر را عرضی واقع شد و نور مغیض منکشف گشت تقوی
 تمام کائنات در آن منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمه الله علیه یا آند الا تشبهاء اعراض محققه
 فی عین واحد دریافتیم که غلوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده
 در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است ناگاه
 متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
 عالم الملك الود و پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موقوف
 ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و انا کار بر او لیا که این علوم منقول است یقین است که از آن ترقیا
 فرموده باشند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از دیار کرامت فرماید فاضله فیوض
 و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات مینماید و گاهی بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش
 متمثل گشته و اسطر برآمد کار با می شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معالیه هم نمی شود شخصی نزد فقیهر
 گفت که شما از مکرمه معطره که آمدید گفتیم من کعبه گاهی زرقه ام گفت من بشما در که شریف ملاقات

کرده ام و مصرع بی تی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد گردید پس باید که انجمن واقعات موجب عجب مبایات
 نگردد و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و در حقیقت وکیل امور و تعالی است **است** او به ایامی نماید خویش را به
 او به و در غرقه درویش را به پیری و مریدی درین طریق محض به بیت و شجره و کلاه نیست تعلیم ذکر قلبی
 و حصول جمعیت و توجه الی الله در صحبت مرشد ضرورت است - اختیار اشتغال طریق صحبت حصول غلبه محبت
 الهی است گاهی فرض محبت محض موهبت بود و الی و ام ذکر بشرط آن فرض طریق دوستان خداست
 تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کشیم نیکشاید هرگاه در ذکر کیفی و بی خودی دست دهد ب حفظ
 آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر تبصرع و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد و کیفیت
 دوام پذیرد - اوقات را به ذکر و عبادت معمور داشته مد که خود را از التفات بهما سوا پاک باید داشت توجه
 و محبت جز بمفهوم اسم مبارک الله که بران ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا ملکه حضور را نسخ گردد
 و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود دل را بخی سبحانه
 جمع یابد درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت الهی است و الاصل کار
 حصول مرتبه حضور و آگاهی است - دل سلیم از توجه غیر پیدا باید نمود و اوقات و مناجات چندان
 اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت
 مرشد گاهی کثرت ورود گاهی خدمت سادات گاهی درس حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبست بخدمت اولیا البصو
 آن اکابر تصور میگردد و گاهی اخبار مشهوره و مقررات راسی صورت واقع پیدا میکند این همه شعبه با
 دل را سرور می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و دیدن
 اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البته فوز
 عظیم است - دیدن رسول خدا و رویت الهی که آنرا تجلی صوری گفته اند نعمت خدای عز و جل است
 بهر تمثیلیکه باشد از سناسبت راسخه بشارت رسان است هذینا لا **باب** النعیم نعيمها
 در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او
 التماس از الاله امراض باطنی باید فرمود - صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت **س** چیست سراج قائم نیستی به عاشقان رانده است وین نیستی به نظر بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر است لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تقصیر نمیداد و اهل بیت او را ملاست می نمودند رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمودند هیچ گویید اگر مقدور بودی چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فاذله لعل خلق عظیمه صلی الله علیه و سلم در حدیث شریف است بعثت لا تصوم مکارم الا اخلاق از ورزش ذکر نفسی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقتش آنست که هر ذمی را جدا جدا و تکرار کلمه طیب بکلمه لا چندی روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود تا آن ذمی را نل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب است که ذمامم بجای من بدل گردد حق نیست که زائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود بهیصال ذمامم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر شنوید که از جا منتقل گشته تصدیق نمایند و اگر شنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید **لا تبدل یل الخلق** الله امیر المؤمنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زنت لکم پیش ازین در کفر صرف میشد حال در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فتا و اطمینان نفس تسلیم و رضا و صف سالک میگردد و در قنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عیاد و سلوب میشود و جز فاعل حقیقی در شهود سالک نیماند - توسط وحدت اعتدال در اکل و شرب و نوم و لقیظ و اعمال و عبادت کاری پس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه و سلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام بهجت تحصیل حد اعتدال است در هر امر ليقوم الناس بالقسط نقص قاطع است در غیباب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت بستر نه گزیده ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعت را دیدن کار گذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استخفاف و کبر یا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق و سید قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار و دوام شکر و رضای لازم گیرد - کثرت در عبادت را با

مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد و ابواب سعادت است و دعاى حزب البحر و طیفه صبح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تجمده و دوازده
 رکعت هر قدر که آسان باشد بقرات سوره اخلاص یا سوره نیس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
 شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا میت رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت
 بعد سنت عشاء و سنت عصر و نیت و ضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک و جز و کلمه تحمید و کلمه توحید صد
 صد بار و سبحان الله و بجهده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت است مسین باید
 اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت است - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دودم توجیه بخداست
 اگر چه درین طریق زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد
 بعد مدت دراز و ست میسد ۴۰ سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمۃ الله علیهم کسب مقامات طریقہ کردیم و زیاده
 از سی سال است که بظاہر حق عزوجل طریقہ یقین می نمایم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه بفناء قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته حالا آثار فراق قلبی
 چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر در آن وقت
 کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گو یا بر قبر آمده تجمه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود
 گمان می بریم که هنوز زنده ایم و از بخار خست سفر بر بسته - در وقت ظهور فنا آنقدر دید تصور غالب می آید که
 خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد و بخشونت
 تمام منع کردند روز دهم خود را فرمودند که بر نیز پیر مروحه جنبانید و فرمودند ویر و نسبت فنا تجمه ظهور میداشت
 پنداشتم که شما از روی آشنایادی نماید پس بخشونت منع نمودم و در نیوقت نسبت بقایه ظاهر است و تجلی
 عظمت و کبریا الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم بر خیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد شناخت
 تجلیات الهیه که متصل بر باطن ارباب محبت و معرفت دارد می شود امری دشوار است نظر بصیرت نیز بای
 تا کیفیات و تجلیات جہا جہا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقہ احوال سالک مثل موقع تصویرات
 مختلف میگردد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده و کیفیات خودش مخطوط میدارد و گاهی نسبت مقامی
 دیگر بر تواند از گزیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان مانند ان احمدیه بکلمات

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باش
 که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از صاحب فقیر بخواهد
 و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق آن فائز گردد و بمقامات عالیله مجدی
 رسیدن سخت تعذر دارد و کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پسر
 بگفتن بشارت بر خدا اقرار است و سالک را مغرور نباید نمود و تغییر حالات دور و دورات و دوام توجّه الی الله
 و جمعیت خاطر و تعمیل اوقات بوظائف عبادات عمده نهائی الهی است نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم
 و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخلوط نمی نماید و در جمیع طرق اهل الشکیفیات و تصرفات همان نسبت
 شریفه جذب فرمای ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبہ کمالات نبوت
 و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجدی است انوار بسیار می آید و سالک زودتر ترقی می نماید تاثیر
 گرم که مبتدیان شوق می بخشید بسیار مفید است اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود و کمالاتی اندک صاحب
 را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صحیح و نعره بعد زمان صاحب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پیدا شده
 علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث
 جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک است از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاقی
 حسن پیدامی شود و عجیب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن مخلوک
 و بچند واسطه میرسد بنبی معصوم که خطا را بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقضان آن قصاصه
 و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بجهت که خطا و صواب
 از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ تَسْمِعْنَا اَوْ اَخْطَاْنَا نَكَلُحْ سُنَّتِ اَنْبِيَائِ
 عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ اَمَّا دَرِیْغُتْ که حلال منقود است و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری
 میباشد و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللهای آید عورت و تجربه در حق سالکان راه اولیست
 باندکی از رزق ساختن و عبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و پیچ ارت و وارث نگذاشتن
 دولتی است پس بزرگ و شریف و در حدیث است قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم اِنْ اَخْطَا
 اَوْ لَیَّ اُنِّیْ عِنْدَیْ الْمُؤْمِنِ خَفِیْفُ الْحَاذِ ذُو خَطِّ مِنَ الصَّلَاةِ اَحْصَنُ عِبَادَةِ رَبِّہٖ وَاَطَاعَہٗ

مصحف و تفسیر و فقه و کلام
 علم در اینها بسیار است
 و در اینها بسیار است
 و در اینها بسیار است

فی السرو كان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع وكان رزقه کفایا فقصیر علی ذلک ثم نقل
 ببید که فقال عجلت منینته قلت بواکبه قل انت انت رواه احمد والترمذی وابن ماجه
 بار ما شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافتیم و عنایات کثیره بحال خود دیده در مرتبه
 اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر قیل سوار بودند فرمود آمد فرمودند بیایید
 که ما و شما شانهای خود را با هم چپانیم تعمیرین خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بحال جهان آرای سرور کائنات
 علیه افضل الصلوٰه والتحیات شرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت نفس مبارک
 بمن میرسد و این اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سهرندی در اینجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر با درون آب
 نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزاد های من اند فرمودند امثال امر مای نمایند پس عزیز
 از آنها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجد و الف ثانی چه میفرمایند
 فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
 گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان الله تعالی و راء
 الورااء و الورااء خواندم بسیار پسند نمودند و خطها فرمودند - فرمودند باز بخوانید باز این عبارت
 عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح کی از عزیزان پگاه آمده گفت
 من امشب خوابی دیده ام که شمار و یای خوابی دیده آید آن رویا کدام است فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار
 متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سربازان نور و حضور در یافتیم و از
 کیفیت های این خواب که بهتر از امر بیداری است تا چند روز هیچ عطش و تشنه نبود - در منامی دیدم
 که در صحرائی وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواب
 نقشند و در آن حضرت بنید قدس الله اسرارها معینی نشسته اند و آنرا استغفار از ما سوا و کیفیات
 حالات قنابرید الطائفه ظاهر است همه کس از اینجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین
 علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برهنه نزدیک
 موهمراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بحال تواضع و تعظیم گرفته اند گفتم این
 کیست کسی گفت خیر التابین او یس قرنی است اینجا حجه مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

مع حبیب انبیا و صلوات
 بر او و صلوات بر شریفین
 صلوات

در آن محروم درآمد گفتیم کجا رفتند کسی گفت امر و عرس حضرت غوث الثقلین است بتقریب عرس تشریف
 بروند. و قتی که فناء نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بخودی دستخراش موصوف میگردند و
 خود را در واقعات مرده می بینند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود و در ایامی که فقیر رفاقی قلبی و جفا
 حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست او و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت و در واقع می بینیم که سر سن
 از تن جدا شد اما کلمه طیبیه بر زبان جاریست و نیز دیدیم گویا من مرده ام بجهیز و تکفین من می نمایند پس جنازه
 برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بروند و روح من همراه ایشانست
 تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بجاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نیکو بوضعی که در حدیث
 ثابت است آمده و ندانی بر زمین زده درون قبر درآمد و جان مرا با نقش علامت پیدا شد جواب و سوال کرده
 رفتند و من در قبر آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد بجهیز و تکفین میخوانند
 که جنازه را بردارند تا گمان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من
 با ایشانست در نیوقت رباعی خود بیلاندر رباعی منظر تشویش چشم و گوش نشوی و سر مایه جوش و خروش
 نشوی و باید که پایی خود روی تا سر گور و ای جوهر پاک بار و دوشی نشوی و از فرط محبت که فقیر را بجناب
 امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت است و سر منشأ نسبت علیه نقشبندیه ایشان
 اگر بمقتضای بشریت غشاده بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع با بجناب پیدا گشته با التفات ایشان
 رفع که ورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع
 فرمودند مالاتق اینهمه ستایش نیستیم نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میسر شد و فقیر
 را نیازی خاص با بجناب ثابت است در وقت عروض عارضه جمالی توجه با حضرت واقع میشود و سبب
 حصول شفا میگرد و یکبار قصیده که مطلعش اینست سه فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر و نرا گشت
 ید اللهی امیر المومنین حیدر و بجناب ایشان عرض نمودم نواز شها فرمودند بحسب ائمه اهل بیت اطهار رضی الله
 تعالی عنهم موجب ایمان و سر مایه بقای تصدیق و ایقان است پیچ علی بجز محبت این کار بر رضی الله تعالی عنهم
 وسیله نجات نداریم و مکر و منظر مطاعنی و رفت بنماک و نجات خود به نواسی بو تراب گذاشت و معارف
 حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت است و جای که اعتراضات وارده نموده اند ایشان

جواب آنرا تحریر فرموده اند و از انصاف کافیست و بسا کلمات که از باب ظاهر بر آن گرفته امی نمایند از اولیا کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود پس بهتر اذی که در چنین سخنما کرده میشود از خلیه احوال یا از عدم مسامحت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی با ظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبدالحق محدث حجت الشهد علیه اگر چه در او امل حال بر بعضی معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی باشد رحمه الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ سلمه الله تعالی از حد متجاوزست و اصل پوده بشریت و غشاده جلالت بمیان نموده قطع نظر از رعایت طریق و انصاف و حکم عقل که با اینچنین عزیزان و بزرگان بد نیاید بود و بر باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی اقتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب قلوب و احوال شاید ظاهر بنیان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه سوال است انشی و رسیدن از از شاه با ایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیا کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام و در زمان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصل ترا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل رو شبهات رساله مرزا محمد بیگ بدخشی است که در که شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چارند رسانیده فیض الهی بی نهایت است و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متجاوز را با اقتضای حکمت بالغه خود کمالی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت است و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریق ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرآن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نموده که خبر متواتر مفید صدق و یقین است کیکه بآن مقامات نرسیده متبعان آن نمیتوانند از جهل خود معذورست ظهور خرق عادات شرط علوم کالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم با وجود علوم درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و تسبیح شوق و ذوق و جذب و استغراق نبودند حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید تر و حضرت ایشان محمد معصوم رحمه الله علیهم بجهت استفاده رفقه ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ماسکروند شما بانکار آمدید یا باقر گفتند بجهت استفاده از انکار پس بالتزام صحبت ایشان کمال و تکمیل رسیدند حضرت شیخ عبدالحق متفاده

حضرت شیخ محمد باقر علیه السلام
سازگار با علم و تقوی
در باب شهادت و مقامات
در تحریر معارف و مقامات
مناجیه و استغاثه
بعضی سخن ساری است این
در شرف و ان کبک لایا علی
کلام بر ما حق و کلام حق
بجهت رفع اشتباه و دعوت
مردم به حقان و اثبات حقیقت
مردم حق علی السلام
این سخن از انکه و مقام
دو دلیل است از شیخ ایشان
مقامات منظمی و نظم
سوال کرد که از شما این نشان
دلایل هم نشان این دو
حضرت محمد در فیض و تفهیم
فهمان افاضل است گفتند
بجهت انسانی فقر و نیاز
دست الهی از بندگی بار

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر سید الشهدا علیه السلام و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی
نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابرند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی
ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی ضمن محال و بخودی که لائق مقام خلعت است
بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بشمار در کمالات نبوت
و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاد است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و بمقامات
مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف گشته رحمة الله علیه در اول که تلقین توبه بطلالان
نمودم بر توبه نصح تا کید و مبالغه میکردم شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال
فقر عینایت نمودند و آنجا قوالی حاضر شدند و ازین توبه داوود ویرا حالت عجب رو داد بر خاسته من را میسر الشکست
و از نا مشروع توبه که فرمودند طریق توبه انیست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنمایند
از آن روز تعرض از استیفای حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیت و توبه نصح بر وقت حاصل میشود -
گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندی را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار
کردید گفتیم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی از مهارت اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار
این طریقه می افزاید - همچنین البیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش
عشق غالب است و طبیعت با شعاع عاشقانه راغب نمیشد طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را باریست
و با و از بهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتیم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه
گفت در این صورت ناچار است مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد منجواستم که شش گرفته برنگ زخم زخم
غالب شد شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تجدید خواسته اندازند
بگوش ایشان رسیده بی تابانه بخود افتادند ضربے بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بیدار
میگویند بے در دایشات که بر تاثیر سماع صبری نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع
بگوشش رسید تا بایا ورده بنشست و شورش را ضبط می نمود و دلت گرمی کاسه سر را بگرفت
گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

کافی هم الکافی هم از انما
کافیت بنده می دانند که گفتند
نزدیک امام است و حضرت شیخ
الشیخ شیخ فرزند که سماع منقول
بودند ازین جهت بخود رفتی
سید خانی غنی بگفت که وقت
یو توبه و توبه که در ظاهر من
نمودند و داشت فاست
و کاش میفرمودند به از این
ای من گاهی ام و دی اول
و با و در حرم
سبک و در حرم
نسبت شکر و ازین
سکن و حاجات رسید
یا زنده ایشان باریست
مقدس رسول خدا صلی
علیه السلام فرمودند که
بند دستان نموده در سماع
شاد و می صحبت و قوت یافت
تجارت ایشان آمده در وقت
سوار که در چهار سوار
در سماع حضرت محمد و نمایند
ایشان دعا کردند اللهم
باشت عقد و در میان تو
ما را بزرگ سعید ۱۲

رحمة الله علیها هر روز چهار صد کس در پیش محبت استفاده جمع می آمدند و موافق فرمایش طعماها پنجه میشد
و با وجود این همه تنگ سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریق بر محبت و توجه مرشد است یکی از باب این
طریق خواست که تقلیل قدا نماید پیش فرمود در حصول فیوض طریق حاجت باینچنین اعمال نیست که
بزرگان مابنای کار بروام و توقف قلبی و صحبت مرشد نماده اند ثمرة نه در و مجاهدات شاقه خرق عادات
و تصرفات مست و حاصل دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات خوام ظاهر بین را
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمه الله علیها بدین یکی از اولاد و امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و شمت ظاهری خود بتعظیم ایشان بر نتاخت صحاب ایشان ازین سبب
ادبی ناخوش شده بنجد است ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف محبت ایشان طریق نقشند یا از ایشان
گرفت و بحالات نیک رسید اقر بای او را رجوع باین طریق ناپسند آمد گفتند طریق آبا کرام خود گذاشته
طریق دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شافتم
جنایزه حضرت محمد صدیق رحمه الله علیه بسر نه برده دفن کردند در راه وقت افان جواب اذان از جنایزه
ایشان مسوع گشت یکبار زنی بی ادب بنجد است حضرت شیخ عبد الاحد رحمه الله علیه ناسر آگفت ایشان
حسب کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صد و هت مقام ادب حرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بی ادب
را سر چنگی زند وی توقف نمود تا گمان آن زن بی فساد و بمر دبان متوقف خطاب نموده عتاب کردند که
خون او بر گردن تو شد اگر امثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و بهلاست مینامد امثال
امر شایخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد
رحمة الله علیها کمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت
جنید اند رحمه الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت
جوع برگ درختان یا پنجه از پوست خیار و خرپزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند گاهی بود که تا
سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گریه آب حوض طلبیده کسی
عرض نمود که در اینجا چای است آب سرد و شیرین دارد فرمودند ما نه چندین سال مادرین سبکی گشت

مرزا شاه گلشن ازان
همچو یار و ازاده شاه جهان آباد
راه از حضرت عظیم الدین صاحب
قدانند بر بخانه و در دست جناب
بلند خاندان حضرت در راه کوه

و ابریم هرگز در و هم ما هم نیامده که در اینجا چه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود و یکبار شخصی صرة
 و نیاز به دیدن ایشان فرستاد فوراً برخواستند که بر حاج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سلسله
 سوال کرد آن صرة با و دادم فرض نیست حج از دمه ساقط گشت یکبار خواستند که اواز زکوة نمایند که در اواز
 هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
 خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب در یکبار می آید که خزینة فقر را باب الله است بجهان همه از
 فقر امداری رقص و شغب داشتند و در دل یکی از اهل تماشا گشت که درین بدعتیان کسی از اهل
 کمال خواهد بود یکی از آنها نزدیک آمده گفت **ع** خاکساران جهان را بختارت منگره توجه دانی که درین
 گرد سوار می باشد **ع** انگار بچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گرست - نواب مکرم خان
 رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه متفاوۀ کمالات باطنی دارند - روزی
 عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
 عمر همانست باقی و بال آخرت بیست اوقات همان بود که بایار بسر رفت **ع** باقی همه بیاصلی و بخیری بود
 در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
 با نیمة احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان بنحور و تدیس فرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نور
 باطن می افزاید که با طعام نخورده ایم دو گانه نماز ادا کرده شده از قلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
 و ظهور انوار نسبت تمام آید ایشان نور شده بودند **ع** از محبت شتارین شونده از محبت کنها
 شیرین شونده از محبت سر که باطل میشود از محبت خار باطل میشود ایشان بجناب پیر خود نوشتند
 که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است و موجب انفعال میشود در جواب
 برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت
 می شود و چون دیده عقل آمد احوال **ع** معبود تو سر بیست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک
 کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فرستاد و ریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر
 بیاید و سیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست و انوار نسبت قد مای نقشند **ع** و انوار نسبت احمد
 فرماست و در کیفیات تیر تفاوت است و التفاتی که پیر بحال مستفید خود و در دانه پیران پیر کم ظاهر شود

ایشان در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نوبیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا
خدمت رامی شناسیم و آنها ملاقات میشود اما اظهار آنها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات
شده بود در یک معامله هر قاضی لایق و بی باک بودی گفتیم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا بجا کرد
آمده گفت - قاضی را شغلی بود بعد از آمدن و الا هر یک ساعت رفتن و آمدن من نمی شود - یکبار مبلغی از زر
برای نکاح دختر فقیری در کار بود و در نیم شب او در قلعه رفته از بایین محمد شاه با شاه که هر شب صره هنر لر و پیه
برای صره سالیکن خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت با شاه را خبر شد پنداشت
مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده ای گفت نزد دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - از جی اعمال ما از غیر و امان توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگر است و جامع کیفیات نماز است که تنفس انوار از کار تملکات و تسبیح و دود و استغفار است و سجده
و اخیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کما حقها آورده
شود - تملکات قرآن مجید موجب صفائی باطن و دفع فیض قلبی است ترتیل حروف و تحمیل صوت خود می
باید نمود و در هر تنو وسط که در تملکات قرآن مجید کرده میشود و قیامت میدهد - در رمضان المبارک ترتیبات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزه جز فاقه نیست
بعد باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی
پارسا و پیر رسید شایسته از اهل صیام راضی میزد و میگفت با ضاعت حق صوم ملنا خوش نموند مگر حجة الله نقشبند
رحمة الله علیه که بعد از رمضان روزه تنو استند گرفت اما از نجبت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم را پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا بلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن بلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک چهار تا
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سیاه و درختان
گشت - شب قدر بر پیل بدایت در شبی از شهابی او تار می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب
بسیب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول است برکات بسیار دریافت میشود و گاهی
شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمیع و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از منجزات است که اگر درین

و بنیات الهی اینها را شفا حاصل میشود و کبار بی زاد و راحله بسفر میرفتند الله تعالی در هر منزل از دست یگانگان
 سامان ضروری همی نمود و ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و در فقا اید کشیدند و مانند
 الهی باران گرد و گرد و مایار و مایار فغان خشک بمنزل رسیدم آنچنان واقع شد در اوائل حال مردم را که
 طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
 سعد الله رحمه الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از کجاست گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بایستی که رو برو
 آنحضرت نام فقیر بگیرم و غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق
 رضوان الله علیه از وی برگشتند در دوسه روز هلاک شدند و نزع فقیر نازک است و غضب در بنیات شد
 و این شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب را کند فرمود اما جذب غضب
 چنانچه باید گرفته است و مغضوب علیه البته ایضا میرسد و نسبت باطنش تباه می شود و بجز غضب نسبت و
 مثل شهاب تا قبل از مقام خود فرو می آید و بآنکه رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بوق
 میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
 شرط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور
 و بی سقد و زنده ضیافت چه رسد بکلف زرسودی قرض کشیده ضیافت میکند پس مشرد عیت ضیافت اینطور
 معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فرست در یافته ترک آن نموده که المؤمن
 لا یلذع فی حجر واحد من قنین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرط کثیر است **اول** آنکه
 صاحب نیاز شرافت و نجیب باشد و دوم آنکه با و نیا داران که محل شبه اند چندان احتلاط ندارد و سوم
 آنکه آنک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال بشناسد پنجم آنکه از او غضب نیست باز دارد
 نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آدرده باشد اینطور که از جیم قلب باند که اگر
 حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مریهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد زیرا که
 حق سبحانه و تعالی ما را فرستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خسته ظاهر میشود و خلاف این عقیده
 مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال
 میباشد اما از میگویم فقیر از یاران خود نا امید می شوم مگر از دو چیز یکی از احتلاط با دنیا داران دوم سوراقت

ملاحظه فرمایید
 ملاحظه فرمایید
 ملاحظه فرمایید
 ملاحظه فرمایید

بایسران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائق ندارد بشرط صلاح نیست و محافطت نسبت و تسبیح
 مستغنیه حق است بجهان آرد وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بر وی نکرده اگر میکرد بمقدار پرپشته در
 نصیب کفار نمیرسد بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد - الحمد للہ که دنیا داران اینوقت با فقرا
 سری ندارند و الا ایشانرا نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه باشم کشمی در مقامات حضرت مجدد
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
 باقی باشد اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه افضیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حضرت
 این طائفه بجانمی آرند چنانکه امرای سابق بجای می آورند حضرت خواجه فرمودند که اسی برادر این را از حلقه
 الهی دان در حق فقرای این عهد یراک فقرای زمانه پیش را نقد راز دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اعتیاب ایشان راه ارتباط میکشوند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز نمودند و فقرای اینوقت ما اکثر
 ایشان چنانند که اگر امر او افضیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه محالطت و مودت کشانند ناچار این
 درویشان برادر وضع فقر و اندر دای ایشان فقر تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقر احارس حافظ
 جای که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ در آن جا سرنو
 و حضرت صدیق اکبر جای که قدم گذاشته حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ در آنجا سرنواده و حضرت مجدد
 جای که قدم گذاشته فقیر در آنجا سرنواده یعنی فقیر صلا درین طریق تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
 توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعضی کابر این طریق اخذ نموده
 که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
 بیار آن میشود و نیز ازین علل تفاوت استعداد طلب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعضی اذواق و مزاج
 خود اظهار میکند محمول بر دعوی کمال و ترکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن
 ماموریم و اما اینجمله رتبه تقدیر اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماند حق
 شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمیتواند

والله اعلم بالصواب

نصائح و وصایا

طریق درع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بر جان بپذیر صلی الله علیه و سلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق است شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود و پندار بالترام عقیده اهل سنت
و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی و الا گاهی بعل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بحض رضای موسی
اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بیزار کن عقلت چیست که آزاد و معرض بیج آری استطاعت
از کبست که آزاد بخود منسوب پنداری بالترام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امر و نافرمانی را در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بغیر آنکه دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور بهر التفات بغیر شما در صحبت ابرار و افاض طاعت میفرماتا ممکن است
اوقات بصیرت و کل بسر کن و اندیشه التجا بغیر از سر بر کن کار خود را بنجا سپارد و موت یقین و صدق
و عداد سرمایه خلوت انکار در دل تو اگر تردید نیست عزت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث با اسباب سنت انبیاست علیهم السلام وجه معین که دل بر آن
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود در اس المال فقر و فراغ بال و جمعیت خاطر است و ولی و ارست
در انتظار مقصود ناظر مبادا جمعیت بتفرقه بدل شود و در توبه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر
حرص و طمع از دل بر گیر از یار و اختیار نا امید باش و بود و نا بود شان یکی شناس و در هیچکس چشم حقارت
منگ و خود را از همه کمتر و قاصر شمار در راه طلب مولی کبر از سر به غرور از کف برون ده از اینجا گفته اند درویشی
آنست که آنچه در سرداری نبی و از آنچه بر سر آید نبی و از اندیشه دی و فر دایم بری بر طاعت و عبادت خود
مناز و دیده قصور و نیستی را سرمایه خود ساز - مخافت نفس چند آنکه بود زیباست امانه آنقدر که تنگ آید
و نشاط شوق در طاعت میفرماید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد و کبار نفس فقیر تمایل گردیده آرزو کرد هر که مرا بنشین طعام بخوراند هر مقصود و یک دارد و بر آید اتفاقاً
در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد از آن مشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
با من فقیر آن طعام مهیا نمود عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر و اندیشه باین عمل منحل گشت - طعام

اگر به نیت ادای شکر یا نذر ساز نماسن می نماید که در صورت بیکرگی شکر از ته دل نمی بر آید طعام نذیر را باینتر
 آب بنیزه ساختن نعمت الهی را بجا که انداختن است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
 و اگر فیتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس با مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تخلف را شکر آنکه
 و گویند الصبر تجرۃ المرأۃ بلا عب و سعة الوجه شکر که محض بر زبان بود شبست صبر است
 که تخلف آن در جهان بود - بزمیارت مزارات اولیا و ریزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را با تحاف ثواب
 تحفه فاتحه در و بجنباب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن از نیمنی حاصل است اما بقیده یان را بغیر تصفیه
 قلبی از قبور اولیا حصول فیض مستسر است لهذا حضرت خواجہ نقشبند قدس الله سره الغریر فرموده اند که مجاور
 بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیاست و بر رسوم متعارفه از عرس و چراغان متعبد باش که اینمغنی مستلزم سوا
 خیمه و فردش و عدم حفظ مراتب از اثر دایم مردم میگردد و در نقد خفیه بار باب احتیاج و ادون اسرع است
 ثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیار و بر ملازمت عقیده اهل سنت
 و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدو همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
 و اگر رد افتد مردود و بهر حدیثی صحیح که از نظر گذرد و هما ممکن بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن
 عمل نمایی اگر چه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمایی و از لذت خلوت صفای وقت حاصل باید نمود - فقیر
 در نیت التعمیر که کسب نموده صفائی وقت است و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب گرام
 و متعبد باید بود **دست** کار مردان روشنی و گرمی است به کار و زمان حیل و به شریعت هر چه گیر محقق گیر و بهر جا
 باش یا خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر
 تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود است مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
 در نیصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که او یقین میکند
 که من همان یک سیرم که بودم اینک نیم سیر میگویم کافر است و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
 و طریقت مستقیم دارد و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش و در حضور بیزیر متوجع بغیر نباید بود و انتفات
 کس نباید نمود اگر چه انتفات بجا اب خطاب کس باشد چنانچه نقل است که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
 قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلاً جواب آن نماد و انتفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مباهله کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب و جواب
 بیت من گم شده ام مرا جویند و از گم شدگان سخن نگویند و راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسوزانید و
 واصل محتاج و ملتی کس نباید شد که در توکل نظر تو جوی بطرف حق بست بماند و در غیر توکل بطرف خلق وجه
 معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد متانی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد تیراندان مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی است و اس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت کفایت
 قناعت و رزق و بقطع طمع قطع ماده تشویش بساز و از اجل نهای الهی برین فقیر و خیر است که زندگانی بدان
 خوش میگردد یکی هر چه می باید بروقت مهیا میشود و دم نهال طمع از زمین دل ستاصل و ناپیدا میگردد و
 از یار و اغیار نومید باید بود و عدم وجود ایشان بمرید باید شمرد **ف** و نومیدی از مطالب کلفت
 زدای من شد و هر کار بسته آخر شکل کشای من شد و تا تو اندنیک و بد را بچشم احتقار تنگد و اگر چه سنگ
 و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید تصور اعمال از لوازم این طریقه است
ف و انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است و مظهر او در از حقیقت بر نماز خود سنازه و نجافت
 نفس چند آنکه تواند کند زیاست **ف** و نفس اثر در ماست این کی مرده است و از غم بآلتی
 افسرده است و لیکن آنقدر نجافت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیاید
 و از بی طاقتی راه خجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که گاه
 بگاه با او بسازد و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن بهر چه
 طلبید همانوقت او را بدد بلکه باینطور هر چه خواهد تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماندن او مطلوب است لا
 باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود و همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش
 کند چون و اندک هرگز آنرا نزد باز نمی ایستد و تحمل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدد و شطیکه
 مشروع و مباح باشد تا باز از وی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر
 حاضر شد و تمنای شیر و پنجه نمود و گفت هر که اینوقت مرا پیش شکم خوانند هر حاجتی که دارد در او اگر دقتی چون این
 قصه را از غریزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رود و هرگاه فرماید که خدمت
 او بجا آرم فقیر گفت چه مضائق بعد از مدت باز بچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیرین

ملفوظات مراد حسینی
 در غم
 "

میساکرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنحضرت گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نشد
از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد و طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصلح گونه اگر بیمزه
سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بیمزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نمایند زیرا که
از طعام بیمزه شکر از دل او انجا آید مگر بظاهر زبان که صورت شکرست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
شکر از اشعاب صبرست که معنی آن حبس نفس است پس اینجانی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت است
که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلفی تجلی خاص آن طعام علاوه حق سبحانه تعالی
دارد و قاتل مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من بر دطاقت ندارد
مگر بزرگوار آن امر دیگرست بزیارات مزارات متبرکه که باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری
و باطنی باید طلبید و فاتحه تیر بار و اح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیارست و فتوحات باطنی
متدیان طریقست و صحبت شیخ مفیدست و سزاوارند زیارات قبور و مجاورت مزارنی بینی که مردم زیارت
مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و بعبادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت بچنان
بی بهره و بی نصیب نکالات باطنی آنحضرت بازی آیند **فرو** و خر عیسی اگر بگوید چون بیاید بنویس
خر باشد مگر هر که لطیفه روح ادقوی باشد و از عالم امر مناسبت تمام دارد پس بوز زیارت مضائقه ندارد
بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود
چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین
غجدانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهار الدین محمد نقشبند قدس سره ملاقات و احتلاط داشتم
روزی کمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کرد و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت
تیر قیمتست اگر چه در میر تب مردم باطنی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اگر گفته اند
که گریه زنده به از شیر مرده قطع تا که زیارت مقابر و عمری گذرانی اسی فسرده و یک گریه زنده پیش
عارف و بهتر زهن از شیر مرده حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و مولست از مجاورت خلق او عزوجل و این بیت بر زبان مبارک
بسیار گذشته است تو تا کی گور مردان را پرستی و بگردار مردان گرد و رستی و مقصود از زیارت مشاهد

اینجا باید بیاید
این خلط است
که از دست او می افتد
می رسد
چون که بگوید
ایشان بگوید
و گویند که
از میان این
خوش شد و فرمودند که چون
تجلی خاص این طعام
نمودند زیارت
عزیز
مجلس از مدتی
فوتان نیست

قدر و مقداری نیار و عرس و چراغان مترقی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست در سینه
 این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان افدواق و مواجید متعارف و اعتباری نه در پیش
 اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از نیجاست که حضرت مجد و رضی الله تعالی عنه میفرمود
 که در میان طرق صوفیا اختیار کردن طریقه عالیة نقشبندیة اولی و انساب است چه این بزرگواران التزام
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
 هیچ ندارند و خورسند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند ان احوال نمی پسندند از نیجاست که سماع
 و رقص را تجویز کرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند
 و عمرائی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
 قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه مابود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلع فرمودند که او را منع کنید در مجلس طعام حاضر
 نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا جمع کرده بخانقاه
 حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بجز حضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است
 نکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجیه
 چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب ناشروع مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج
 را تیر احوال و افدواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
 حکمای یونان و برابهم هند در معنی شر یکیند خلاصت صدق موافقت علوم شرعیست با اجتناب
 انما مور مجرمة و مشتمله حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شیی بر تخت برای تجمد و ضو میکردند ناگاه
 از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بردست
 مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بمیادت هجوم آوردند فرمودند که از باب
 سماع ماری بیدار میداند حال آنکه از سماع یکبارگی عالم بآن نوبت رسیده بود که غنقریب رسته حساب تم
 منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری بپر واز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر
 می برند پس انصاف باید کرد که باز بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذورانند که از دور دوری ناخبرند از

و در اولی است که
 صورت و سبب انوار و طالع
 و المصنوع و در سیم سیم و خانی خانی
 عایجه اند فایده از حدیث و کلمات
 بجزند از حدیث و کلمات
 که درین حلقه فایده از حدیث و کلمات
 طیبات حضرت علیه نقشبندی
 از این یکم و از حق حجاب و کلمات
 امداد و اعانت بواسطه ایشان
 انجامید که ابواب فتوحات
 جامی و باطنی حضرت سر صاحب
 و جمیع باریان ایشان مفتوح
 گردید و در حق جود
 محمول بود در طریق حق حضرت
 تجدید و از حق حصول جمیع
 مقاصد و حل مشکلات دینی
 و دنیوی بآب است دینی
 در دود و صد بار بعد از آن که
 ناول دلا و توفیق با الله
 نیاید و باریان با الله
 از آن تم و در دود و صد بار بعد
 خوانند و مطلوب حاصل شود
 حل مشکل گردد و
 معذرت نهایی

۹۲
 ۹۱۱
 ۹۰

اگر چه در ظاهر بچرخ خاکستر سکون داریم لیکن آتش که باطن ما از سوز در دوغم شعله زن است **س** با هم کس
 در میان و ز همه کس بر کران **س** سوختن و ساقطن دین فقیرست و بس **س** لهند امیل بوجد و سماع غمی ایم
 و مخدرات در دوغم را سوکشان بخاص و عام غمی نمایم زیرا که طریقه مانسوب بحضرت صدیق است رضی الله
 تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تکنت و وقار بودند و مذهب بنهایت سکون و استقرار لهند بیشتر اوقات
 سگریزه باوردیان میداشتند و از احوال باطن بجز محرومان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
 عمر رضی الله تعالی عنه بجانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که چای سوخته و سیاه شده
 سبب آن پرسیدند محرومان گفتند که گاهی از دل پرور و آهی میکشیدند از اثر دو حرارت و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و سیاه شده **س** از درون شواشتاد و زبیرون بیگانه باش **س** انجین زبیرا روش
 کم می بود و اندر جهان **س** بزرگی از طریقه نقشبندی در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع برگوش و دوش رسید
 و از دل بیرون گذشت از غایت بیابانی نشست و گفت سماع بیت المال مملکت است لهند احرام
 فقیر را در باب سماع و لیلی قوی بهم رسیده که از باب آن خبر نماند چنانچه صفای این مقدمه بدیهی است
 و آن اینست السماع یورث الرقة والراحة تجلب الوجه فالنتیجة السماع یجلب
 الرحمة باین همه از باب سماع فقیر را از مسکوران از احوال آن میداند و حال آنکه حق سبحانه
 و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون
 پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگر چه در سلسله حضرت علی نقشبندی ملتزم لیکن بسبب شور
 مذاق طینت عشق و عاشقی نزد کتهای از ذواق و معاجید حضرت چشتیه خوب میدانم لهند اجرات بزرگان
 احوال ایشان نمی گنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد
 و حال در غلبه سکر معذورند و از باب صحو که از آداب و ربار واقف و آگاهند حرکات و سکنت ایشان
 بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرت طریقه عالی نقشبندی مجرب که از اتباع سنت نصیب وافر دارند صلا
 خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق سلیم در نیاب آنست که نه انکار آن دارند نه تکاب قول
 حضرت خواجه بزرگ هم معذرتی است که نه انکار میکنم و نه این کار **س** مرید را خاصیت گس می باید
 هر چند دور کنند و در نشود قول شیخ الاسلام عبد الله انصاریست هر که استاد ترا بنجد دارد و توانا و

بیمادست شود که در باب
 آن بنیاب غایت فواید
 بعد از این نقشبندی قول
 الا قد لیتحدث و سماع
 من طریقه و در آن مدینه
 راز و است کرده در آن نشود
 تان و خلاص است

در بخت نباشی سگ به از تو بود اگر کسی رجوع بطریقه تروتو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از
مواخذة فوت حق خدمت ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد قطعه رخت
و اگر در همان رخت از جهان بر بستن است در سبکباری نخل وضع حیا بکمرده است این قدما غافل
از اندیشه روز حساب در صحت مجید و لطف بجا بکمرده است رستن از قید خودی منظر حق پرست
قطره بودم بحر یک گشت شرابم کرده است **فسر** و منظر طلبی گر بجهان منزل راحت
بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر جا نمان محمدی مجددی در حالتی که اقرار مقر حکم شرع میجویم و معتبر است وصیتی چند
با حباب که اخذ طریق فقیر کرده میکنم که در تجزیه جاز و دفن فقیر و قیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از آن
و کانی بر منزار من بختید که در صحن حیات هم ازین عادت بر کنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم نمینوم
و اگر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامع حکما فی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بگویند و مقصود حقیقی
غیر از حق تعالی ملا و تبسوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم و عادات
در ایشان متعارف و از احتلاط با دنیا داران و بافتاب استرا باشد و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم
و اگر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی به عالم جاودانی از تحریرات حضرت شاعلام شاه
حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غائب آمد و نظار مطال از توجه خاطر باطل اینجانب فرمودند هر
نقطه در استغراق و در شهود خودی افزونند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند و در این ایام از دهام ارباب بطریق بسیار شدند و بیخ
آمده داخل طریق گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمیع تمام خصوصاً فرمای مخلصان گشت و در وقت زیاده از صد مرتبه صحبت
سبک حاضر می شدند و انوار برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت طایسم را بطرفش رخصت نموده فرمودند که باز
ملاقات ما و شما معلوم نمیشود این کلکه شعرا و قریب انتقال حضرت ایشان بود و در دلماتا شمر نمود و اشکها از چشمها روان شدند
بلا عبد الرزاق نوشتند که عمر از شهادت تجاوز کرد و در وقت نزدیک رسید به عای خیر باد آور باشند همچنین بدیدگر عزیزان سخنی که

محمدی نگذارد
بیا حضرت سید الساجات
حضرت سید محمد باقر
حضرت سید محمد باقر
که بیا حضرت ایشان
مراد صاحب از نسبت داده
باشد و بعد از آنکه فرمودند
حضرت امام ربانی شیخ احمد
نجد و الفانی منسوب کرده
باشد

حجت از واقعه ناکزیر باشد تحریری نمودند و زنی در اظهار نقمهای الهیه که مستلزم شکر نعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل
 فقیر نگذاشت که بجهول نرسد باسلام حقیقی شرف ساخت از علم حظ و انباشت و بر عمل نیک استقامت گرفته فرمود از لوازم طریق انجمنی باید
 از کشف و تصرف و گرفتاری غایت نمود و صلی را بجهت کسب فیوض نزدیده فرستاد و بمقامات طریق رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید و دنیا
 و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمائند مگر شهادت ظاهری که در قرب آبی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت
 شهادت چشیده اند اما فقیر بر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد و رنیت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظواهر متعسر می نماید و عجب است
 از کسی که مرگ را دوست ندارد و مرگ است که موجب نقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بیدار را بیدار
 میسراند مرگ است که بیدار عزیزان مسرور و میگرداند فقیر شتاق زیارت ارواح طیبه کبری دین است و سخت آرزو دارد که بیدار مصطفی قلیل
 خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والسلام و زیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفة حضرت جنید و حضرت خواجہ نقشبند
 و حضرت محمد در رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد و رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزو
 حضرت ایشان بر منته ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
 عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علین مرتقی گردانید شب چارشنبه بهفتم محرم سنه هزار و
 صد و نود و پنج عجری پاسی از شب گذشته چند کس برود حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمود
 بیایند کس درون در آمدند یکی از آنها منعل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند منعل پرسید که مرزاجانان
 شما ایند فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بل مرزاجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوی طمانچه بر حضرت ایشان زد و گوی بر پیروی
 چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بجاک افتادند بمردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان
 جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا که مرکب این گناه بزرگ شده اند معلوم ننید اگر تحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
 آتی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بجل نمودیم
 شما نیز معاف فرمایند سه روز بقیه حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
 روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز با قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
 اگر بجای راقوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و با اشاره ابرو او انگشت شمارا درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
 آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته نادیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجہ نقشبند و جنید
 حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روزی چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گزتری فرمودند هنوز مغرب دور است
 وقت نماز مغرب شب شبینه که پگاه دهم محرم بود و دوسه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بولالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله
 تعالی عنه و جزاء الله عنا خیر الجزا و تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند و تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولک مع
 الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زمان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه و سلم
 برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عاش حَمِيدُ اَمَاتٌ قَرِيبٌ

فصل سوم در مکاتیب قاضی شفاء اللہ پانی تپی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر
مسائل ضروریہ شرعیہ و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شيء هالك الا وجهه والصلوة والسلام على
محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد شفاء اللہ خدمت مولوی صاحب مقدم مہربان مولوی
غلام علی حیو سلمہ رب التماس میکند کہ فقیر درین آیام بقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی برای اشتغال
ہمراہ داشت و مشاغل طاعت مستوعبا و قات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود
لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا رومی
قدس سرہ مصرعہ ایچہ انسان میکند بوزینہ ہم و بخاطر فاتر گذشت کہ تقلید سنت سینہ پیران عظام
در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و توحید و جودی و شہودی و مسئلہ اقریبیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی
بنویسد چون این قسم مقالات بجانب حضرت پیر و مرشد دستگیر اوام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ بکوان فرستادن
سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار بچند فقرہ نامرہود متعذر
شد اما آنکہ از نظر کمی یا اثر جناب حضرت ایشان عا لہ تعالی ظلال انگذ روشایان اعتماد و قبول نیست لہذا
متمم است کہ این عرضہ را بجانب اقدس بگذرانند و ازین فقرات ایچہ بصا و بصیح علی شود و نقل آن برداشتہ
بفقیر عنایت فرمایند کہ از اسلام داند و ایچہ بعلوم اصلاح منسوخ گردد و از ابراز اندام صحیح از سقیم تمیاز یافتہ قابل

اعتماد کرد و لا تنظر و الی من قال وانظر الی ما قال قال علیه الصلوة والسلام کلمة
 الحکمة ضاللة الحکیم حیث وجدناها فاحتیاجنا السلام علیکم ورحمة الله علیه التوکل ویرى الاعتصام
 مخدوم و ما مقرر عقلاست للعین فی نفسه لیس وله من علته لیس پس ممکن را تا نسبتی باعلت
 که فی نفسه او الیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود تحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد هیچ چیز را
 بر دمی حمل نتوان کرد که برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحت
 و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب است قال الله تعالی نحن اقرب الیه
 من جبل الوریذ پستتر کلام در آنست که ممکن چنانچه در وجود محتاج است بواجب در بقا هم محتاج بواجب
 یا بعضی مشکلمان در میان ممکن و واجب نسبت کوزه و کلال فعیده گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین
 قول برخلاف جمهور عقلاست متغیر عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث
 قال عز وجل یا ایها الناس اتقوا الله الی الله و الله هو الغنی الخ الحمید لهذا قائلان
 این قول برای بعضی ازین قباحست تجدد و امثال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
 اثبات دوام احتیاج احتیاج انهم تکلفات نیست نسبتی که ممکن را بواجب است نسبت کوزه و کلال را بان
 چه مشابست ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه بیشتر از کلال مخلوق الی است جل سلطانه و صورت
 کوزه که عرض است وضع نیز مخلوق حق اند سخنان مگر آنکه حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الی غیر برمانه
 از سعادت آن صورت آمده باز آنحرکات که بنا بر عادت الله تعالی از استعدادات واقع شده نیز مخلوق حق اند
 جل و علا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسب این حرکات میگویند نه
 خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال خیال کردن محض غلط فهم و قصور
 عقل است و ما للشراب و رب الاسر باب بلکه میان ممکن و واجب نسبتی است معلوم الانبیه
 مجهول الکیفیه که مثل ندارد پس تشبیه و تمثیل او چه گفته شود و لیس گفته شئی که لانی الذات و لانی
 الصفات و لانی النسب و لانی الاعتبارات و لانی شئی من الاشیا و سمیت چگونیم با تو از مرغی نشانه
 که با عطا بودیم آشیانه ز عطا هست نامی پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم گم و حق آنست که ممکن
 در بقا هم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضا حقیقت با اختلاف از منتهی مختلف نشود و در زمان ثانی
 موهوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست کرد و حال آنکه این مذهب
 باطل است که فلک حادث زمانی است قال الله تعالی فقطهات سنیم ستموا ب فی یوم مبین
 و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام
 تفاوت میانید غرض آنکه ممکن در زمان ثانی هم وجود را تقاضا نمی کنند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن ممکن باشد واجب
 شود و قلب ما هست لازم آید و آنچه میگویند الشیء الم یجب لم یجب جلد و آنکه میگویند الم یجب الم یجب محض
 بوجود بدین مسابقی و لاحقی مراد اینجا وجوب بالتبعیر است یعنی واجب است باقتضای علت خود باقتضا
 نفس خود که آن محال است پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج است بصلای تعالی شأنه تا وقتیکه بر
 ممکن از واجب فاضل وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر را باشد و چون فیضان منقطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صغیر روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زینی است که بمقابل آفتاب روشن شده تا وقتیکه بمقابل باقیست
 و ستاره باقیست و چون غباری یا آبری بمیان آید و مقابل نماید از نور و روشنی اثر هیچ نماند بیهست او چو جان
 و جهان چون کالبد کالبد از وی پذیرد البتة پس باینمندی ممکن داخل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
 بر روی زمین است ظل آفتاب میگویند باینمندی که ممکن را با واجب مماثلت و شابهت است چنانچه ظل
 باصل که اینجا است هیچ مماثلتی و شابهتی نیست بلکه باینمندی که چنانچه ظل را هیچ تحقیقی و اصلی نیست وجود او
 همان بوجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او همان اصل است پس نمی بینی که با هست
 ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بر او از مبدأ فیاض فایض گشته امریت انتزاعی چیزی
 با وی منقسم نشده و ما بالوجودیه و منشأ انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسید
 آنهم امریت الی المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما بالوجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
 از صفات او - سوال وجود ممکن بدیهی است کسیکه بصلای اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود مصدری
 انتزاع کرده حکم بوجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شأنه منشأ این انتزاع باشد باید که منکر
 صانع انتزاع وجود کند و حکم بوجودیت ممکن نماید - جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هرگز از منشأ
 انتزاع خبر نداشته باشد و انتزاع نکند و حکم بوجودیت ممکن نماید نمی بینی که اگر شخصی ماده را در آب یا در آینه

می بیند گو نظر باده آسان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجه ماه و آب یا در آئینه همچنان هر که
 ممکن را می بیند هر چند از فطر غیاوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجه در ممکن غایه مافی الباب
 همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود در و هم خود متاصل فهمیده
 با وی در سخن می آید پس ممکن را جز در تخرینه و هم تحقیقی و شوقی نیست و وجود این کثرت و همی باطل موجودیه
 واحد تحقیقی است که ازین کثرت در آن وحدت تحقیقی غلطی نیامده و گردی بدانمان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
 در آئینه خانه رود و صورت های متعدد پدید آید شود همان زید یک زید است چنانچه بود و هو الا ان کما کان
 و اعیان العالم ما شمت را الحله الو جوق و شعر لا اوم فی الکون و اللایس و لا ملک سلیمان
 و لا بلقیس و قال کل عبارة وانت المعنی و یاسن هو للقلوب مقناطیس و چون منشأ این دهم و وجود
 این کثرت ذات واجب تعالی شأنه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فاضان و نه اعتبار معتبران این دهم
 و هم متیقن است که یقنی معتبران منتفی نشود ربنا ما خلقت هذا باطلاً بل خلقناک ففینا عذاب
 النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترب علیه الاحکام و الاثار بل خلقته دلیلاً علی صائمه سبیل الی معرفته فان
 من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل ما لا یتیق بشانک ففینا عذاب النار المترتب علی عدم العرف
 و الا یمان محذور و ما چون نسبت بین ممکن و الواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات است
 تعالی و تقدست پس صوفیه وجودیه در غیبات سکر این کثرت و همی را عین واجب گفتند و عدم
 ذاتی او را در نظر نیاروند و قائل بهیه اوست شدند و گفتند رباعی همسایه و همنشین و همه همه اوست
 و در و لوق گدا و اطلس شه همه اوست و لیکن مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و میگویند و در انجمن فرق
 و نهانخانه جمیع باشد همه اوست ثم باشد همه اوست و نهانخانه جمیع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی
 مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبیع منحصر درین کثرت دارند ملحد باشد و صوفیه شهودیه که صحود اقا
 بهر ساینده اند شهود وحدت تحقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه ازوست میگویند و چون تعمق نظر کرده شود
 همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود قوله تعالی کل شیء عها لک الا وجهه قوله علیه السلام
 ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل است برین مدعا چنانکه مالک
 و باطل یعنی آنکه کان مالک و سیکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف و معنی تحقیقی متبادر است که مالک

و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و این نسبت که ممکن را با واجب گفته اند شاید نزدیک صوفیه وجودیه
و شهودیه است با صفات واجب یعنی اعیان ثابته کمالات واجب و حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور یافته اند
مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه دست گفتن بر آنها اگر آن نیامده و حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین در یافتند و صفات
را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند و بشیون و اعتبارات تعبیر نمودند و از این بر ذات هم گفتند چنانچه علمای سنت
و جماعت شاکر الله تعالی بآن قائل شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر بر ایشان ظاهر شد و مسمی بظلال گردید و آن اعدام
اضافه اند یعنی نقایض صفات الهیه جلّت عظمتها که بنابر مقابله و حضرت علم ثبوت و تقریر یافته ممکنات را بیان
مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد این دایره ظلال مشهود گشته اند لاجرم
انده سبحانه تعالی و راء الوظن و راء الوفاء بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب
و تحاشی از مناسبت در بیان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول
رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله سبغ الف حجاباً من نور و اظلمة لو كشفت
لا حرق سحابة و وجهه ما انتهى الیه بصر من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبی است که آن نسبت بسبب است و وجود ممکن را بمعنی
صدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجب یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن بمعنی مایل به وجودیه قرار
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب با خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی از ظلال ممکنات آن نسبت
نه بقوت است و نه با صفات بلکه با دایره ظلال است و چون ظلال مغایر ذات و صفات باشند و اعدام داخل
مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال است
و مخالف نص قطعی که لا اله الا هو خالق کل شیء است و جواب ملود از اعدام که داخل مفهومات
ظلال اند نقایض صفات کمال اند مانند صوت و جمل و غیر ذمعی و صم و کلم که در مرتبه علم و تقریر یافته باشد خود
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابلت منسج شده اند یعنی ضدین بیک ملاخط ملحوظ

شده اند و بطلال می گشته اند و شک نیست که صور علیه اعدام موجب است از دریا علم و امکان و حدوث را
 در آن گنجایش نیست و مغایرة او با صفت العلم مغایرة اعتباری است نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون
 ظلال مغایرات و صفات باشند و اعدام و اقل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع
 نمی بینی که صفات مغایرات اند از ممکنات نیستند و تعدد و قدماء مستقبل محال است نه تعدد ذات و صفات
 و مراد از مغایرة ذات و صفات آنست که هر یک در تعقل جدا آیند و محل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه
 و خارج هر یک مستقل باشد و هر یک از دیگری جدا شوند این قسم متغایرین را در اصطلاح اشعری لایین
 و لا غیر گویند چون حال صفات با ذات در یافتی همین قسم حال ظلال است با صفات از دریای علم مخدوم
 نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت است و هر چند ممکن را نسبت با صفات حق تعالی یا ظلال گفته
 می شود و حقیقت آن نسبت با ذات اوست و حده لا شریک له صفات و ظلال جمالی سنجالی بیش نیستند حق تعالی
 سُبْحَانَ اللَّهِ تَعَالَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ مَا فِيهَا مِثْلُ مَا فِيهَا مِثْلُ مَا فِيهَا مِثْلُ مَا فِيهَا مِثْلُ مَا فِيهَا
 الْوَجْهَ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَسْمُو
 يُصَيِّقُ وَلَوْ أَنَّ كُفْرًا تَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى
 لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ فِي يَتَوَعَّتْ أَذْنُ اللَّهِ الْآيَةُ شَجَرَةٌ مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٍ
 که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات است که شرعی بودن و غرضی بودن از ان متفی است و لکن
 رَأَتْهَا يَفْقَهُ لَوْ أَنَّ كُفْرًا تَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى لَوَرَّى
 و مصباح کنایه از مرتبه صفات است که زاید بر ذات اند و بیشتر مصدور آثار گشته و زجاج کنایه از مرتبه ظلال
 و مشکوة کنایه از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجر مبارک ذات تبوسط انوارات ذاتیه شیونات مصباح
 صفات را اضرات بخشیده و تبوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان گاهها کوب دری ساخته و تبوسط
 زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان و ظلمت کفر از مشکوة قلوب و صدور المؤمنین و ظلمت غفلت و شرکت فحی
 از مشکوة قلوب العارفين بر طرف ساخته نور علی نور منبسطه ظهور آمده قوله یقادی الله یلغو بره من یشاء
 عبارت است از هدایت کردن عارف بر مرتب نور و معرفت سرایان نور ذات در جمیع مراتب شیون و صفات و
 ظلال و ممکنات و ایراد اسم ذات در قوله تعالی اللَّهُ تَعَالَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ دَلِيل قاضی است

و لا یفهم فی الامین و لا غیر

بر آنکه ذات مست که مابیه موجودیه همه اشیا است لا غیر محذور و ما در تقریر سابق مذکور شد هست که ممکن است ثابت
 باعله بهم نزد عمل اولی هم از وساطت است نیز میتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب است
 و معما سخن اَقْرَبُ الْيَدَيْنِ جَبَلُ الْوُجْدِ را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر است که از ذات شی
 بیشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض است بلکه اصل بطل از ذات
 ظل اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل بطل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل بطل از ذات
 ظل و هم از ذات اصل اولی اقرب است و همچنین اصل الاصل از همه اقرب است پس ذات بحت
 واجب تعالی شانه ممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوسی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوسی
 از ظلال و ظلال اقرب اند بوسی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد در فرموده اند سبحانه و تعالی و را الوراثم و را الورا
 این درایت در مراتب قرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه بعد فی الوجدان و اقرب فی الوجود
 و الله تعالی اعلم محذور و ما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان بیش از حجابی بجمعی معلوم نیست
 همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل سلطان
 بیش از حجاب بجمعی مدغمی گردد و از اینجا سلسله حیر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادی بطش و حرکت
 ارعاش که بهیست است یعنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است
 نه بر انشاء آن پس نه سبب حیر باطل شده و چون قدرت ناقص بنده بیش از حجاب بجمعی نیست نه سبب قدرت
 باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قول تعالی حَقُّكَ كَرَمًا تَعْمَلُ وَ تَسْت
 ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب بجمعی مع الفعل ثابت میکنند و بیش از فعل نزدشان
 تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت - سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان
 هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دایره و هم است پس مع الفعل قدرت حقیقی و بیش از فعل قدرت و همی چه معنی
 جواب بنا عالم بر و هم متیقن است لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و بیش از فعل موهوم بر و هم غیر متیقن است
 لهذا آنرا تو هم قدرت گویند سوال مناط تکلیف باتفاق علما تو هم قدرت است نه حقیقت قدرت پس
 اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده و هم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف الایطاق جائز
 باشد چه که و هم را تا معتدات هم جولانگاه است و در ممکنات بطریق اولی و تو هم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت

بیت المعمور که در آسمان هفتم است یکسان است فاما الفرق منبیا - جواب اول آنکه تکلیف مالا یطاق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمه ولا تحملن الا طاقه لئلا یجوز عدم وقوع آن دلالت دارد - ثانیاً آنکه
مراوتر توهم قدرت که مناسط تکلیف است آنست که نظر بر جبری عاوده قدرت متوهم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بر ظاهر حال تحمل باشد لهذا بر جبری عاود حج بیت الحرام مقدور بود و فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی زیارت کردن بیت المعمور قسم خورد و زبانی ضعیف روح نظر بر امکان حقیقی بعین منعقد شود
خلافاً لصاحبه و نظر بر امتناع عادی فی الفور حادث گردد و کفاره لازم آید و نیز نظر بر ظاهر حال بیان آوردن
بر الوهیل واجب گشت و تبرک آن کافر شد مگر نظر بر آنکه در علم ازلی ایمان او مقدور بود و اگر ایمان می آورد
انقلاب علم بهیمل لازم نمی آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود و الله اعلم سبحانه و ربک رب
العزیز عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین **سوال** مدایه نور کیشکوة
فیها مصباح رقیه ساخته بغوقانی فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذكر فیها اسماء کسبه که فیها
بالغد و ذوالاصالح رجال لا تلعبهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و یخافون
ایوماً یقلب فیها القلوب و الا بصار لیسیر یوم الله احسن و اعلموا و ینبذکم من فضله و الله یرزق
من یشاء بغير حساب وجه تفسیر چه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده و الذین کفروا انما لهم کسراة
یقینة یحسبه الظان انما یحتمل اذ اجابه کم یجدہ نسیاً و وجد الله عندک فوق حساب و الله سریر
الحساب او ظلمات فی بحر یحیی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق
بعض اذا اخرج یده لم یکن یرها و من لم یجعل الله له نورا فاما که من شایده وجه تعلق این آیت با
سبق چه باشد - **جواب** و الله تعالی اعلم آنچه بر فقیه ظاهر می شود آنست
قوله تعالی فی بیوت اذن الله الی آخره قید کیشکوة فیها مصباح نیست بلکه
طرف تعلق است بقوله تعالی یحیی الله لنوری من کیشکوة یعنی با وجود سیرت نورانی از عرش
تا فرش و بودن او تعالی وجود ما هیات و قیوم اشیا و هدایت یمنی راه یافتن بمعرفت او تعالی
طی العموم نیست مخصوص است بهر که اویده بصارت کرامت فرماید و هدایتش خواهند
و آن هدایت منحصر است در اتباع شریعت و التزام مساجد که بیوت واجب تعظیم

و مسکن اهل اندیشه قریباً بالتقوی و الاصلی ط الله دلیل است بر نیکی
 عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و الهی موصوف اند رجال لا یلهیهم
 تجارة ولا بیع عن ذکر الله عبارت از دوام آگاهی شان است و اینجا اشارت است بآنکه تجانی عن
 دار الغرور و اجتناب از فضول مناجات شل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از اینجا
 از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله
 تعالی یحییهم الله احسن ما عید کون و عده نعمای بهشت است قوله تعالی فابین یدک هم من
 فضله اشارت است بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی والذین کفوا عما هم کسراب
 بقیعة الایة بیان است این مدعا که ریاضات کفار و اعمال شان ثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست
 والذین کفوا الذل لهم الله لیسوا به و بیان آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر
 مردان حسن معلوم میشود مثل صدقات و صلوات و کفای نفس از ایزاد خلاق و عدالت و ترحم و مانند آن
 چون ایمان شرط قبول اعمال است لهذا حال این قسم اعمال شان مانند سلب است که از دور نشانه را میدوید
 کند که سیراب کند چون تردید بوی رسد بخرسرت و اندوه تا فراید و قسمی ظاهر القبح است مثل بت پرستی و ظلم
 و مانند آن حال این قسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
 و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا بر همه ظلمات بعضی اشیاء است چهار درجه ظلمت که
 اگر در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق است و مصاحبت شان در
 اطراف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بنسب ظلمت دریا است دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبا
 اعمال این هر دو ظلمت از آنها ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا چهارم ظلمت هو الفحاشی
 و مصاحبان بد که در آخرت دوری آرند و گویند یا لیسین کفر اثنین فلا تاكلن لک یا لیسین
 و بینک بعد المشرقین فیسئ النقر یسئ این مشابه ابر است که بالا آن سایه کرده و الله اعلم
 مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلق محمد وآل و اصحابه اجمعین مولوی صاحب
 شفق مهربان من سلامت رفته سامی چند در پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رفته بود چون

فقیه بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از نجات بجا بآن پیر دانه بودم معاف دارم اکنون متوجه
 دور و دور دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود تر قیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی و ما کان منه خطأ فمنی و المستسقل من الله العفو
 و العفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیف پنج اثر از عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جسمی است لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سیرت دارد
 و ناشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب است پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک است
 و بسبب مقابله و صفای آئینه زجاجی آفتاب و آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب و آئینه پدیدار
 میگردد و حال آنکه آفتاب از اوج خود بهبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و دخی و دخی که مقررند
 فوق العرش است کریمه قُلِ اللّٰهُ وَحْدَهُ مِنْ اَمْرِ نَبِيِّ وَ مَا اَوْفَيْتُمْ مِنْ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِيلٌ لَّا در شان آنهاست
 درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها توسط نفس در بدن انسانی بهیود یافته و آنچه در احادیث دارد شده که
 ملکه الموت روح انسانی را از بدن تر می کنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند
 اینهمه از احوال نفس است که مگر کرب روح علوی است پوشانیدن لباس بدون جسم تصور نیست بهتر باید دانست
 که تا لطائف عشره انسانی منزکی و مصفا نشود و لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا بر کیه
 لطائف عالم خلق می پردازند بر باضات و تجاهات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف
 عالم امر هنوز مکرر و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند که کب
 می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و ماه و آنرا سیر افاقی میگویند بعد از آن سیر نفس میکنند و به ترکیه عالم
 امر می پردازند و در طریق تقشیر که اقرب طرق است اول ترکیه عالم امر می پردازند و انوار شان و قلب
 روح و سر خود در خود می بیند و آنرا سیر نفس میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سُبْحَانَ يَهْجُرُ اَيَّامَنَا
 فِي الْاَفَاقِ وَ فِي اَنْفُسِنَا تَرَدُّ وَ صُوفِيه کنایت ازین دو سیر است قدما نقش بند بعد ترکیه لطائف
 امر به تصفیه نفس و عناصر می پردازند و مجد دیه با هم خلط نموده محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
 موجود است و سوای او تعالی هیچکس هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد صفات ثمانیه حقیقه تیر موجود
 در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه نشان انشراح شان در خارج موجود است و صوفیه وجودیه

سیر افاقی و سیر نفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوا ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت می گویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را احدیت می گویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعیین روحی و تعیین مثالی و تعیین جسمی گویند و این را تسریلات خمس و حضرات خمس گویند و چون عکس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند لذا قائل به اوست می شوند و چون در خارج سوا ذات موجود نمیدانند می گویند الاعیان ما شئت را شئت الوجود اما حضرت مجدد و صفات و امثال ایشان که بصیرت قویه دارند می گویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انکار علم میکند آن را نشان العلم می گویند و که ایشان انحیوة و القدرۃ و السمع و البصر و الارادة و الکلام و التکوین صفات گویا فرع شئونات اند و عکس آنها غرض که اعتبارات سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شئونات می گویند و صفات زائد و عکس و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شئونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات می گویند و صفات زائد ثابت نمی کنند و اعتبارات شئونات با هم مرادف اند متغایر نیستند و حضرت مجدد با وجود تفاوت صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر و قبایح اند عکس صفات نمی گویند و تجاشی میکند از آنکه کناس خیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیاء و ملما که امرای صفات علیات میدانند و لهذا اعصمت خاصیت آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عبارت اند از افعال و صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند و در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی است حق تعالی عکس ظلال را با وجود ظل موجود ساخته و منشأ احکام و آثار بقدرت کامل خود گردانیده و در این صورت بهما دست گرفتن محض خطاست بهما از دست باید گفت و چون عالم عکس ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شئونات و شئونات مندرج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بکمن قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجدد و صفه فرموده اند که هر چند احد المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل اقربیت بین المتغایرین تصویری تواند کرد و لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب ترست

دشمنی جدیدی
سعی بر روی
فوق منظم است و اهدافش
و اهدافش

فہرست کتابت و مطبوعات

فہم دوست و ہم از دوست

واصل الاصل نسبت بظن از نفس ظن و از اصل او قریب ترست و لهذا اصل اصل الاصل اقرب نسبت نسبت
 بظن و از اصل او واصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوان ساخت باین تقریر که بر سر
 حمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع حمل اولی بهم جمع نیست و سلب بسیط صحیح است
 در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست و زید یس زید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود
 نسبتی بهم رسد که شمر وجود او باشد بعد زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلم است و مقدم است بر حمل ذات
 وی بر وی پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب مشکک است و اگر نه که میر
 سخن اقرب الیه من حبلی النور یعنی برای ایمان بالغیب کافیت استی برادر با وجود اقربیت خود
 نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان واجب و ممکن غفلت است از واجب تعلق
 علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول
 رسول الله صلی الله علیه وسلم حجاب به النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قول صلی الله علیه وسلم
 ان الله تعالى سبعون الف حجابا من نور و اظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجاب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
 اسم المفضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیاء را فرستاد و اولیاء را تابان شان گذاشت تا حجاب از میان بردارد و آتش
 نجات در دلهای سالکان افروزند نسبت عشق آن شعله است آن چون بر فروخت و هر چه بنده مشتوق باقی
 جمله سوخت و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست و پا
 بنده را با خدا قریب بهم رسد و این قریب که دست و پا را تب غیر فتنای و دارد لایزال عبدی یتقلب الی
 بالنور اعتدل از آن خبر میدهد پس هرگاه بنده را قریب بیچون بهم رسد و ظلال او را در عالم مثال بصورت
 دایره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بنید که بقوق سیر میکنند تا بحدیکه دایره ظلال رسیده خود را واصل بدان دایره
 پستتر متلون بدون ظلال پستتر متعلق فانی در آن و باقی به بقا آن بنید و همچنین بنید خود را که میر میکنند و اصول
 آن تا انتها دایره ظلال بقدر خود و ما کتب که و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نهایت ندارد -
 بیت نه جنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان و بهر دشت مستقی و دریا همچنان باقی و قفا قلب
 روح و سر زخمی و اخفی و در ظلال اسما و صفات الهی در چنین جا دست میدهد مگر اخفی را با بالاتر همه سالی است

پس طری در آن خلل که مبادی تعینات مکانات است غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع
 میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالا صلا مختص بانبیاست علیهم السلام
 و دیگر از احاصل نمیشود مگر بر اثبات و طفیل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور
 بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یکی قیام بذات و آن روحی است
 و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدر تیه آثار و حیثیت تربیت مکانات و آن روحی است و آنرا ظهور
 میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت
 انبیا نام دارد و در خفا نفس درین موطن میسر میشود و چنانچه وصول عبرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا
 نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملام
 اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بخت است و وصول بدان مقام بالا صلا تعلق دارد
 بمنصب نبوت انبیا که ام سبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق ولایت
 انبیاست و اکل ترین از امتان هم سبب کمال متابعت انبیا بدان درجه و اصل میشوند **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ**
وَحَكِيمٌ مِنَ الْأَخْيَرِينَ کنایه ازین مقام است ارباب کمالات ولایت اصحاب پسین اند **ثَلَاثَةٌ مِنَ**
الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَخْيَرِينَ و ارباب کمالات نبوت سقرین اند **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ**
 یعنی من الانبیا و **وَحَكِيمٌ مِنَ الْأَخْيَرِينَ** یعنی من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابة و کثیر من التلامذة
 و جماعة من ائبع التابعین و جماعة فی آخر الدوره بعد تجدید الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت مجازی
 و انبی است بپرده اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجب است از دریا ی کمالات نبوت
 این هر سه دوار با هم مثل ابره و استر است و مثل مرکز و محیط نوعی با هم تفاوت در مرتبه دارند که بر ادلی الالبصا
 ظاهر میشود بعد کمالات ثلثه آنچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد و حضرت امیران عروه الوثقی و از رسال
 شواهد التجدی حضرت دلیل الله الصمد عبده الاحد ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت الشیخ الشیخ
 استفاده نموده شد و راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اقتضا میسر
 یکی راه حقیقت کعبه ربانی که از سیر اوقات غنیمت و کبریا و نور صرف بچون تعبیر سیفر مانیه و بالاتر از آن حقیقت
 قرآنی است که از سیر وسعت بچون تعبیر فرموده اند و بالاتر از آن حقیقت صلوة است که از اکیمال و محبت

و در ظهور و بطون
 و ولایت کبری

و حقیقت کبر حقیقت صلوة حقیقت قرآن

بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از آن مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر
 نظری است اگر میسر شود بلا بودی اگر انهم بودی و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة است که منتهای مقام
 عابدیت است میفرمایند وقف یا محل فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوة
 جولا نگاه نیست آن صلوة است که از مراتب و جوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود راه دوم بعد کمالات
 ششمه دایره محبت است که خلعت محیط آن دایره است و آن مبدء الیقین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت الهی می
 گویند مرکز آن محبت است چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهری شود که محیط آن صرف محبت است
 که مبدء الیقین موسی کلیم الله است علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت است چون بدان مرکز
 رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت مفرجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی
 گویند و آن مرئی و مبدء الیقین جبرئیل است صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت
 صرف است که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدء الیقین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک و احد صلی
 علیه وسلم و همین دایره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلعت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین
 جمعی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنای اشیاء میشود بالاتر از این مقامات مبادی حقایق تعینات
 انبیا مقامات تعین است که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصال
 سرور پنجمین است صلی الله علیه و سلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب و لای بنی مرسل
 اشارت بهین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور البقیل او علیه السلام ازین خوان
 نعمت اولش عطا گشته است اگر بادشاه بر او بریزن و بیاید تو اسی خواجہ سبقت کن و عظمت سرور انبیا
 از اینجا ظاهر میشود که اولش خواران ادباین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم و در پهلوی حقیقت قرآن
 و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر سیف قاطع موجبیت از اسماء و صفات اقبیل
 ولایت کبری چون نفس را قفا اتم آنجا دست میدهند نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا و شبهه خاطر
 می خلد که حل آن از مکاتیب حضرت بدست نیامده شباهل آنکه حضرت مجدد در زار ابدت حقیقت محمدی
 صفات العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریق و غیر آن بیان فرموده پسر شان العلم ظاهر شده پسر حقیقت
 جاسم ظاهر شده و در تطبیق درین کشفیات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت محمدی
 و ولایت احمدی

و حقیقت صوم

میشود پسر چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود داخل بود اصل نیست لهذا
 صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مرئی صفت العلم است رسیدم دریافت
 که حقیقت محمدی نیست پسر چون بشان جامع رسیدم که شان العلم جزو نیست از اجزای او دریافت شد
 که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کشفیات ظاهر شده که تعین اول تعین
 وجودی است و پسر از آن ظاهر شده که تعین اول تعین حسی است و مشاهد این مقال فرموده اند حدیث است
 كنت كذا مخفيا فاجبت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
 سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و در آخره حسب تفصیل
 صدر بیان فرموده اند پس از اینجا لازم می آید که شان العلم جامع ظل تعین حسی باشد که سابق بصورت اصل
 خود را ناموده بود و این روان باشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم عین ذات است بتفاوت
 اعتباری و صفت بحسب از صفات اضافیه محال است که اصل شان العلم یا صفت العلم باشد و تشبیه و تمثیل
 که کمالات نبوت عبارت است از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبری
 و علیا که سیر و صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور
 و الباطن پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از آن مقام
 چه معنی دارد پس در احوال و آن قرین حقیقت کعبه عبارت از سر اوقات عظمت و کبریا است و این اضافت
 بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سر اوقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که صدر اکرم العظیم
 و اسم الکبیر اند اطلاق سر اوقات بر آن از چه راه است جواب در حدیث قدسی آمده الکبریا و ردائی
 والعظمة ازاری فمن نازعني فيها اخط في ناري اثار و در اینجا پنجم سائر بدن انسان اند
 همچنین صفت عظمت و کبریا الهی مانع اند از ظهور و درک البصار حیث قال لا تدركه الا بصفا كرم
 لهذا اطلاق سر اوقات صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة و سعت همچون است که مصداق اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم عبارت از صفات
 سلبيه است که صلا یا کل ولا یشر ب ولا یلد ولا یولد ولا یکن له کفول احد
 و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بخت است چه معنی دارد و مگر صوفی در ریاضات رجوع قهقری میکند این شبه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
 ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دایره صفات اندازد ولایت کبری لیکن شاید که
 حصول بعضی تفصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
 باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
 و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید بخواهد و آن آنست که ذات حق سبحانه
 و در خارج موجود است و صفات ثانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبيه اضافیه هم
 در خارج موجود اند بدین طور که منشا استزاع آنها در خارج موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود
 و در آن موطن ابوت زید ممر و راه هم موجود است بدین معنی که منشا استزاع آن در آن موطن موجود است و همی
 و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمر نسبتی است که اگر عاقل
 موجود شود حکم کنند با بوت زید ممر و راه حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوار
 شان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست پسر علم حق سبحانه ذات او و صفات او احوالاً و تفصیلاً متعلق شده
 پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبيه اضافیه تقاضی
 صفات هم در مرتبه علم موجود اند و از آن دایره ظلال ناشی گشته و از دایره ظلال دایره امرگان در مرتبه علم پدید
 و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج است خلل راه نیافته ازین تقریر
 ظاهر گشته که ممکنات را سوار مرتبه علم و وجود ظلی و و همی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
 دو موطن است یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم و اجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
 که از حقیض با وج میرود و نه انقلاب ماهیت است که ممکن واجب شود که این محال است بلکه عبارت است
 از آن که بجناب انبیا و اولیا مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المراء مع من احب نبوده را با ظلال اسما
 و صفات و ذات واجب معینی همچون حاصل میشود و ترقی در آن معینه در عالم مثال بصورت سیر مکانی تمثیل
 میشود و کمال آن محبت بصورت وصول و تمثال و قنایده میشود و همچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود
 چنانچه یوسف علیه السلام بقدرت و سابل را بنین تحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه و سلم حتی
 را بصورت زن سیاه فام دیده عرض کردند همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

وقال فاعلم
 زید ممر و راه هم
 در آن موطن موجود است
 و همی در خارج حقیقی
 گنجایش نیست و ذات
 و صفات الهی را
 دو موطن است یکی
 موطن خارج حقیقی
 و دوم مرتبه علم

که دایره ظلال که آنرا ولایت صغری می گویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود
که اصل اوست و دایره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارتست از صفات
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و ادوی
عبارتست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجودست نه در خارج اول
صوفی را معینیت با ظلال بهم میرسد پستتر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پستتر با ذات بحت که هم در مرتبه علم موجودست
و آن منصب بنیاست چون از اینجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند و راسخیت بهم میرسد با صفات اضافیه
او تعالی که در خارج موجود اند از اینجا است تعیین وجودی و تعیین جبری و غلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از اینجا
است سر اوقات عظمت و کبریا و دست بخون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلویه که حقیقت صیام
لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دایره صفاتست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنا فاة بمن العابدیه و المنعوتیه
اما بجهت مقابله عابدیت و معبودیت معیت بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلویه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقه است که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لاعین و لا غیرست
و بالاتر از آن مرتبه ذاتست که در خارج موجودست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجودست آنرا مرتبه
الاعین گویند تا آنجا بچکس رجوع لا نگاه نیست که معیت فرع محبتست و محبت فرع معرفت و واجب برترست
از آنکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سر و پیغمبران صلی الله علیه
و سلم و اجنبی او لش خواران او را سیر نظری در آن مقامست استحقاق ای عهد بالا فوق الاعلی
یعنی علی شواهد الاسکان تدریجی بجا ردا انقره فتکالی فکان قاب قوسین أو أدنی انکلام که
بهنگام سیر نظری صفات حقیقه قاب قوسین و بهنگام سیر نظری ذات مقام او ادلیست چرا که در مقام نظر
بذات منظور قوس و جوبیست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیمت لا احتیاج بصفات
الی لذات من غیب عکس باین تقریر هر دو شبهه منحل میشود که رجوع صوفی بقمری لازم نمی آید و فرست
شان العلم و شان اجماع از تعیین جبری نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم متحققست
و متحقق آن در مرتبه علم فرع حبست که در خارج موجودست کثرت کنز اخفیا فاجبت ان اعرف
بر آن شاهدست والله اعلم اصل قلب در دایره ظلالست و اصل آن ظل که مرئی قلبست در مقام

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

و در مرتبه علم کبری

صفات است و مرتبی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم
 علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام است آن
 زبان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و ولایت نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
 که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
 عیسی است علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم در اول باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی
 شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت است و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوة
 و السلام ضمنیه از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت است از آن که یکا ولی در ضمن دیگری باشد
 پس هر کما لیکه متضمن بر وزن فاعل را هم رسد بی اختیار متضمن بر وزن مفعول در آن شریک باشد چنانچه
 مای کلان مای خور در در شکم گیر و هر جا که مای کلان سیر کند مای خور در هم بی اختیار در آن سیر شریک باشد پس
 ضمنیت یکا ولی اگر ولی دیگر را دست او در ضمنیت صغری گویند و هر کما ضمنیت با رسول اکرم دست او
 او ضمنیت کبری گویند ابو بکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 ما صحبت الله فی صدری الا صبیته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم و سوار
 اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مزار صاحب رضی الله عنه ما را
 بضمنیت خود بشارت داده بودند نه بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید
 در ضمن ایشان بودند ضمنیت کبری توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
 داده بودند و الله اعلم بحقیقه الحال والمسئول منه حسن العاقبه -

ضمنیت و ضمنیت صغری و کبری

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول الله و آله و صحابه
 اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریق میفرماید نصف ساقل این دایره یعنی ولایت کبری متضمن
 آسمان و صفات زائده است و نصف عالی آن مثل یثیون و اعتبارات فائیه بعد از آن اگر بمحض فضل الهی متقا

صفات و شیونات ترقی واقع شود و در دایره اصول آنها خواهد بود و از گذشت این دایره اصول آن اصول است
و بعد از طی آن دایره قوسی ظاهر خواهد شد و از آن دایره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات
که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات و شیونات گشته این همه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیلان است و اسم الباطن هنوز در پیش است و اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ
و صفت العلم ذات اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است
که مراد از علم است فالسبب فی العلم سیر فی الاسم الظاهر و السبب فی العلم سیر فی الاسم الباطن
و قس علی هذا سائر الصفات و این اسما و صفات که با اسم الباطن تعلق دارند این ولایت علی است
ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک خیال کنی حکم
قطره در نسبت بدیای محیط در گفت تردیک است و در حصول و در در شمار این سیر واقع نموده اند که گویا
برای سیر و در بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار قشای شهری ظاهر شد و بعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و صفات شیون و اعتبارات است و تیر جامع
مراد اصول این مراتب را و اصول اینها را و نتهای اعتبارات ذاتیه است در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته و آن ظل این
تعین اول است و سیر یک فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود و این عبارت از مکتوب
طریق دوست و ششم از جمله اول انتخاب است ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت است چرا که اگر حقیقی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود لانقضاء و نصف ساقط دایره
اولی از ولایت کبری است و اگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیون
و اعتبارات گویند در نصف عالی دایره اولی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات
حقیقیه ثانیه که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند این همه داخل صفات زائده است
و اصول این همه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول این همه در توس اند و این همه صفات
باعتبار وجود و کمالات المقدسه در دایره ولایت علی است بلکه ذات که در پس پرده صفتی از صفات است

اینهم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
 مگر در مرتبه ذات بخت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بخت است لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و رست
 و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سه اوقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
 وسعت ذات بیچون است و معبودیت صرف و خلقت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی گفته اند و اینهمه
 داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چرا که
 صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم است تر و اشعری
 از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تقرری لازم می آید و حل اشکال منحصراً
 در همین است که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشت لیکن استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
 اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول آن ازین احتمال ایامیکند و آنچه آن مهربان از طرف
 خود و حل آن نوشته اند که وسعت و محبت و دو قسم است یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
 بذات او تعلق دارد و دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر بیچ فائده نمی کند چرا که هم اقسام صفات داخل
 دایره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دایره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
 و را با مجموع شش و تیر آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
 نمی کند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکی ذاتی و امتیاز خارجی از ذات دارند و دوم گنجایش زیادتی
 ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها و دوم مرتبه وجود باللذات المقدسه سویم
 مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چرا که صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافعی زیاد
 است پس صفات زائده را دو مرتبه است وجود بالانفها و وجود باللذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه
 قسم ثانی است که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواهد زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
 بلکه عین ذات اند و مسمی شیونات اند چه در دایره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و
 در دایره علیاست من حیث وجود باللذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجد و رضی الله عنه که بالا مذکور شد بیچ
 صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان تقریر همین

تقریب اکثر ائمه مطالع و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را صاحب حضرت ایشان عروه الوثقی در جواب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله
کلمات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن چه صورت دارد و محذور
از کجا معلوم میشود که کلمات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و دو کلام
حضرت ایشان هم قدس الله سره الا قدس معلوم نیست آری کلمات نبوت بعد از حصول ولایت سرگانه
اوست پس عبور از اسما و صفات و شایون و اعتبارات و تشریفات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم
الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن
سخن است چگونه این معامله بذات صرف تعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت
را که عبارت از سر اوقات عظمت است فوق کلمات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را
فوق این کلمات ثابت کرده اند اینجا که نگارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم است دیگر مکتوب
آنجناب باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کلمات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شایون و اعتبارات
پس تفوق حقیقت کعبه و امثال آن که اعتبار مجردیت و جزآن در آن ملحوظ است بر کلمات نبوت بچه معنی است
جواب این نوشتن تفصیل منجمله اینقدر بداند که مرتبه کلمات نبوت فوق آن اسما و صفات و شایون
و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من ازین دو مکتوب جناب عروه الوثقی
رضی الله عنه و عن اسلامه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چه اگر بعد از تقرض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شایون
و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است بملاحظه مبدای صفات و بعد ترقی از تشریفات و تقدیسات نیست
مگر مرتبه ذات بحت و آن کلمات نبوت است پس نفی کردن ذات بحت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است
و مغایرت اعتبار مجردیت و معبودیت و محبت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شایون
که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کلمات نبوت گذشته چگونه صورت بند و بهر حال جوابی که از نیمه اشکالات
تقصی نبشده فقیر بدان ملمه شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و بفضل و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمه
المدمغه انما طمعه اعتقاد کردن صاحبان بر آن واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور

حاشا و کلام او پنجه شاد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاد این در کلام آنحضرت اعلیٰ منزل می بود سن
 این جواب را نسبت بخونی کردیم حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت
 استیاد و موطن تغار و در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بند و باین
 تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت تجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
 حضرت علم تقریر دارد و در کمالات نبوت تجلی میشود و اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد و اینهم صحیح شد
 و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت عروه الوری
 و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا تو هم نفی می کنی که عقدا در شکار آمد و می مرغ بدام افتاد و بهو سجاده
 و از الورا شتم و از الورا شتم و از الورا ذات الله و در وجود عدم است اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت
 فی تحقیق ذات بحت نیست بلکه همه صفات العلم است که بذات بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد
 حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجی و واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
 مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین و وجودی و تعین حی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجی و داخل
 و اینها را تعین انداخته سیر قدیمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در الورا است
 که در وجود و عدم است و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او بجان و در اینهم است العجز
 عن درک او را که ادراک لا غیر پنجه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این درایت نه باعتبار حجب است که
 حجب تمامها را تفعیل گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان گذر
 که حق تعالی از بنده اقرب من جبل الوری است و جباهها که در یاست از دو جنس است که رسول میفرماید صلی الله
 علیه و سلم ان الله تعالی سبعون الف بجا با من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت است
 که ناشی است از که در لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا را دوست تعالی و تقدس و چون
 لطائف عشره البیع لطائف راجع میکنند بچوگان عالم و قالب و نفس پس ده هزار حجاب همه لطیفه
 از لطائف سبعة است و قفا نفس در ولایت کبری و قفا لطائف عالم در ولایت صغری و کمال آن
 در دایره اولی از ولایت کبری و قفا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
 و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا با بنجر رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سزاو قات عظمت و جلال در دوا کبریا حضرت مجذبی المدینه
میفرمایند بعضی از کمال مردان باشند که درین سزاو قات عظمت و کبریا بطیف انبیا علیهم السلام ایشانرا
جا دهند فاعول معهم فاعول معهم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت و حال انسانی است که از مجموع
عالم خلق و عالم اورا نشی گشتن ذلک درین موطن نیز رئیس غصه خاک است مشفق من از سیر قاتی
و سیر نفسی و جذبه و سلوک و خصوصیت جذبه نقشبندی و مجذوب سالک و سالک مجذوب متفلسف و مود
بودند متفقاً چون انسان مرکب از لطائف عالم لهر و عالم خلق است و هر یک از آن بسبب که ورت
از مولای خود با وجود اقرسیت بعید و مجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین در طبع ورون کند
و این عوارض که ورت بدان شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی و مریخی او باشد ظلمت را در مقابل
آفتاب چه یار الهی انبیاء و وجه از آنکه ورت انسانی گردند یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر
بجوارح و عناصر تعلق دارند از ازیان اعمال صالحه تصفیه نفس و عناصر دست میدهند این را سلوک
میگویند که سعی بنده در آن و خلل دارد و دوم آنکه انبیاء برای صفات اندهند از ذات ایشان حق تعالی
تأثیر رسیده است که از محبت و مصاحبت ایشان به اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان که ورت
و حجب بر طرف میشوند چنانچه در مقابل آفتاب به اختیار حرارت و نور دست میدهند چون که ورت حجب بر طرف
میشوند و وصل همچون دست و بد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون کمالات ظاهری و باطنی پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند و در سنگ پیغمبر برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه و سلم
نمودند و از صحابه این علوم و انوار قرنا بعد قرن و باستان بواسطه میرسد پس سلوک عبارت است از اتیان
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل کمال که او بواسطه از رسول کریم یابی واسطه رسیده و این منتج ترکیه
لطائف عالم است در طرق صوفیه چشمتی و قادریه و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را
اول بر ریاضت اربعینات و امثال آن دلالت میفرمایند تأثیر صحبت پیر کامل هم در ریاضات
شان می باشد و اگر نه فقط ریاضت چه کار می کشاید برکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را
مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
ستاره و بلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید انبشارت فنا و تصفیه نفس

و عناصر میسر بدین سلوک است و این سیر را سیر ارفاقی میگویند که خارج از خود و ارفاق می بیند بعد سیر کامل
 مکمل توجه بخاراد می برد که در آن مرید را هیچ عمل نمی باید سیر کت توجه او لطائف عالم امر و از خفیه تر ترقی
 کرده در اصول خود با فانی میشوند و ترکیه لطائف عالم امر و فناء هر یک از آن در اصول شان دست
 میدهند این را سیر انفسی میگویند و این جذب است و مرید که انجمن تربیت کرده شود و او را سالک مجذوب
 میگویند و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استنارة و ترقی و وصول باصل و فناء همه در لطائف
 خود و در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند روضه از جناب الهی طلب کرد که ای
 عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و لهذا حق تعالی حضرت خواجہ رضی الله عنه را بتقدیم
 جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه
 نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر است بخلاف سایر طرق مشایخ کرام که شروع در ترکیه نفس
 می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد از آن بعالم امر می در آیند و الی ما یشاء الله آنجا عروج می نمایند از اینجا
 که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
 ترکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته تا جرم این بزرگواران
 سیر عالم خلق را قصد اضایع و البته اندویدگار می شمرده اند بلکه ضرر مانع وصول مطلوب یقین نموده اند زیرا که
 سالکان طرق دیگر بتقدیم ترکیه بر ریاضات شاقه و مجاهدات شدیدہ قطع بادیہای صورت عالم خلق نموده
 چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذافر و روحی اقتند بسیار است که باین انجذاب قنات
 گشته و بچونی آن عالم از چون حقیقی باز دارند و در مقام سالکی گفته که سی سال روح را انجذائی پرستیدم بخلاف
 بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد التذافر و ترقیات میفرمایند التذافر و روحی ایشان
 و رنگ ریاضات و مجاهدات است الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند
 مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک با هم خلط
 کرده اند اینجاصل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه با هم خلط کرده اند و التذافر
 چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس ذکر سانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تملکات قرآن و نماز تا قله
 در مقام کمالات و روحی انجاعت سلوک است حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیہ مجذوب سالک اند

سیر ارفاقی و انفسی
 سالک و مجذوب

باز در سلوک

که جذب ملک عبارت است از برگشتن پیر بهمت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طریق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید است از حقیقت امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از آن ترقی کرده باصول آن و اصول اصول آن رسد سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر فانی است و سیر عالم امر که مجذب متعلق است سیر نفسی است و سیر صوفی را از حقیقت امکان تا دایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر یک در دایره ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میگوید در عروج است چون نزول میکند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در شایده ذات و صفات عالیاات و انقطاع از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت ربوبی است و در نبوت ربوبی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل است از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی است و سبوطی در عروج هر دو را ربوبی است و در سبوط هر دو را در خلق غایبه مافی الباب در مرتبه سبوط نبوت بکلیه و بخلق است و در سبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق است و ظاهرش بخلق - سرش انیست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دانسیگر اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تمام کرده سبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق است بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة محالیم تکلم به احد - قنار نفس در طریق دیگر شایخ بساؤک در ریاضات پیش از قنار قلب حاصل میکنند و در طریقه قدما نقشند به بعد قنار قلب چو که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم می شود که آنچه بساؤک در ریاضات دست میدهند صورت قنار نفس است حقیقت قنار نفس در ولایت کبریه و کمال آن وقف و عناصر و کمالات نبوت است

مکتوب چهارم به شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری محصولی فواید دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة والسلام علی رسول محمد و آل و اصحابه الطیبین - شریعت و فضیلت پناه مهربان و دوستان سلیم به بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط مامی در استفسار چند مسند

رسید جواب آن آنچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغرا فرماید که علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارت است از حصول صورۃ الشیء فی العقل یا صورت حاصله دنیا را این علم نشان آن بر شاعر
و حواس است نفس ناطقه محسوسات را توسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را استماع مینماید قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس نشان این علم بر شاعر و حواس است و آنچه علم بمخبیات
توسط سمع حاصل میشود بیشتر از آن مبنی بر قیاس باشد بر غائب است مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده است دانسته و میباید و حکم بحسن
و قبح آن میکنند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام آخری گردانید تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده جنّت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال او امر و انهما از مناسباتی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصر است بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتشر و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ
النَّوْخِ قُلِ لِلَّهِ وَحُّهُ مِنْ أَهْلِ رَحْمَةٍ وَ مَا أَوْفِیْکُمْ مِنَ الْجَعْلِ إِلَّا قَلِیلًا آری علم حصولی روح
مستعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکمال در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که چون و چگونه است و بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود ولیکن گفته آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت است از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسرساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر همچنین
جمع صفات اوصاف الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کرده و
حقیقتی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بمثل است همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند
پس کمالاتی لای الذات و لای الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط است بهر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگر چه در لغت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او با صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورۃ الشیء و قوتی ممکن
باشد که آن شیء را صورت باشد و پس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقع است حق تعالی بعلم حضوری مدرك میشود اما درک آن ادراک بهم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه فرموده العجز عن درک الادراک ادراک و چون درک آن ادراک
 نباشد تقریر و بحث از آن محال است و ممنوع و لهذا علی مرتضیٰ فرموده البحث عن سرالذات اشراک
 ای برادر بدانید که علم ظاهر عبارتست از علم حصولی که مستفادست از قرآن و حدیث و آن علم است بشرایع
 و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدأ و معاد و علم توحید باری تعالی و انصاف او بصفات کمال
 و متنته او از نقص زوال و چنانچه که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجبست در نی مقام عنان داری
 و توقف قال الله تعالی مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي
 فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا
 يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالْكَافِرُونَ فِي الْعَالَمِ يَقُولُونَ أَصْنَاءٌ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا
 حصه سخنان فی العلم در مقام همین قدرست که بگویند که آنچه مراد خداست حقست و در آن گفتگو نمکته حقا
 خبر داده الرحمن علی العرش استلزم و یدل الله قلوبهم و آیتنا نزلنا فتنه و وجهه الله
 باید دانست که مراد خدا حقست گو معنی است و اوید و وجهه بر ما واضح نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حقا
 و علم و کلام و غیره بر ما واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم درکنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث
 بران ناظمست از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط و غیره که در عقل مانگشایش نکند ایمان باید آورد و در
 دریافت کیفیت آن نباید کوشید نه هر جای سرگشت توان تا فتن که جایا سپر باید انداختن و فقره
 باطله مجسمیه و قدریه و غیره چون پیروی عقل و پیروی تشابهات کردند و در طر ضلالت رفتند از قرآن
 ثابت است نکته خلقکم و ما تعملون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست و با وجود آن اسناد عمل
 به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لا جبر ولا تقویٰ بل امر بین امرین
 جبریه و قدریه پیروی عقل کرده در در طر ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفته اکنون علم باطن است
 بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کَرِیمٌ تَحَنُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ تَحَنُّنٌ
 أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ كَلِمَةٍ آیات دلالت دارند که حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از آنها با نهایی این
 باید آورد که حق تعالی اقربست با خلق و اقربیت او با خلق نه اقربیت مکانیست که مستلزم جسمست
 بلکه اقربیت بی کیف که عقل را بدان راه نیست این اقربیت عامست مومن و کافر و دران شریک اند

ویک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوصست بنحو خاص بندگان خدا قال الله تعالی اِنَّ رَحْمَةً اللّٰهِ قَرِيبٌ
 مِنْ الْحَسَنَيْنِ و در حدیث صحیح قدسی آمده لایزال عیدی یتقرب الی بالنواقل حتی احبته فاذا
 احبته کنت سعده الذی یسمع به و یبصره الذی یبصر به الحول بیت
 این اقربیت را درجات غیر متناهیست چنانچه لایزال بران دلالت دارد قال الله تعالی فَذَلِكُمُ اللّٰهُ مَعَ
 الْمُحْسِنِينَ و قَالَ مُوسٰی اِنَّ مَرِّیْ رَبِّیْ سَمِیْدٌ یَّنِیْ و قَالَ مُحَمَّدٌ صلی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَلْحَسَنُ اِنَّ
 اللّٰهُ مَعَنَا اِیْنَ معیت و اقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند و این ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف
 مستلزم علم حضوریست که بذات و صفات الهی متعلق باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود
 و جاستلزام آنکه چون شخص را با ذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و بیجاگاه در آن غفلت
 را راه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی و صفات او که اقرب
 اند از وی بوی البتہ علم حضوری متعلق باشد - سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفایت
 هم در اقربیت عامه شریک اند گوازا اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد -
 جواب زنگ شرک و معاصی مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
 حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبَعْدَ لَلْفَقَامِ الظَّالِمِیْنَ مولوی روم میفرماید در دوزخ کار خرم
 پاک کن + بعد از آن آن نور را در آن کن - سوال اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست جواب
 ولایت که عبارت از قرب و معیت است ثمره محبتست قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ المراءع
 من احب متفق علیہ و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب از او در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
 محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیاء را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
 پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و ویم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریاضت قوله تعالی اللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ
 یُسَبِّحُکُمْ و یُذِیْقُکُمُ الْیَقِیْنِ و دلیل است بر هر دو طریق جذب و سلوک و فضل صحابه بر سائر
 امت دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق و وصولست بحق قوله صلی اللّٰہ علیہ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَتَّبِعُوا
 یُحِبِّکُمْ اللّٰهُ و قوله تعالی لایزال عیدی یتقرب الی بالنواقل حتی احبته
 دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبتست و وسیله قرب غرض از تاثیر محبت و صرف

علم لدنی
 و عرفان

اجتناب از او
 جذب گویند

زهد و ریاضت
 سلوک

هست شیخ کامل و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود سوال فائده که مرتب بر حصول
 ولایت و علم لدنی باشد چیست بجواب تقرب الی و تعلق علم حضوری و اعمی بمراتب ذات و صفات
 اعلی فوائده است دیگر فائده آنست که اعمال صالحه و اتباع سنت بی اختیار مغرب طبیعت او شود و
 مکرویات شرعی بالطبع مکروه طبیعت گردد و کلفت تکلیفات شرعی از وساطت گردد و حق تعالی در حق صحابه
 میفرماید وَلَکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإِیْمَانَ وَزَیَّنَهُ فِی قُلُوبِکُمْ وَکَانَ الْیَکْمَرُ الْکُفْرَ وَالْأَنفُسُوفُ
 وَالْأَعْصِیَانِ أُولَئِکَ هُمُ الَّذِينَ شَدُّواْ فَخْلاً مِّنْ اللَّهِ وَنِعْمَ الرَّسُولُ اللَّهُ عَلَیْهِ سَلَامٌ فرموده
 لایق من احد که حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب اعمال و زیاده
 باشد در رکعت نماز و بهتر از هزار بار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده در حق
 صحابه لو ان احدکم انفق مثلاً حد هباً ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر
 دیگران مثل جبل حبش اهد زرد در راه خدا خرج نمایند رسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غلده کسی از اصحاب در راه
 خدا داده باشد ازین بیان واضح شد که در ظاهر شریعت و باطن تواضع و ملازم است هر قدر که شخص در
 استقامت بر شرع کوشش نماید در مرتب قرب و علم باطن افزایش دهد هر قدر که در مراتب قرب افزایش یابد
 استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد
 باطل و غلط است اِنْ أَوْلَیَاؤُکَ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَکِنَّ الْکَثِیْرَ مِنْهُمْ لَا یَعْلَمُونَ سوال از تقریر
 سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال
 و قیل و قال نمی آید بیست این مدعیان در طلبش بخیل شده اند که خبر شد خبرش باز نیامده پس جماعت
 اولیاء الله که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند درین باب
 مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند ازین کجاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست نه حضوری
 و بما این علوم بر کشف است و کشف عبارت است از مطالعه عالم مثال - بدان ای برادر که مثل دیگر
 است و مثال دیگر مثل عبارت است از آنکه دو چیز از یک جنس باشند و این در باری تعالی و صفات
 او محال است و مثال عبارت است از آنچه بیان مراد کند بادی مشابیهی چنانکه گفته شود که پادشاه مثل
 آفتاب است که عالم از وی روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست که در عالم مثال

از واجب تا ممکن با وی مجبور هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که
 صورت گاوی و پای لاغر و گاوهای فر به بخواب دیده نشان داده بود در سؤل کریم حمی مدینه البصورت زنی سیاه رودیده
 که از مدینه بچقه رفته در رمضان البصورت مردی خوشه رودیده پس و قتی که حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی در آن
 هر یکی از دوستان خود منکشف سازد و او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات بیناید
 و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا و قتی که از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات
 میرسد و خود را بظلال از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که همرنگ آن ظل میشود و خود را
 در آن فانی و بوجو آن ظل باقی می بیند بعد از آن از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن فانی و باقی میشود
 همچنین در ظلال بای بسیار و صفات و اسما و بشمار قفا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد
 بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام به چو سبزه بار بار و دیده ام در چنین حال صوفی را تمخیل میشود که وجود
 من و وجود سایر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس کسی که ازین جماعت
 در غلبه محبت در سکر دوستی است میگوید انا الحق و سجانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سسته
 حوصله شل پیغمبران در صفاست میداند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه می بینم صورت مثالی است که
 در عالم خیال می بینم **س** بخواب اندر مرکز موشی شتر شده و فراقی اول صحاب و وحدت وجود اند و فراقی ثانی
 صحاب و وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور علاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سجانی ما اعظم شانی گفته
 رسید المرسلین ما عبدك الحق عبداً ذلتك فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله
 منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود و فقیر آب
 در مقام عبودیت متمکن ماند و اهل من مزید گویان طالب مزید علم شدند رب زدنی علما سوال از کمال اولیاء الله
 اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف است در حق آن کلمات در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد
 جواب اگر ممکن باشد آن کلمات را تا و ایل کرده بر محل صحیح فرد باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن متقا
 از اهل سکر است او را منع در باید داشت کلام السکادی بطریق و لایروی مولوی سیفر فرماید
 مشنوی چون پری غالب شود بر آدمی و می برد از مرد و وصف مردی و در پری این حال و این قانون
 بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل صحت بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

انجین تشابهات بسیارند که آنرا بر علی العزیز استقامت و یبقی وجه ربک و ید الله فوق
 السبل یهم و یلهم الله فی ظلمل من الغما و پس چنان آیه را هم از ان قبیل نمیدارند
 که بتاویلات ترکیه قائل میشوند و اما من جهة العربیه پس بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید
 و ما ینتطق عن اهلی ان هو الا و حی یوحی حکمه شد ید القوای ذ و صریح فاستوی و هو
 یا الا ففی الا علی ثم کذنی فکذلی فکان قاب قوسین او ادنی فاو حی الی عبدیه ما او حی
 جمله علم شدید القوی صفت است بعد صفت وحی را و هر چه وحی توسط جبرئیل نیست بلکه بعضی توسط
 جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فردی شدید القوی صواب
 نیاید و تیر نور تعالی فاو حی الی عبدیه ما او حی صریح است که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل
 انتشار ضمار لازم آید و آن در کلام فصحا مستلک است و نیز و نو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم نمیشود
 که بنیمبر از جبرئیل افضل بود و تیر هر کس که از نو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او حکایت از ان
 واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد مرتبه متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع
 محالی است بجهل ان هو الا و حی یوحی ربط ندارد حالانکه جمله کذنی فکذلی که معطوف است بر جمله حکمه
 شد ید القوای بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از نو و تدلی قرب حق است
 بچون مولوی رود می فرماید **سیت** اتصالی بی تکلیف بی قیاس است رب الناس را با جان ناس
 نوشته بود و که صوفیه اذ از لکت الارض زلنا لهما را بر نفس انسان فرد می آرند و کرمیه هم بکفر عی
 فهم لا یرجعون و الیوم نختبر علی افکارهم و نکلمنا این یوم و تشهد از جمله کلمات کافران
 یکسببون و حق منتیان میگویند حالانکه در حق کفارست صاحب من این گفتگو از من اعتبار است
 نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر من اعتبار را اعتراض نیست فرو شده خیار از عرب
 گفت انخیار عشره برهم صوفی بشنید و از بهوش رفت چون بهوش آمد و مردم از او پرسیدند گفت او کان انخیا
 عشره برهم فکیف الشر او شک نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صمکم بکفر عی بین الحق
 فهم لا یرجعون عن باطلهم منتیان از غیر حق صم بکرم عی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه
 اعضا کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضا مومنان برای آنها شهادت

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد از نماز بخوانید فان من سئلات مستظلمات
 یوم القیامة **نوشته** بودند که تسکمان میگویند ایمان لا یزید ولا ینقص و در حدیث وارد شده
 ایمان تشم و سبعون شعبه افضلها قول لا اله الا الله و ادناها اطاعة الادی عن الطریق
 تطبیق در آن چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن
 بالله و ملتکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدار خیر و شش
 و تیر از احادیث بتواتر باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال
 صالحه ندارد و مرتکب کبائر است انجام او بهشت است لهذا ابو حنیفه رحمه الله گفته ایمان لا یزید ولا ینقص
 یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار باللسان و اعتقاد بجزم بقلب در آن زیادت و نقصان متصور نیست
 چه که در اعتقاد اگر نوعی ریب و شک است ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست جزم است ایمان است این
 صحر درست بین النفی و الاثبات پس در آن زیادت و نقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیر
 و از آیات قرآن زیادت ایمان و نقصان مضموم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا و زادتهم ایماناً
 و زادوا ایماناً نأتمهم ایمانهم و از الله لا ینصیع ایمانکم و خود که لهذا شافعی رحمه الله و اکثر محدثین میگویند
 که ایمان یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله خود باب ایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
 فقیر آن نزاع گویا تراعی است نقضی چه که نقطه اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین مانع است از خلود
 فی النار و سبب دخول جنت است و لو بعد التعذیب و زیادت نورانیت در ایمان و کثرت ثمرات مرتبت مرتب
 شدن بر آن باتفاق از ایمان او امر و اجتناب مناهی است پس نزاع نقضی شد و صوفیه علیه میگویند که ایمان
 را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و حلیه او اعمال صالحه است اجتناب
 از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق ایمان و اطمینان نفس است و دلیل بر
 تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رحمه الله که سر سلسله
 صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوره اخ ارد با هست پس محاسن که آن شخص بر آن
 سوره اخ انگشت گذارد و اگر شخصی انگشت در سوره اخ نهاد پس معلوم شد که او را بر بودن مادر آن سوره اخ یقین
 پس معلوم شد که هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کی نیست و هر گاه بر وعیدات شرع یقین نیست

ن
 ایمان لا یزید
 و لا ینقص

کافر است ایمان ندارد و چون از جهلان دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی است و مع هذا
 صد در محبت میشود پس از نیاید یافته میشود که جایگاه کفر باقی است آن نفس است که اماره است با سود هر چند حق سبحانه تعالی
 بفضل غیم خود او را زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات و فرخ مقرر فرموده و انقضاء ایمان قبول نموده لیکن
 ایمان نفس هم مطلوب است و برین مرتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله
 ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب است پس ایمان اول ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس قال سبحانه
 یا ایها الذین امنوا امنوا بالله و رسوله یعنی من غیره راضیه یعنی بکل ما امره غنیه فادخله فی عبادته
 یعنی فی الذین قال الله تعالی فیهم لا یلبس ان عباد فی کتبکم سکتان و ادخله جنته شاید که ازین
 جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة نجهة لیس فیها حق و لا قصوی یبلغ فیها ربنا ضاحکا
 چون نفس ایمان آورد اسلام از شیطان صادق آید زائل نفس از کبر و حد و تحدی طرف و از محاسبه پاک گردد اگرچه محاسبه در اصل
 نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا فی انفسکم اقل تحقوا فیکما سبککم به الله فیعجز لمن یشاء
 و یعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع است بر این است که معاصی که بوجوب تعلق دارد و از اراده کردن
 حساب عذاب نشود و اگر صد در آن عمل نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس از
 از آن محقوفه فی انفسکم دین آید زائل نفس است و الله اعلم می برود ایمان آید و نفس بدون توجیه کمال کامل صورت نمیدارد
 مولوی روم میفرماید بیت نفس نکشد بغیر نفل بیره و امن آن نفس کش را سخت گیر و نوشته بودند که صوفیه میگفتند که
 اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت سودمند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر این معنی گفته باشد که مطلقا سود
 نخواهد شد پس غلط گفته بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر با معنی گفته باشد که آنچه صوفیه از سود و سود و سود میداند ازین مخرج
 خواهد بود پس گنجایش دارد ایمان مجازی بر ادخول جنت است و ایمان حقیقی بر اوصول بنجات جنت فاین هر دو یکی است لیکن
 ایمان مجازی هم باطلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت است و نهی الله باب النعم لیمها و الله شاق لیکمن یا تجبر
 بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود و درین بس عالیت پیش خاک تود و مکتوب پنجم به شیخ محمد قاضی مذکور
 بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوة علی رسول الله نوشته بودند که بعضی کلمات صوفیه بل شرح مکتوب صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم
 میفرماید تنوی چونکه بیری امیر رنگ شده موسی با موسی در جنگ شده چون بیری بیری رسی کان داشتی به موسی
 فرعون دارند آشتی و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید سه همتا و دشمنین همه بر او است و در دلق گداز طلسم

همراست و در چنین جایچه اعتقاد باید کرد هر زبان من مردم که گفت می کنند و برادر قائل اطلاع نیافته لب بطعن می کشند
 بیجا می کنند اول مراد قائل را باید فصد بعد از آن حکم باید کرد و همچنین مقالات بنی بر وحدت وجود است که همه اوست میگویند هم
 از دست مذهب و همچنین فرق و مباحثات جمع باشد همه اوست ثم باید همه اوست و با این معنی میگویند که نزد همه خدا و عمر و هم خداست
 نمود باشد نهاده با این معنی که حق تعالی نیز که کلی طبعی است و اشخاص ممکنات افراد و انداین هر دو قول که هر صریح است و انکار وجود
 حق تعالی نمود باشد نهاده بعضی حال کلام نیز که از این معنی باطل خود حمل کرده با محاد میرند و بعضی زبان طعن بر بزرگان
 می کشانند و در حقیقت صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجوه حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمی دانند
 و عالم را در مرتبه و هم میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند و در اینجا خدا را عرض دارد و میشوند یکی انکه این
 مذهب سلفطایه است که حقائق موجوده محسوسه را موهوم گفته شود فرق در مذهب سلفطایه و درین مذهب
 چیست و هم آنکه استدلال بر وجوب واجب زو جه ممکنات کرده میشود لهذا در کتب عقاید اول مسئله
 حقائق الاشياء ثابت می نویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت می شود موم
 آنکه کریم ربنا ما خلقنا هذا باطلا منا فی این قول است چه اگر موهوم باطل و ناپسند است چهارم آنکه
 بالفرض اگر عالم موهوم باشد حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
 با موهوم محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد جواب ازین اعتراضات آنست که
 فرق در میان مذهب سلفطایه و درین مذهب آنست که سلفطایه عالم را موهوم بقسمی میگویند
 که مشاء تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت می شود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
 وجود واجب مشاء توهم کثرت که عبارت است از عالم امکان میدانند چنانچه شعله سوا له مشاء توهم را در دیگر
 چنانچه زید لک و آیه خانه رود و عکوس او در آئینه بای رنگارنگ باشکال و الوان مختلفه ظاهر شود پس شک
 نیست که شعله زید در خارج موجود اند و دایره و عکوس آئینه اصلا تحقیقی و ثبوتی ندارند و معنی آن ظاهره
 و عکوس دلیل اند بر وجود زید برینا ما خلقت هذا باطلا صادق است چه اگر عالم را در مرتبه و هم برائی استدلال
 بر وجود خود پس یا ساخته و معنی صوفیه با استدلال کار ندارند حاصل استدلال حصول علم حصول نیست مخصوص
 کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی
 آفتاب آمد دلیل آفتاب و اگر دلیل بایست زد در و متاب و پای استدلالیان چو بین بود و پای چو بین

سخت بے تمکین بود و ازین جواب هر اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه دست گرفتن
 خالی از تجوز نیست چرا که چون تحقق دایره شعله و عکوس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله
 و زید است پس اگر آنرا با مجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موهوم لیکن در غیر گرفتن اثبات وجود مستقل بقا و در شعله اندازان تخاصی
 میانین و بعینیه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عینیه نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها پس معنی بیت
 مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونه مولوی جامی رحمه الله علیه آن باشد که معترض فهمیده است
 حال آنکه خود مولوی میگوید سه غرض ذات او دنی جوهر هر چه بندی خیال ازان برتره و معنی بیت
 مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است یا صفت او چون از سیرنگی خود سیر
 رنگ شد یعنی در مرتبه و هم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یک نوع افراد متعدد و
 تشکله برآمد موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله از یک جنس اند و هر یک نشان هدایت اند و با این احکام
 و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین کثرت و اختلاف است و چون به سیرنگی رسی کان دوستی
 و موسی و فرعون دارند آشتی یعنی چون صوفی در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی می شود و
 در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و کثرت مطرح نظر او نباشد از آن وقت
 خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از اینجهنم حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد
 علم حق با علم صوفی گم شود و این سخن که با مردم شود یعنی وقتیکه صوفی متوجه ذات بحجت میشود در آن
 وقت صفات الهی هم مد نظر نمی باشد پس صادق آمد که علم حق که صفاتی از صفات حقیقه حق است انقضا
 و از ذات محال است در آن وقت در علم صوفی آنهم مطرح نباشد پس در علم صوفی گم شدن نفس لامر سوال
 ازین تقریر لکان صحت دعوی صوفیه ظاهر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست جواب این جامع برین
 دعوی هر چند استدلالات مذکور کرده اند و در آن کتب در سائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است
 الا غیر صوفیه شهود میگویند که این جامع که همه دست میگویند در غلط افتاده اند و نشان غلط ایشان و دجیر
 یکی مگر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سو که می بیند صورت معشوق
 که در خیال او مستقرست مشهود میگردد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر می شود و دم آنکه وجود ممکن در

وجود واجب بغير لاشی است و لهذا اعتقاد بوجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند للممكن في نفسه ليس
وله من علته ایمن رسول کریم می فرماید اصدق القول قول اللبید **س** الاكل شئ ما خلا الله باطل
یعنی عدم ذاتی ما دست و وجود او مستعار است از حق جل و علا پس قیلتکه حکم قوله تعالى ان تئذ و الا ما كانت
را الى اهلها انسان تصور کنند و یقین دانند که وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه برین
تصور ممکن بالله از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده
است اگر آن پارچه را بغير نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی
نظر خود را قیاس و خسته باشد البته روشنی چرخ و نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و ادق بکتاب
و سنت و اجماع است **س** سوال فریق ثانی صوفیه که قائل وحدت شهود اند میگویند که در خارج حقیقی غیر
واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظنی بوجود ظنی موجود اند این چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم
بقطل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچه ایشان را وراثتای سیر و سلوک مشهود میشود در حالت سکر از آن چنانکه
میکنند و چون بنتهای کاری سرند از آن تماشای می نمایند و میفرمایند که محمد صلی الله علیه و سلم را ظل نبود خالق
محمد را چگونه ظل باشد نسبتی که در میان وجود و واجب وجود ممکن تحقق است لفظی حقیقی برای آن موضوع نیست
تا چار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و ادولیت و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند که آنچه در
تو شهود تو بگذرد آن غیر حق است از تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید چیست **س** عکس آئینه
نمایند **س** در میان بارگاه است غیر ازین بی نبوده اند که هست اما لتراب و رب الارباب چون از عالم
باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته می شود باید دانست که کشف کونیه و کرامت نه داخل ماهیت ولایت است
و نه از لوازم آن ماهیت ولایت همان حضور بی کیف است و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت که بر لوا
شتر است از جوگیه هم بطور می آید آری کشف الهی که عبارت است از دیدن صورتش ایه قرب همچون و غیره
مراتب ذات و صفات و آئینه خیال خاصه اولیا الهی است مولوی روم میفرماید **س** آن خیالی که دام اولیا
عکس مهر و یان بستان خداست لیکن خاصه شامل نیست اکثر اولیا را کشف الهی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضی را اجمالی بیا اولیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چه رسد صحابه کرام که باجماع
اشرف و افضل اولیا الهی بودند که ولایت شان بخصوص قطعی ثابت گشته کسی از آنها بکشف الهی تکلم نکرده

الانادراد الله اعلم -

مکتوب ششم به شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم الله الرحمن الرحیم و بحمده و الصلوة والسلام علی رسول و آل و صحبه شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان
سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطالعه نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق
میتوان دریافت لیکن باز نوشته میشود که آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت
تضاد است این از غلط فهمی آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی
راه است لهذا راه عام را شارع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع ما جاز به البنی صلی الله
علیه وسلم که راهیست موصل بنجد و موصل بحجت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی سوال کردن آن تعلیم
فرموده بقوله تعالی اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ و این راهیست که حقیقتاً
بهدیه انبیاء تسلیم آن امر فرموده قال الله تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَهَارُونَ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَنَّوْا فِيهِ كَبُرَ عَلَى
الْمُسْلِمِينَ مَا تَلْعَنُوا لَهُمُ الْكِبَرُ يَحْتَجُّونَ الْكِبَرُ مِنْ تَشَاوُهُمْ وَهَذَا الْكِبَرُ مِنْ تَبَيُّنٍ بِعَيْنِ شَرِيعَةٍ
که برای شما ای مسلمانان مقرر کرده ایم و بر پیغمبر علیه السلام بدان وحی کرده ایم ان شریعت آنست که در
راست و درست کنید و تفرق رو نذارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجیه جز واحد لا شریک له نگردانید
امر کرده بدان اتمثال نمایند و آنچه منع کرده از آن اجتناب کنید و در امور مباحه هر کاریکه کنید برای خدا کنید و
با هر که دوستی گزینید برای خدا و با هر که دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز دس از کسی نگنید عس
ابی امانه رضا قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب الله و ابغض الله و
اعطى الله و منع الله استكمل الايمان رواه ابو داود و عن انس رضا قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه
من ولده و والدته و الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تلث من کن فیہ وجد بهن حلاوة الايمان من کان الله

و رسوله احب اليه مما سواها ومن احب عبدا لا يحببه الله ومن
 كره ان يعود في الكفر بعد ان انقذه الله منه كما يكره ان يلقى في النار
 متفق عليه وقال الله تعالى قل ان كان اباؤكم واولادكم وازواجكم وعشيرتكم
 اموال اقدرتموها وبخاراة تخشون لسادها ومسكين ترضون بها احب اليكم
 من الله ورسوله وجهاد في سبيله فتنبهوا حسبي الى الله يا ايها
 الذين آمنوا آية واحديث معلوم بشود که مسلمان کامل وقتی شود که غیر خدا دیگری محبوب و مقصود و متغوی خاطر
 او نباشد بهین معنی ارفیقو الدین ولا تنفروا قولا فیه کذب علی المشرکین فانما تدعونهم الیکم
 هست یعنی اگر آن است بر شرکان آنچه بسوی آن بخوانی تو ای محمد انما یعنی قبله توجه کی ساختن بر شرکان
 ثقیل است پس کسیکه غیر خدا می پرستد از بت پرستان و آتش پرستان آنها شرک جلی دارند و کسیکه با وجود ایمان
 و توحید قبله توجه او واحد نیست او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را موسی کامل نتوان گفت الله یحببه
 الیکه من یشکک یوحده یعنی هر که خدا را میجوید اجتناب میکند خواه بلا واسطه مثل انبیای
 بواسطه انبیای و انبیا نشان و هدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجنب و سلوک این دوست
 ایمان حقیقی میسر شود ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همان است
 که از فقر اطلب میکنند و حاصل می سازند و از ادراک اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت است نه
 چیزی دیگر که از اجمال ضد شریعت میداند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت است از ما جابیه البنی
 صلی الله علیه و سلم و آن چهار چیز است یکی اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد بقلب بحقیقت آنچه قرآن هدایت
 بدان مناطق است سوم تحمیس اخلاق یعنی از اخلاق رزیده زکیم و حسد و حسد و خیر و حرص و ریاء و سمع و
 بخل و مانند آن و انصاف با خلاق حمیده چون توبه و زهد و توکل و قناعت و صبر و شکر و رضا و مانند آن
 چهارم اعمال جوارح موافق کتاب و سنت کردن از امتثال او امر و اجتناب سناهی اقرار بزبان فقط
 بدون این سه چیز دیگر ناشی محض است و این سه دیگر که هست هر یک را صورت است و حقیقت حقیقت
 اعتقاد و آنست که از علم استدلال و ادب و بعلم حضوری لازمی برسد امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه
 میفرماید لو کشف الغطاء لما ازدادت یقینا و ابو ذر غفاری رضی الله عنه گفته است سه مرتبه لیل

و اطاعت بخاری فکافی انظر الى عرش الرحمن با و زانما که در بنده استدلال است همیشه بایونانیان
 و امثال شان در بحث و جدال است گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد قنای نفس دست
 و اگر نه دعوی محض است علما ظاهر اخلاق سینه را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را
 از ان پاک نمی کنند کُنْ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ اَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ شخصی از اولیا اعظم ابوعلی ابن سینا
 در مجلس خود گفت که این سینا ادب ندارد این سخن باین سینا رسید این سینا کتابی از تصانیف خود در بیان
 اخلاق و ادب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب ادب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفتم
 که این سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و انستن چیزی دیگر است و تصانیف بدان چیزی دیگر و حقیقت
 اعمال جراح آنست که رسول کریم صلی الله علیه و سلم فرموده اَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ یعنی
 با دوام حضور داین بدون قنای قلب میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار
 بزبان کردن و تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات بمقدور پرهیز کردن صورت
 شریعت است و حقیقت شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صیحم بخاری و امثال شان خارج نیست
 لیکن از خواندن آن بر صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نیز سه عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
 العباد مخلوقه الله تعالى اگر باین مسله حق یقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا در دل نگذرد و
 عقیده اهل سنت چنین است و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق خدا اند پس
 مخلوق مخلوق مخلوق اند و لولا واسطه عند عوام الناس در مقام تعظیم سلاطین و امر ازین نسبت اعتراضی بهم
 در غفلت اند **سوال** چون حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی قول صوفیه که میگویند کل
 حقیقة ردة الشریعة فی زندگی چیست - **جواب** در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت
 قرب مکانی تمثیل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و در دیت عالم مثال که از صوفیه بکشف تعبیر میکنند
 از قبیل روایدر مقام است از انجا رسول فرموده صلی الله علیه و سلم الرذیة الصالحة جزء من سبعة
 واربعة من النبوة و احیانا در مرآة خیال بسبب بعضی عوارض انگه ادر میشود و لهذا در کشف
 غلطی افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلطی افتد لهذا اولیا الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود از امبیار
 شرع باید بخیر اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه باید رد است

و آنچه شریع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط آمدن اولیا را بعد کسی را امر بدی نمی گیرند تا وقتیکه علم
 ظاهری نیاموزد تا در نزد بقیقه و خلاف شریع اعتقاد نکند و تیر صورت شریعت بدون علم ظاهری بدست نیاید
 و حقیقت بے صورت دست ند به شریعت و حقیقت چون روح و بدن است بدن بے روح جهاد است و روح
 بی بدن بی کار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ** یعنی برای آنهاست درجات و قربت و خدا و مغفرت گنایان رزق
 کریم در جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت در یافتی معنی طریقت در یاب طریقت
 در رفت نیز راه را گویند و اینجا راه در تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم السیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطل بسو
 حق رهنمودی فرموده و یکرمیرا **إِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** بهر شریعت هرگاه شخصی مسلمان
 میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات و لایمت منور و مملو میشد چنانچه آئینه
 در مقابل آفتاب میشود بعد ازان بقدر وصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد
 در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان داهل و عیال و جماع الکفار و ذل النفس
 و اموال و قیام لیا لی و صیام ایام ترقیات یحیی فرمودند کانونا رهبا نایا لللیل و قیوما بالانهار
 در شان آنهاست لهذا جمیع صحابه از سائر نام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه اولی از صحابه نزد کسی
 از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا است پرسید که عمر بن عبد الله بن
 و ابی قریب بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل الف فرس معاویه خیر
 من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل در میان صحابه با هم زیاده ازان است که تحریر یونان
لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ آمَنَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ آمَنُوا بَعْدَ الْفَتْحِ وَقَاتِلُوا
مَنْ بَعْدَ وَكَانُوا لَا يَسْتَوِي أُولَئِكَ كَانُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 غرض که صحابه کرام تمام جمیع کمالات ظاهر و باطن بودند و عمر تیره بودند که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت
 محمد رضی الله تعالی عنہ فرمود **دست در قافله که دست دامن نرسد** این پس که رسد در بانگ برسم
 بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و یونان نیز استفاده مصاحبت و مکالمات

از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نمودند و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیغمبر ضعیف شد پس بعد از قرن ثانی برخی از کابرین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد حصول تربیت سادات دین علوم عقاید و فقه کردند و برخی از کابرین از علوم ظاهر بقدر ضرورت که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعد از دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن قواعد مقرر نمودند و از نظر لقیقت نام نهادن و انهم مستبسط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت باریاب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباهات و شبهات و ترک مالا یعنی قال الله تعالی وَاذْكُرُوا اَنْفُسَكُمْ رَبِّكَ وَتَبْتَئِلُ الْكِبَرُ تَبْتِيلًا لِكَيْتُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حسن اسلام المرء تركه مالا يعنيه و قال علیه السلام من احب كلامه من عمله قل كلامه الا فيما يعنيه العزلة خیر من جلیس السوء و الجلیس الصالح خیر من الغفلة و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر مال المسلم الغنم يتبعها شغف الجبال یقی بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکتفا بر آن احادیث بسیارند قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اکثر واذا ذكر الله حتى يقولوا بحضرة و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق است خواه بجهت خواه بسبب باریاب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و در باب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبل توجه و مقصودی دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمال تذلل و هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت نه بند و نوشتیم بودند که نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید نفس اثر در ما است این که مردم است به از غم بی آلتی افسرده است به صاحب من

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال است نوشتن بودند که در مقدمان صاحبان
 کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صاحب کلمه صاحب
 کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد از آن اندک و مختلط بودند قال الله تعالی وَاَلشَّكَّارُ بِقَوْلِ
 الشَّكَّارِ يَقُولُ اُولَئِكَ الْمُقْسَمُونَ فِي حَتَاكَ النِّعَمُ ثُمَّ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ و انیم غلط
 که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن صاحب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لا یزال من اصابه قائمه بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الخیث لا یدری اولها خیر ام اخرها
 نوشتن بودند که مولوی روم میگوید آتش است این بانگ تے و نیست با و مراد ازین
 آتش چیست وافر وزنده کدام است صاحب من مراد ازنی صوفی کامل است که از مرآت نفس خود
 خالیست و بانگ تے تاثیرات انفس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است و افر وزنده خداست
 جل و علا نوشتن بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد بالنفس اماره هست و کشتن اول لازم است
 و در کرمیه لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من انجین سوال واهی نوشتن از شان
 شما بعیدست و کشتن عبارتست از زلزله زایل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس
 که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پیدا بد پس اینجا لا تقتلوا
 انفسکم را چه مناسبت و مخالفت بالنفس البتة جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون از غزوه تبوک
 یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعتنا من الجهاد الا صغر الی الجهاد الا کبر قال الله تعالی فَاَعْمَلُوا
 فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ مراد همین جهاد اکبر است و قال الله تعالی وَكُنْ لِلنَّفْسِ عَيْنَ الْحَقِّ فَإِنَّ
 الْجِنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى عَدُوَّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ و در حدیث قدسی است عَادِ نَفْسَكَ
 فانها قامت لمعاد الی نوشتن بودند در شاق گر قتل نفس تکلیف است و در شرع تکلیف نیست
 انیم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لَا یُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا اَلَا وُسْعَهَا قال رسول الله صلی الله
 علیه وسلم کن فی الدنیا کأنک غریب و کعابر سبیل و عد نفسك من اعدائك یقول و قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صومر عایشه یفرحی فرامید ما شعب الی محل من خبز شعیر

یی مین منتا بعین حقه قیصن متفق علیه لیکن رهبانیت متبذره نباید کرد رهبانیه مسنونه باید کرد
 رسول صلی الله علیه و سلم از گزشتگی سنگ بر شکم می بست و پائنهایی مبارک از قیام اللیل متورم شده بودند مردم
 گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فرمود فلا اکون عبدا مشکوفا
 نوشته بودند که چون در میان علم ظاهر و باطن تطابق و تعاضدست صلب منصور و سلخ عین القضا
 چه ابو قحوه آمده صاحب من از بنوا قحوه خلل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن با تعاق
 علما ظاهر و باطن کفرست موجب قتل بشر طریقه در حالت صحو و بیهوشی گوید و حکایت از نقص خود کرده بگوید و اگر
 شخصی در حالت مستی و بیهوشی اگر چه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کار بگوید کافر می شود و قتل او نیست
 که انی کتب لفقہ فکیف اذا کان الکمر یا شرع بل بامر مرغوب یعنی حسب الله سبحانه پس علما ظاهری
 که در آنوقت بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید و خبر از خود ندارد یا حکایت میگوید چنانچه
 کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا انا و با وجود این معنی فتوی بقتل او و ند پس بنا بر تعصب
 فتوی دادند پس مخالفت آن علما و صوری با علما باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر
 این معنی بر علما ظاهر آن زمان معلوم نبود و دانستند که این سخن با اختیار این کس صادر شده است در آنوقت
 علما ظاهر هم معذورند و مایه که حمایت اسلام کردند رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا اِنْ كُنَّا مِن قَبْلِكَ مَكْرُومًا و بعضی اکابر
 مثل جنید که بران فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر می کنم عوام خواهند دانست
 که فتوای علما ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جائزست در آنصورت در اسلام کاذب نام خلل آید
 و فتنه عظیم بر خیزد قتل نفسی برای دفع فتنه عظیم مضائقه ندارد الْقَتْلُ الشَّكُّ مِنَ الْقَتْلِ نوشته بودند
 که کدام چیزست که از حصول میکند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب و در این جزا و الله اعلم چه خوش ربا عیست
 عربی لیتک تخلو و الحیوة مريرة و لیتک ترضی و الا نام غضاب و لیت الذی یبني و ینک عامر
 و یني و بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جانرا چکند و فرزند و عیال و خانانرا
 چکند و دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی و دیوانه تو هر دو جهانرا چکند و خرق عادت را نرد و لیا را الله هیچ قدر

و مقتدر نیست مثل بوز و میوز و لعب طفلان میداند و آنرا باعث منقصت خود و عیب پیشمارند و میگویند
 الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین خط نفس است و موجب شهرت قال رسول
 صلی الله علیه و سلم بحسب امر من الشرائین یشار الیه بالأصابع فیخینه او دینا و تحصیل نظر نفس
 در دنیا موجب نقصان اجر است و آخرت قال الله تعالی اذ هیثم طیباً انکم فی حیاتکم الدنیا رسول
 صلی الله علیه و سلم بر بویا خفته بود و نقش بویا در بدن مبارک ظاهر شد عمر بن بکر رایت و گفت یا رسول الله
 قیصر و کسری و ران نمتها و آنها دشمنان خدا اند و تو رسول الله یا نبیالت رسول فرمود فیه انت یا عمر
 اولئک قوم یحیی الله طیباتهم فحیاتهم الدنیا من یخواتهم که برادران خود رسم که انبیا و رسل بودند آنها همین
 حالت گذران کرده اند صاحب من اظهار معجزات مرانبیا را ضرورت است که بر آنها دعوت کفار واجب است
 و کفار بدون سحرات ایمان نمی آورند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل
 حقیقت آن اینها اگر امت نمی باید که امت از اولیا در بعضی احیان بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار
 ایشان از مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کر امت از آنها بیشتر شده وقت مرگ حسرت
 کردند چرا که ظهور این کر امت از باشد و الله اعلم بالصواب

مکتوب مہتمم بمولوی نعیم اللہ بھٹرا پچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مہربان من سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام و استیاق ملاقات بحجت
 آیات واضح رای باد الحمد لہ کہ فقیر تا تحریر قیمہ نیر و عافیت است و احوال مستوجب شکر الہی حق بجا از تعالی
 آن مشفق را سلامت و بر مسند ارشاد فیض گستر دار و فقیر ذات شریف را غنیمت میداند و دعا خیر میکند
 کثر اللہ امثالکم و بارک اللہ فی برکاتکم مبلغ مرسلہ بخندست بی بی صاحبہ حضرت والدہ مرشدہ و بخندست صاحبزادی
 عالی نسب جدیدہ شریفہ حضرت شیخ گذرانیدہ شد و رقی ایشان بسیار دعا ها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی
 کہ ہرگز توقع این فتوح نہ داشتند کسی از باب طریقہ توفیق خدمت ایشان نذر و بلکہ کم کسی از ایشان
 و از احوال ایشان واقف است از نیم بسیار خوش شدند و شکر الہی بجا آوردند مشفق من ہر چند ایشان

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته و ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همیشه کلمان ایشان
 صاحب کمالات سینه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر لطف پاک است که ایشان هم غیر از نماز
 و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را آنچه میسر می شود خدمت ایشان
 میکنم و دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی دوستان را قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند
 انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ شمس شده باشند بشتیتر گمان میداد
 که از نوازش آنجناب خطبر دارند **مشفق من** شوهر صاحبزادوی برادرزاده حضرت شیخ شمس است روزی
 باین صاحبزادوی بی ادبی نمودن بجای ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آدم همان شب حضرت
 ایشان را در خواب دیدم که مراد در نعل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهریانی فرمودند **المشفق**
 در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب است در هر مقام که قوت بهم رسد از
 رفعت معتبر تر است حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام غلت رفعت دارند لیکن
 چون قوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی
 می فرماید **وَنَزَّلْنَا آتِنَاهَا لَأَبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّنْ نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ**
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِّن قَبْلُ هَٰذَا نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاحٍ تَعَالَى
 منت برابر ابراهیم شمرده از اینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر میتوانند
 فضل آباء هم همین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائق ندارد و مبارک است
 بلغکم الله قصی مدارج قریه و ما ذلک علی الله بجز از مقام قیومت استفسار فرموده بودند **مشفق من**
 عالم تمامها ظلال و اثره صفات او تعالی ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم اظلال
 و قیام ظلال بصفات است که اصول شان ست و قیام صفات بشیوات است و قیام شیوات بذات
 بحسب پس در عالم ذات نیست آنچه هست ظهور صفات است در مظاہر مختلفه و مراد از آنچه صوفیه میگویند
 العالم اعراض مجمعة فی عین واحد همین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعراض
 تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم می فرماید **بیت** او چو گلستان است و جهان چون کالبد کالبد
 از وی بگیرد آئیند به اینم گفتگو از تنگی عبارت است و در حدیث در صفات الهی **فیلو السموات والارض**

و من فیهن آمده کنایه از نیاست قوله تعالی ق وَالْقُرْآنَ الْجَمِیدُ انکارم که رمزی از قیوست
حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات است تعالی قسم بقرآن مجید و کفار از نینعی اطلاع ندارند که
بَلْ یَعْبَهُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِّنْهُمْ بَلْکَ مِنْ عَقَادِیْنِ وَرَکْزَ شَیْءٍ تَعَجِبُ سَیْکُنْدَ اَز آمدن رسول از نفس
الیشان اسی برادر حق تعالی بعضی بندهگان خود را که بعض فضل خود بطیفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات
نبوت میرساند و او را از ذات بحت مناسبت می بخشد و تجلیات ذاتی بروی فیضان بینماید از زمان او را
ذاتی موهوب عظامی فرمانده که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد و قیام ذات
موهوبش بذات و اسیب او بود مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت است و مرکز کمالات رسالت کمالات و مرکز
کمالات اولی العزم قیام قیومیت است بآن مقام احضار خواص را هم رسالی نیست الا ما شاء الله پس اگر شخصی
را حق تعالی بآن دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موهوب و می باشد
و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسانت اهل السموات و الارض
گویا همه اجزاء و اعراض حسانت او میشوند ذلک فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ
س انکس که سر قیادتش باورشده و او بهتر از سپهر پیا در شده و ملا گوید که رفت احمد بفلاک و سرده گوید فلاک باهم
ور شده و صلی الله علیه و سلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه و عظم نصیحت باید نوشت مشفق من هر چند
از نوشتن و عظم خجالت می آید و تازیانه قوله تعالی اَتَاَمُّنَ النَّاسَ لَیْسَ وَتَنَسَوْنَ اَنْفُسَکُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ
الْکِتَابَ بَلْ لَّا تَعْقِلُوْنَ و قوله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَوْ تَفْقَهُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ
اللَّهِ اَنْ تَقُولُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ از آن باز میدارد لیکن نظر بر نیکی مقصود از این آیات امتناع از امر معروف و نهی
منکرست بنا بر امثال امر شما نوشته می شود س گر ما نرسیدیم تو شاید برسی -

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر بادشاه و فقیر و عطار و کناس همه بنی آدم از یک جنس هستند با وجود این اگر بادشاهی عظیم الشان
کثیر العطا یا و الاحسان منبع القهر مان فقیری را بسوی خود بخواند و او را مستوقع النعم و احسان و قریب منزلت
و رفیع شان فرماید و آن فقیر از آن بادشاه روگردانیده و صحبت کناسی بنحس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین پادشاه اگر بسوی او پشت داده یا کس اختلاط نماید تکبر و قهر مان
 سلطانی البته مقتضی قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بان صفات
 جلال و جمال و عظمت و کبر یانده را بسوی خود میخواند و میفرماید من یقرب الی شبرا اقریب الیه ذرا عا
 و محبوب خود را برسات فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای بهشت و سر همه نعمتها دیدار خود متوقف میدارد
 و بسخط خدای و فرخ و زقوم و عید میکند و این ناکس از قرب منزلت او در گردانیده بدینا ردنی و شهوات آن
 متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر است هیچگاه چیزی بروی مخفی نیست کمال جیالی و بیهودنی است
 نقل است که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخواهد و از ازان باز دارند قاضی
 گفت که او را ازان منع نمیرسد حق تعالی میفرماید فَاَنْكَحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنً وَ ثَلَاثً وَ اَرْبَعً
 آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیای مانع نبودی حسن و جمال خود را بر تو ظاهر میکردم
 و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من صاحب دل را میسر شد از من رو برگزاند و بدیگری پرواز داد و چگونه روا
 باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحب دلی نشسته بود و نعره زد و بهوش شد و اتفاقاً چون بعد دیر با فاقه آمد حالش
 پرسیدند گفت و قتی که این زن سخن گفته با تفناد داد که این ضعیفه باین جنسی که دارد چنین میگویی ما اگر حجاب
 عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود را ظاهر کرده انصاف میخواستیم که کسی که مصاحبت مثل من ممکن باشد
 ازان در گذر نشسته بکسان نالائق در امور لا طائل مشغول شود و او را چه باید گفت **س** و من مثلی و این یکون
 مثلی و ولیس یکون فاطمین تجدنی به انسان اگر حق تعالی را متصف بصفات از عظمت و جلال و جمال
 تواند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و حلیم است و این دید بروی غالب و مستولی شود و یقین است که
 خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین است که از نامرئیات او احتراس نماید و در طاعت او بکوشد و چون
 داند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد و او را با خدا محبت پیدا آید و در طاعت و عبادت او متلذذ شود
 و بحکم المرامع من احب سعیت در یابد و از سعیت و اقربیت بذات بخت رسد لهذا حضرت شیخ محمد بن محمد
 بهفت مراقبه بشریب ارشاد می فرمودند **اول** مراقبه ذات مستجمع جمیع صفات کمال
 از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بقدر ازان که این ملاحظه بروی مستولی میشد و حق تعالی
 با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متکلم میگردد و نگاه بار و دوم مراقبه ان الله علی کل شیء عليم

نی فرمودند و چون صوفی شفیق این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد بار سوم مراقبه اند معین بصیر
 ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر است چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند
 و هو معکم اینها گفتند که ملاحظه معیت بچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقریت
 ولایت میفرمودند **مَنْ أَقْبَبَ إِلَيْهِ مِنْ جَلِّ الْأَوْدِيَةِ** چون ملاحظه اقریت بکمال میرسد بار **ششم**
 مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید **يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ** و میبوی آنده نفسی که بروی این دید منکشف شود که
 خدا را دوست میدارد و بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از این همه مراتب و مشق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بخت میفرمودند سه مراقبه اول در دایره امکان است و در اول ولایت صغری و بعد قنای
 قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دایره اولی از دلالت کبری پیش از قنای نفس مراقبه اقریت است
 و بعد قنای نفس در دایره ولایت کبری و علیا مراقبه محبت است که نفس مطمئه راضی و مرضی و محب و محبوب
 گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بخت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم
 و بصیرت است این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشایخ است و رسول کریم صلی الله علیه و سلم
 در حدیث جبرئیل علیه السلام بیان اشاره فرموده در جواب **هَذَا أَحْسَنُ قَالَ أَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَأَنَّكَ**
تَرَاهُ فان لم تکن تراه فانه يراك کافی است یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را نسبت
 خجلی باشد ملاحظه **هَذَا يَرَاكَ** کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است
 او از محبت من است از عبادت تسلند و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم بکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیا
 عشق را علی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی هم گونه هجوع عشق کرده و حب
 را بر عشق ترجیح داده و بعضی بخیب تیرگی گفته اند **أَلْفَتْ وَمُودَتْ وَ مَحَبَّتْ وَ عَشَقَتْ** و شفقت تعریف حب و عشق
 و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی
 هم فرستاده شد اگر پسند آید منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحيم

از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ**

تو را دوست داری

فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ اِمَامِ مُحَمَّدِي السَّيِّدِ نَبِيِّ نُوْشْتِهْ كَرِ حُبِ الْمُؤْمِنِيْنَ لِلَّهِ اتِّبَاعُهُمْ اَمْرٌ وَاتِّبَاعُهُمْ
طَاعَتُهُ وَاتِّبَاعُهُمْ مَرْضَاتُهُ وَحُبُّ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِيْنَ ثَنَائُهُ عَلَيْهِمْ وَثَوَابُهُ لَهُمْ وَوَرَقِيقَتِ اِيْنِ تَعْرِيفِ
مَحَبَّتِ نِيْسْتِ بَلْكَهْ مُتَقَضَايِ مَحَبَّتِ سِتْ وَوَرَقِيسِرِ بِيْضَاوِيْ كُفْتِهْ اِنْ اَلْحُبَّةَ مِيْلُ اَنْفُسِ اِلَى الشَّيْءِ بِكَمَالِ
اَدْرَاكَ فِيْهِ بِحَيْثُ يَحْمَلُهُ عَلَى مَا يَقْتَرِبُ بِهِ اِلَيْهِ وَوَرَقِيقَتِ اِيْنِ تَعْرِيفِ مَحَبَّتِ صِفَاتِيْ سِتْ
تَعْرِيفِ مَحَبَّتِ ذَاتِيْ نِيْسْتِ دُزْدُوْقِ حَرْبِ عِبَارَتِ سِتْ اَزْ اِسْتِفْغَالِ قَلْبِ مَحْبُوبِ بِقَبْحِيْ كَرِ بَاَزُوْدَاوَا
اَزْ تَوْجِهِ بَسُوِيْ غَيْرِ اَوْ چَا رَهْ نَبَا شَدُوْرَا اَزْ تَوْجِهِ دَوَامِ بَسُوِيْ اَوْ دُوْهُوَ اَمْعَى مِنْ قَوْلِهِمُ الْعَشْقُ نَارُ حَيْرَتِ مَا سَوَى
اَلْمَحْبُوْبِ يَعْنِيْ يَقْطَعُ عَنْ قَلْبِهِ التَّوْبَةَ اِلَى غَيْرِ اَلْمَحْبُوْبِ فَيَجْعَلُهُ اَنْسِيَا اَنْسِيَا كَاَنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْوَجْهِ
غَيْرِ مَحْبُوْبِهِ حَتَّى يَسْقُطَ عَنْ نَظَرِ بَصِيْرَتِهِ نَفْسُهُ كَمَا (اِيْسِيْ) غَيْرُهُ اِيْنِ تَعْرِيفِ مَحَبَّتِ بِنْدَهْ سِتْ
وَحَقِّ تَعَالَى اَزْ قَلْبِ اَسْتِفْغَالِ قَلْبِ شَمْرَهْ سِتْ اِپْسِ مَحَبَّتِ حَقِّ تَعَالَى عِبَارَتِ سِتْ اَزْ اَنْسِ سَا فِجْ كَرِ مُتَقَضَى
بَا شَدَّ جَذْبِ بِنْدَهْ رَا بِجَنَابِ خُودِ وَتَكْدَارُ كَرِ مَتَوْجِهِ بَسُوِيْ غَيْرِ اَوْ شُوْدِ اِپْسِ مَحَبَّتِ بِنْدَهْ فِرْعِ مَحَبَّتِ خُدَا سِتْ وَلِهَذَا
حَقِّ تَعَالَى مِيْ فَرَا يَدِ اَلْحَبْشَمِ وَيَجْبُوْنَهُ مَحَبَّتِ خُودِ اَبَرِ مَحَبَّتِ بِنْدَهْ مُقَدَّمِ كَرْدَهْ وَلَقَطِ عَشْقِ دُرْ كَلَامِ خُدَا نِيَا مَرْدَهْ
سِتْ وَدُرْ كَلَامِ رَسُوْلِ اَللَّهِ صَلَّيْ اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَرْدَهْ دُرْ كَلَامِ اَللَّهِ - وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَسَدُ حُبًّا لِلَّهِ اَمْرَهْ
وَاسَدُ حُبًّا لِلَّهِ عِبَارَتِ سِتْ اَزْ اَفْرَاطِ مَحَبَّتِ وَعَشْقِ هِمُ دُرْغَتِ اَفْرَاطِ حُبِ رَا مِيْ كُوْنِيْدَ كَذَا فِي الْقَامُوسِ
بَا اِيْنِ اَعْتِبَارِ مِيْتُوَانِ كُفْتِ كَرِ ذِكْرِ عَشْقِ دُرْ قُرْآنِ اَمْرَهْ سِتْ لِيَكُنْ دُرْ عَمِّ نَفِيْرُ اَكْرُوْرُ فِرْطِ مَحَبَّتِ مَحَبَّتِ بَرِ عَقْلِ غَالِبِ
اَيِدِ وَعَقْلِ وَحُواسِ رَا بِيْكَارِ سَا زَدَانِ فِرْطِ مَحَبَّتِ رَا عَشْقِ كُوْنِيْدَهْ مُطْلَقِ فِرْطِ مَحَبَّتِ رَا اِپْسِ سَكْرُوْسْتِيْ دُرْ عَشْقِ اَلَا سِتْ
وَ اِيْنِ اَزْ تَنَگِيْ حُصْلَهْ سِتْ وَاَكْرُوْحُصْلَهْ وَسَبِيْعِ وَاسْتَعْدَادِ شَخْصِ عَالِيْ بَا شَدَّ هِرْ قَدَرِ كَرِ مَحَبَّتِ زِيَادَهْ تَرَا فِرْطِ كَنْدِ عَقْلِ بِيْكَارِ
خُودِ بَا شَدَّ وَحُواسِ بِيْكَارِ نَشُوْدِ وَلِهَذَا بَرِ حَقِّ سِيْمَانِهْ تَعَالَى اَجْمَعِ صَادِقِ مِيْ اَيِدِ وَدُوْدَا اَسْمَا اَلْهِيْ سِتْ كَرِ مَعْنِيْ مَحَبَّتِ
وَعَا شَقِّ كُفْتِنِ بَرُوِيْ تَعَالَى صَادِقِ مِيْ اَيِدِ چَرَا كَرِ مَحَالِ سِتْ كَرِ مَحَبَّتِ دِيْگَرِ صِفَاتِ اَلِیْ رَا بِيْكَارِ سَا زُوْدَا بَعْنِيْ
مَشَانِ عَنْ مَشَانِ وَنِيْرَانِيَا وَاصْحَابِ كَرَامِ وَ اَمْرَهْ اَهْلِ سُنَّتِ وَبَعْضِيْ اَزْ اَوَلِيَا اَمْسِتْ كَرِ حُصْلَهْ اَنهَادِ وَسَبِيْعِ وَاسْتَعْدَادِ
مَشَانِ بَسِ عَالِيْ سِتْ مَحَبَّتِ اَنهَادِ اَكْرُوْچِهْ اَشَدُّ دُوْخِيْ سِتْ لِيَكُنْ عَقْلِ وَحُواسِ اَنهَادِ اَبَرِ اَجْمَعِ نِيْسَارِ دُوْ سَكْرَا مَنِيْگِرِ
مَشَانِ مِيْ گِرْدُوْ مَنْصُورِ چَا رَهْ اَزْ تَنَگِيْ حُصْلَهْ نِيْجُوْدِ گُشْتِ دَا نَا مِيْ كُفْتِ دُسرُوْرِ عَالَمِ صَلَّيْ اَللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيْرِ
سَبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقِّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عِبَدْنَاكَ حَقِّ عِبَادَتِكَ لَبَّ نَكْشُوْدِ وَلِهَذَا اَنْبِيَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

اَبَرِ مَحَبَّتِ

نجلیس الله و بنی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیا الله مدح و ستایش
 عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلیٰ از حب میگویند بچاست که عشق عبارت از فرط محبت است و فرط محبت الی
 از نفس محبت اولیٰ و اعلیٰ است و لهذا حضرت مولوی رومی فرماید **تثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود
 عشق امیر المؤمنین حیدر بود و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چند ان تعریف و مدح آن نموده و گونه
 بهجاء مقوله او مفهومی میگردد در آن مقام نظر او بر سکرست که از لوازم عشق است از تنگی و صله خبر میدهد و فرط محبت
 خدا سرمد مدح و محمود است لیکن اگر با حق باشد از عشق بهتر باشد **مشققا** در راه خدا جمله ادب باید بود و
 تا جان باقیست در طلب باید بود و دریا اگر بکاست ریزند کم باید کرد و خشک لب باید بود و مقتضای فرط
 محبت آنست که امثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بقوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر
 روایت کرده که حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند
 شما را در دوزخ برید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و در فتن در دوزخ قبول نکنند آن زمان حق تعالی
 مومنان کامل را بفرماید که بان شما در دوزخ خود را بنید ازید آنها بجز حکم خود را در دوزخ اندازد و دوزخ بر آنها بر
 و سلام باشد و منادی آواز کند **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ حُبًّا** و کافران با کراه در دوزخ انداخته شوند لیکن
 اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که رابعه بصریه در دوزخ
 آب و دهنی آتش گرفته میرفت پرسیدنش که کجا میروی گفت میخواهم که در دوزخ از این آب سرد کنم و بهشت را
 از این آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصانه عبادت کنند و جناب
 انبیا علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند را بعد بیچاره از آن بوسه نشیده بود و با آن همه هرگاه که رسول صلی الله
 علیه و سلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشتی نمود میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت دو عدد میرسیدی سوال
 می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید که **يَتَذَكَّرُ فِي حَقِّهِمْ عَنِ الْمَصَالِحِ يُدْعُونَ لَهُمْ حَقًّا وَلِكُلِّ عَمَلٍ**
وَقَمَارًا ذَنَابُهُمْ يَنْفَقُونَ پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران مست
 باشد و برای امثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود
 چندان دشواریست و شخصی هوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن
 بنا بر امثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کار است بقول **يَتَذَكَّرُ فِي حَقِّهِمْ عَنِ الْمَصَالِحِ** که توستم که سکر

وهر دے پیاری یہ ہیں سے ہو ہر کار سے و ہر مردی ہشخاف نام چیری ست کہ خلاف دل ست و قولہ شفا
 قد شغفها حباً ضمیر مفعول شغف راجع ست بسوی یوسف و جاتیمز ست از تشبہ یعنی قد شغف حب
 یوسف زینجا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زینجا را دریدہ اندرون قلب او متمکن شدہ مثل طاب زید علما
 یعنی طاب علم زید لیکن درین ایہام نسبت و تمیز مبانیست پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست و آنچه کسی
 تعلق خاطر را پنج نام نہادہ باشد اصطلاح ست و لا مشائرت فی الاصطلاح و در تحقیق محبت را مراتب بسیار
 نسخہ در پنج نیست۔

سکون الیہ

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر زید بن ابیہاشم

الحمد لله رب العالمین و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین در باب طعن زید بن ابیہاشم
 و جماعت اسے قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ و رفقا کبر از ان منع کردہ و امام احمد بن حنبل
 و اکثر تحقیقین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ و ملا سعد الدین نقض از انی ہم در سرع عقائد نفسی بہین قول فتہ
 و جماعتی درین مادہ نظر بر اول فریقین سکوت نمودہ اند و در لعن البتہ اضاعت وقت و اشتغال ست بے فائدہ
 و جبہ قول حضرت امام اعظم است کہ امام احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ
 وسلم را شنیدم کہ میگفت اللهم العن فلانا و فی روایۃ عنہ اللهم العن اباسفیان اللهم العن الحارث
 ابن ہشام اللهم العن سہیل بن عمر و اللهم العن صفوان بن امیہ فقلت لیس لک من الکرہ
 لکنی اوتیو اب علیہم او یعلیہم و قال نعم ظالمون قال بخاری فقیب علیہم کلام و اروی البخاری
 عن ابی ہریرۃ رضی وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن
 گفتن و بد دعا کردن نمیرسد اختیار خدا راست اگر خدا خواهد آنہا اسلام آرند و توبہ شان قبول کند و اگر نخواہد بر کفر
 مصر دارد و آنہا لعن اب کند بحت آنکہ آنہا ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل و ذکوان اہل بیہوشی
 چون از ان سرور غدر کردند و متدربین عمر و انصاری و غیرہ ہفتاد کس را از قرار صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین
 قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم دالم بود و او بر آنہا لعن میکرد و از انان این آیتہ نازل گشتہ
 و از لعن ممنوع شد و مردی ست کہ جبریل علیہ السلام ترول فرمود و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان الله
 ما بعثک لنا و انا و اہلبا انا بعثک رجا لیس لك من الامر شیء الا یہ یعنی ترا حق تعالیٰ برای لعن

و سب نفر ستاده است برای رحمت فرستاده است و در پنج البلاغت که اصح کتب روانفست مرویست که چون امیرالمومنین از صاحب خود شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود ای اگر ان تکلونوا سببا بین یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان باشید و چه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابویعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر مردم گمان می برند که ما مردم نیرید را دوست میداریم احمد رن گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را دوستی نیرید چگونه روا باشد و چه لعنت نموده شود بر کسیکه خدا بر وی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا بریزید لعنت کرده است احمد گفت هَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا اللَّهَ أَنْ تَقْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطَّعُوا أَرْحَامَكُمْ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَاصْنَهُمْ وَأَعْنِي أَبْصَارَهُمْ یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند من کند آنها را خدا و اگر کند گوشه های شان را از شنیدن حق و چشمهای ایشان را از دیدن حق امام بقوی گفته که مسبب بن شریک و فرارنجوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یا بید و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید و گفته اند که این آیه در نبی یا شتم نبی امید نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قرارة امیرالمومنین علی رزمویه این تاویل است که بنحاندان تو لیتهم بضمتهم تا و او و کسر لام علی المنفصل یعنی ان تولیتهم یا ایها الناس و لایة جایرة فخرتم معهم فی الفتنة و عادیتموهم اُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَاصْنَهُمْ وَأَعْنِي أَبْصَارَهُمْ یعنی ای مردم و قتی که بر شما بادشاهان ظالم باشند قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید و مدد گاری آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و گوید که خدا آنها را از حق دلیل دیگر آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَیُعَذِّبُ اللَّهُ النَّاسَ فِی الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ وَهُوَ عَظِیْمُ الْعَذَابِ ظاهر آنست که مراد از این خدا این را و لیا خداست بخلاف مضاف یعنی یؤذون اولیا الله و رسول و درین صورت عطف رسول از قبیل عطف خاصست بر عام برای زیادت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مویه این تاویل است حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادى لی ولیا فقد اعدى الی بالحقار یعنی هر که با ولی خداست و پس با خدا برای جنگ برآمد پس ایها امام حسین علیه السلام که سرخشمه اولیا الله است این را خداست و نیز این را رسول الله صلی الله علیه و سلم ظاهرست رسول فسرمود

صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی وبنی ما اربها و یوذنی ما اذاها استفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه
 خوش میکند و ناخوش میکند مرا و ناخوش میکند از آنچه ناخوش میکند او را و اخراج احمد و ابن ماجه و الحاکم ان النبیه
 صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبني ومن ابغضها فقد ابغضني
 وروی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیرهم عن یعلی بن مہر عن حسین بن مہر عن انا من جابر
 احب الله من احب حسینا و بنوی و غیره از انس بن عمارت روایت کردند ان ابی هذا یعنی الحسین
 یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصه این همه عمارت
 و حالات دارند بر آنکه اید احسین علیه السلام اید از آن سرورست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس مروی است
 که این آیه در حق عائشه غنازل شده و قتیکه منافقان بروی تخت کردند در قضیه افک ازین هم معلوم میشود
 که هر که از و ج و اهل بیت پیغمبر را اید کرده اید از پیغمبر کرده و اید از خدا کرده و مستحق بعن شده و همچنین است حکم کسیکه
 اصحاب پیغمبر را سب میکنند که رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الله الله فی اصحابی لا تقولن و هم غرضنا
 من بعدک فمن اجهلهم فلیجبه اجهلهم و من ابغضهم فلیبغضهم ابغضهم و من اذاهم فقد اذانی
 و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیهو شک ان یأخذ رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل
 و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شد
 سلاطین نبی امیه بر سر او آنحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 انا اعطیناک انکوتر و انا انزلنا فی لیلک القدر لکیلک القدر خیر من آتین شہر بباک
 بای نبی امیه نازل شده قاسم صدای گفته چون شمار کردیم سلطنت نبی امیه هزار ماه بودند کم و نه زیاد یعنی
 از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال شده ازین حدیث هم
 معلوم میشود که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را اید رسید دلیل دیگر آنکه قوله تعالی
 انکم ترالی الذین بک لول نعمته الله کفرا و اخلوا قلوبکم دار البوار و جهنم یصلون غا و یس القرآن
 ابن مرویه از ابن عباس روایت کرده که از عمر بن الخطاب رض ازین آیت پرسیدم که انا کیستند فسر نمودند
 هم الا فحان من قرین بنوا المصنوع و بنو امیه اما بنو مخیرة فکفتموه یوم بدر و اما بنو امیه
 فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز بدر متاع

شدن حق تعالی شمار از شر آنها کفایت کرد و بنوا می چندی در دنیا فرصت داده شده اند و همچنین امام بنوی توکلا
 عمر بن روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه بچند طرق از امیر المومنین علی روایت
 کرده دلیل دیگر قوله تعالی وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ
 إِنَّمَا اسْتَكْبَفُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَيْفَ كَانَ اللَّهُ قَابِضًا ذَوِي يَدَيْنِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا ذَوِي فَضْلٍ
 حَقُّ فَوَهِمُوا آمَنَّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُ بِنُفُوذِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
 هُمُ الْكَافِرُ سَقُونَ یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که ایمان آورده اند یعنی از صحابه اعمال
 صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد
 موسی یوشع بن نون و کالب و خزیل علیه السلام را خلیفه ساختیم تا دین موسی را نمایند گردند و عالم را با صلاح
 آورند و همچنین محمد صلی الله علیه و سلم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت و بهیم
 خلفا را بر ترویج دین شان که خدا از ان رضی شده و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت
 کنند ما را و شر یک سازند با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و
 ابوبکر علیه السلام گفته که رسول صلی الله علیه و سلم بعد بیست و ده سال در که باصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر
 پست را مامور شد بهجرت سوی مدینه و قال باکفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچه
 بعضی مردان میگفتند که هیچ روز بر نمی آید که مامون باشیم و سلاح نیم از زمان این آیه نازل شد و این ابی حاتم
 از برابرن عازب روایت کرده که این آیه نازل شد و فیکه ما در خوف شدیم و در پس حق تعالی وعده خود را
 انجام داد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فرامی شد چنانچه حق تعالی موسی را بتایید دین او وعده کرده بود
 و در حیات او انجام داد و وعده نشد حیث قال اِنَّا كَاتِبُونَكَ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيمُونَ فِي الْاَرْضِ موسی
 علیه السلام در تیه و قات یافت بعد یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و بلاد شام در نبی اسرائیل قسمت
 گرد و همچنین وعده خدا بتایید دین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت خلفا را شدین منجر گشت ابو بکر صدیق
 با نبی خیف و مردان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند و مسیله کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره
 در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این امر بطرق متعدده از علی بن ابی طالب و سید مرتضی و سید ابی
 قول علی رضی الله عنه ان هذا الامم لم یکن نصره ولا جد لا یکتفون ولا بقله هو دینه الذی

اظهره وجنده الذي اعتره وايداه حتى بلغ ما بلغ وطلمع من حيث ما طلمع ونحن على موعود
 من الله حيث قال الله وعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ الْآيَةَ فَاللَّهُ مَبْخِرٌ وَعْدُهُ وَنَاصِرٌ جُنْدُهُ
 الى اخره قال رضي الله عنه پس درين آيه دليل ست بر صحت نبوت كه اخبار ست بغيب بقميكم بوقع آمده پس
 معجزه است و دليل ست بر صحت خلافت خلفاء اربعه اگر اين آيت را و نباشد خلف در وعده الهی لازم آيد و ان
 محال ست چراكه موعود و موعود لهم يعني صحابه سوار زمانه خلفاء اربعه جمع نشده اند و دليل ست بر صحت مذهب اهل سنت
 و جماعت و بودن دين شان مرضي خدا و بر بطلان مذهب روافض كه آنها ميگويند كه همه پيشه خائف مانده اند و تقية
 ميكنند و تا امر فرمدي موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه ميگويند كه بعد ظهور مهدي اين وعده منجز خواهد شد
 كلمه متكلم در اين قول ميكنند سفينه مولى رسول صلى الله عليه وسلم از ان سرور روايت كرده فرمود كه خلافت بعد من
 سى سال باشد پس سلطنت باشد سفينه گفت بشمار خلافت ابو بكر دوسال و خلافت عمر دوسال و خلافت عثمان
 دوازده سال و خلافت على شش سال يعني بايام خلافت حسن بن على سفينه اعتبار كسور نكرده و خلافت ابى بكر
 دوسال و سه ماه و خلافت عمر سه سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و على پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
 مجموع سى سال شد و تير اين آيت دليل ست بر كفر نيزيد و امثال او و اتباع او حيث قال وَهَمَّ كَفَرٌ بَعْدَ ذَلِكَ
 فَأَوْكَيْتُ لَهُمُ الْفِكَاسَ فَقُوتُ اَمَامِ بَعْوَى كَفْتُهُ كِه اهل تفسير ميگويند كه اول كسيكه كفران اين نعمت كرده
 قاتلان عثمان بودند و فقير ميگويد كه اين آيه اشاره است از نيزيد و اتباع او كه قتل كرد حسين عليه السلام را و
 همراهيان او را از اهل بيت نبوت و ايمان كرد و بلى حرمت كرد تا موس آن سرور را و لشكر بر دين فرستاد و غارت
 كرد و مسجد رسول صلى الله عليه وسلم را كه روضه ايت از رياض جنت خراب كرده و در واقعه حرة چنبره كرده كه زبان
 از بيان آن كوتاهي ميكنند و منجنيق بر بيت الشهد و عبيد الله بن زبير را كه نواسه ابو بكر و پسر ابن عمه انحضرت بود
 كشت ترنمي از حسان روايت كرده كه حجاج كمي از غلامان يزيدي بود كساني را كه در حبش كشته يعني از صحابه و تابعين
 يكسلكه و بست هزار كس در شمار آورده و مسلم روايت كرده كه وقتي كه حجاج عبيد الله بن زبير را كشت اسانبت ابى بكر
 گفت كه رسول فرمود صلى الله عليه وسلم ان في ثقيف كذا ابا و مبيد افا الكذاب فراينا و اما المبيد
 فلا اخالك الا اياه قال عبد الله بن عبيد الكذاب هو المختار بن ابى عبيد و المبيد هو الحجاج بن يوسف يعني
 بلك كشته مسلمانان مرويت كه يزيدي روزي كه حسين عليه السلام را كشت تبها خواند و فخر كرد مضمون آن بيت يا ابا

نقل شده از
 اهل سنت و جماعت
 و بطلان مذهب روافض

که امروز از آل محمد صلی الله علیه و سلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت است و دست من
جذب ان لم انتقم من نبی احمد ما کان قد فعل به و خمر احوال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذنا
علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سب میگردم و انیان هزار ماه درین گمراهی فرصت
یافتند بعد از آن حق تعالی از آنها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از آنها باقی
نماند و نیست که مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می برند انجمه زیر صومعه را پس فردا آمدند بران
صومعه مرقوم بود به از جواته قلعت حیتا به شفاعت جده یوم الحساب به از آن راهب پرسیدند که این بیت که
نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نمیدانم که کدام کس نوشته است - غرض که کفر بریزد از روایات معتبره ثبات
میشود پس او مستحق لعن است اگر چه درین گفتن فائده نیست لیکن بحسب فی الله و البغض فی الله مقتضی
آنست والله اعلم -

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانستند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید از غنیمت
باید شمرد - و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد و محمورست درین زمانه اگر کسی یک
توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار رنگا نباید گرفت مشغول بخدا باید
بهین مشغولی انشاء الله تعالی براه راست می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نامرغوبه و
محموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر اناس استقامت
باید فرموده الاستقامه فوق الکلامه است و دنیا نقش بر حباب است **فرمود** در ولی نعمت این آن که پروازد
بجای جان تو باشی بجان که پروازد به الله ستم اینا کنیم و کثر اشاکم و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته و الحمد لله
و الصلوة علی رسول محمد و آله اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا و یا ایها هم کمال متابعت سید المرسلین و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلااب المسلمین و ابرام المسلمات و من علینا بعثة سید الانبیاء

و افضل الرسل و الایمان بمن هو الایة الکبری المبعثرة من هو النعمة العظمی المغتنم و صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه
 و اتباعه جمیعین و الشکر علی ما هدانی للاسلام و احیانی علیه و وفقنی لاقتباس انوار علماء الصالحین اولیاء الکاملین
 خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجدد لالاف الثانی و السید السید محی الدین عبدالقادر الجیلانی غوث الثقلین
 و السید الفاضل الکامل حسین الدین حسن النجری رضی الله عنه و عن اسلامهم و اخلافهم جمیعین و ارجو من فضلتک
 ان یکنی علی اتباعهم و محبتهم و لمحقنی بهم فی دار القرار و ما ذلک علی الله بجزیر و بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد
 شاکر الله تعالی خفی مجددی پانی نبی منوید که عمر این عاصی بهشتا دسال رسیده و یقین که عبارت از مرگ
 بر سر آمده فرصتی نگذاشته کلمه چندی بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت بعضی ازان برای ذرات
 فقیر مفید و ضرورت و برخی ازان برای دوستان و فرزندان ضرور مفیدست اگر نوع اول را رعایت خواهند
 روح فقیر از آنها خوشنود خواهد شد حق تعالی جزای خیر خواهد داد و اگر نه در عاقبت دامنگیر خواهند شد و اگر نوع ثانی
 را رعایت خواهند کرد ثمره آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید و اگر نه نتیجه بد خواهند دید نوع اول آنست که در تخمین
 و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند و دو چادر زرانی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده
 بودند در آن تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت است ضرور نیست و نماز چهار رکعت کثیر و امام صالح مثل حافظ
 محمد علی و یا حکیم سکسوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی
 مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسی سیچ نگند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیاده از سه روز ناتم
 کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از گریه و زاری زلمان را منع بلین نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین خیر بنا
 راضی نبود و با اختیار خود کردن نداده و از کلمه و ورد و ختم قرآن و استغفار و از مال طلال صدقه بفقیر باخا ادا
 فرماید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده المیت فی القبر کالغریق الملتفوض ینتظر د عسوة
 ما تلحقه عن اب او اخ او صديق و بعد مردن من درهای دیون من کوشش بلین نمایند فقیر
 در حیات خود نصف موضع ننگه و الماک قصیه که در ملک خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده حکیم
 و دو سهام بصفوة الله و یک سهام بفلان و یک سهام بفرزندان فلان و فرقة مبلغ ثمن
 بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته بود لیکن تا دم زبست خود محصول پنجم حصه با دلا و دهر و دو دختر میدادم و البقی
 را سه حصه کرده یک حصه برای خرج خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن من

لفظ نامه علی ایشان
 غلام حسین الدین بوده
 است در حق
 کتب
 است

هم تا و قیله دین من ادا شود همین قسم تقسیم کرده حصه من بقرض خوانان من میداده باشد و از مبلغ عیدین قرض خوانان را داده مراد و ترافع الذمه سازند تفصیل قرضها که در ذمه منست در بند چشمه اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چشمه های مری من نزد قرض خوانان منست در ادای آن نهادن نمایند و صبیحه شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند علی المؤمنین قَدْ رُفِعَ وَحَلَّ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ رُفِعَ لَا يَكُنْ كَفَّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا دُسُّهَا فَقِيرٌ فِي سَالِ تَامِ دِهْ مِنْ كُنْدَمْ وَ بَنُوشْ رُوشْ نَقْدِ بایشان میدادم ازین تصور نشود و ده بیکه زمین چاه میدانی والد و والده دلیل الله از طرف خود برای مرزا الحسن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بیکه خام زمین چاهی شروع از موضع نگاره برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بولن قبضه نگارده یک من گندم و یک روپیه نقد در ماهه بایشان میدادم درین هم تصور نشود موضع نگاره میراث جد پدری و جد مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شمس دست رضی الله عنه در ادای خدمت ایشان تقصیر نمایند نو عهد بیکه برای پس ماندگان مفیدست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی از پیری میرسند تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد و دود میسر و اندک که بیا رفت و عالم آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میماند حق تعالی می فرماید اِذَا الشَّمَكُ الْاَنْفُكُ نَسَتْ اِلَى قَوْلِهِ عَلِمْتُ نَفْسًا قَا قُلْ كُنْتُ وَاَخْرَجْتُ اَبْلَمِی باشد باین لذت قلیل که آنهم بی رخ گشتی میسر غشود لذات قوی وایمی را بر باد بدهد و بالام ابدی گرفتار شود و نوعی بالله نهال پس جای که مصلحت دینی و مصلحت دنیوی با هم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کیکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود من جعل الهوم هاء واحدا هم اخرته کف الله هم دنیا یعنی هر که مقاصد خود را یک مقصود و آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد گناه باشد که دنیا هم او را دست ندهد چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود و فقیر بچشم خود هزار بار مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثری نمانده فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر خدمت قضا قبل باشدند هر چند آنچه می باید حق این خدمت از ما دانسته خصوصاً ازین فقیر بقرصه که پیشتر عمر در زمانه فاسد تر یا نته از نجات نام و مستغفر ما بحول الله دقوت طمع ازین خدمت نکرده ام و از اکثر انبای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علی

ع
صیغه بیعتی
حضرت شاه محمد باقر صاحب
کتاب قاضی صاحب
بدوقات جناب در خدمت
توجه و آورده اند
ایشان بیکه شمس دست رضی الله عنه
مرزا الحسن این روزگار
خبره برادر حضرت مرزا صاحب
پوده اند و جناب مرزا صاحب
ایشان از تنبای خود ساخته
پوده اند حضرت قاضی
بدوقات
فرموده اند و در خدمت
و کلام شان بسیار
می فرمودند

ذلک از نجبت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین است اما سیرت همین عمل باشد مسلمانان
 بلکه نبودیم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد و از باطن
 کسی دیگران را چه خبر است این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشته شود دنیا هم از دور و گردان
 نمیشود و میدهند و از آن مراد تقوی و پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطر داری ناقص را
 دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت
 و نینداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر نذهب و افاض بسیار شیوع یافته است و شر فاشتر بر
 علون نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر بکسی را نفی یا تسم بر نفس اگر چه حساب
 دولت عالی نسب باشد نباید داد و در قیامت سوا می دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
 هم که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول است اما مال
 خاچه و راحه دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آن سرور شایسته بهم رساند و باطن ظاهر و صفای کلی و کبی علم و اعتقاد و عمل و عبادات و جهادات
 آن کس همان قدر کامل باید دانست و هر کس که در شایسته در چیز از آن قاصر است همان قدر ویران است باید دانست
 و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سید که اولیا نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال شایسته بجهت کمال متابعت
 دلیل است بر فضیلت شان و اگر عمت قاصر همان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند و بر ادای
 واجبات و ترک محرمات و مکروهات و شکیات در عبادات و عادات و معاملات خصوصاً در معاملات
 قناعت کند آنهم بسیار غنیمت است گوشت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
 و عادات از و میسر نشود در رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبرأ لدينه
 وعرضه ومن وقع في الشبهات وقع في الحرام الحدیث فی الصحیحین حق تعالی می فرماید ان اولیایا فالاستقوی
 نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و شکیات است نه از
 کثرت نوافل و اتیان مستحبات اجمع محرمات زائل نفس است از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریاء و سمه
 و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از آن محرمات که با نفاق جوارح تعلق دارد و کتب فقه سبیل اند
 و اگر هست ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرکب محرمات شود پس در آنچه اهل

حقوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم است و رسول و پیران عظام شفیق اند اینجا امید غفرت
و حقوق العباد و بخشش نمی آید آیات و احادیث و ریناب بسیار اند این رقیقه تحمل آن تواند شد حدیث المسلم
من سلم المسلمون من لسانه و یدیه حدیث: من تحب للناس ما تحب لنفسك و تترك لهم ما تترك
لنفسك و اینجا کافیت شعر می باشد و بی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصلح که برای دین و دنیا مفید است آنست که از اتباع خود و فرزندان
فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالا یتطاق در رعایتها بجان گردیده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر گریزان
باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه نصیحت
اگر کنند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم الاطاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود
از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با اخلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا
جای فتناست برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه بر پا نشده مگر و قتی که با هم منازعت و
منی صحت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را با احسان و نیکویی شمر منده و سرنگون باید کرد و بیت
آسایش و دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان تلافی با دشمنان ملاه قال الله تعالی
ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كأنه ولي حميم و ما یلقها الا الذین
صبروا و ما یلقها الا الذین حظ عظیم و ما یأین عنک من الشیطان نزع فاستعذ بالله انه
هو السميع العظیم یعنی دفع بدی کن بخصمتی که نیکوتر است یعنی بدی دشمنان ب نیکویی کردن با آنها از خود
دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند اینچنین مگر کسانیکه
صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصب بزرگ اند و اگر موسسه شیطان تر از دین کار نعل شود و اعدا و نهجوان پناه
جوی بخندند و بیکه خدا سمیع و علیم است این حکم در حق کسی است که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد
با کسی که خالصا الله با وی دشمنی باشد مثل روافض و خارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد
فاسده تو به نکند اگر چه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم
اقرب الی قولہ لکن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم یوم القیمه یفصل بینکم

مستعد گشت بلکه عشرت اول اند بهین توجه بهمت سامی توقع است که آنیة ظهور رسد و بعد از آن احرام صحبت شریف
 بنده هر قدر یک وقت شریف گنجایش کند یک دو کلمه بهمت افزای این فقیر شکسته بال میاید بود و السلام -
 مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب - خدای عزوجل آن قیم طریق احمدیه خصوصاً و طریق صوفیه عموماً
 و آن بتجلی با انواع فضائل و فواصل را در گاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه امام مفتوح گرداناد مکتوب
 گرامی در دو نمود بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد که بعد از آخری اطلاع بر صحت مزاج یافته
 باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد میخواهد که پیش از وقت بعین مقصد خود حاصل نماید **مصرع**
 بزم بر هم خورده بود دست بجا آمده و آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق خطرات و مالک ناصیه
 کمذیب آن می فرماید فقیر زاده با بالتماس و عا در حق خویش مجبزی اند - شاه اهل الله صاحب بعافیت اند از سکن
 فقیر برده کرده میباشد درین مدت چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف
 اند و السلام - مکتوب سوم نیز بنام مرزا صاحب - متع الله المسلمین با فادات قیم طریق الاحمدیه درودی
 ریاض طریق بتوجهات النفس از کتبه آیین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقمه کریمه در دو فرمود
 الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از سکارم اخلاق مرعوانست که بدعای ظم الغیب کرم فرما باشد آنچه در باب
 فضیلت آب عهد النبی خان اشارت رفته بود علی الراح و العین با حال با شرف انوار و ملاکرم ابواب مکاتبات
 مفتوح نیست باینکه ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصود خواهد ماند و السلام و الاکرام فقیر زوگان هر می
 مستعدی و عاست در اوقات اجابت کرم فرما باشد - مکتوب چهارم نیز بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن
 قیم طریق احمدیه را در گاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد - از فقیر ولی الله غنی
 بعد سلام واضح باد که مولوی شاد الله بار قیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد این جانب بسبب بعض
 اسباب که شرح آن بسطی نخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجه دعای سلامت از اوقات ظاهر
 و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد و السلام - برادرم میان اهل الله شفا
 یافته اند الا قلیل از جراحت با قیست امید داری آنست که آن تیر بشود و از جاسه فقیر که فقیر است برده
 کرده هستند ازین سبب نامه علیحه نوشته اند مکتوب پنجم بنوامه محمد امین و تحقیق بجلی از نسبت انحضرت
 و تعبیر وجود موهوب و بیان تعلل انحضرت بنده سی از نهیب فقها و اندر توبه برادرم خواهد محمد امین اگر الله شفا

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریق
از طرق مشهوره مشایخ برتر است گفتیم در آنکه اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقصای
در اتصال من طریق نقشبندی است و در نسبت باطن اقتدای من بطریق جیلانی است زیرا که اصل و در طریق نقشبندی
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق است و در مدبر که هر آدمی با اشارتی با جناب واقع است و آن صورت اجمالیه ذهنیه
حضرت حق است و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از ان اتصال کنند
بحقیقه الحقائق و اصل و در طریق جیلانی تهذیب روح و سرست تا چون مہذب شدند هر وقت که آنرا اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریق چشتیه است
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریق جنبه طریق سهروردیه است اگر چه فقیرا
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار خیر ازین چهار طریق استفاده کرده ام جزئی الله عنا الیها خیر الجزاء
و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتیم که آن نور غالب شده است و ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
و آنرا استوارت یافتیم با عن جبر و آن با اصطلاح ناقصه بخت است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی با علو
و یانت و علم و دیدیم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن اتصال کرده است و الله اعلم **سوال دوم** آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد فقای بشریت وجود موهوب می دهند سوئی اندر درخت آتش دیدم سبز تری شدن آتش
از نار به شہوت و حرص مرد صاحب دل به اینچنین دان و اینچنین انگار یعنی فقای بشریت و وجود موهوب
چیت **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که نبی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهمیاید
غالب ترست و آنکه نفس سبعیه از در آواز ترست و آنکه نفس نطقیه و قوی ترست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهر ای که آن غالب میکشد میرود چون توبه کرد و معتقد است
شرع را و عقل خود را و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را با یستی مانند الالبه اجازت شرع
چه در باب سبیمه و چه در باب شہویه بشریت ادقانی شد در شرع و نفس او شرع باقی ماند و حدیث لایق من
احد که حتی یکون هوا که تبعاً لما یحسنت به اشارت بهین مقام است چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه با و لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را با یستی مانند الالاتصال بی

و قبله مانند توجیه و انچه اب خاطر اولاد الهی منعی فانی شد و حق دایمی گشت بحق و ایجاد و راه پیش می آید یکی راه
 نور القدس و جبرئیت و آن شاهراهی است بذات بخت و دوم راه توحید افعال و صفات و انضمام اشیا و حقیقت
 واحده و طلوع آن از کوه انما خود و انما هر موجودی بعد از آن استقلال آن حقیقت واحده بخمال خود بعد از تمام هر دور
 یایی می آید یا ابتدا و یا تا که هر لطیفه حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را امر است نمیکند و متعاقب آن تفرقه می آید از اند
 و در میان ظاهر و باطن این شخص دست در کار و دل بایار بجوای و نفوس نمکته کار بای مناسب آن میکنند و در
 کیفیت اتصال مشرف می شود و یا بطیفه خیه به معرفت حقیقت واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند
 و این در دیت اشاره بآنست سوال سوم آنکه عمل تو در مسائل فقیهیه بر کدام مذهب است - گفتیم بقدر
 امکان جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود که همه اهل مذاهب
 صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی
 اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی کرده شود و در قوی بحال مستفی کار میکنیم مقلد هر مذهبی که
 باشد و از ارباب مذاهب جواب میگویم خدای تعالی بمرئیه ازین مذاهب مشهوره معرفتی داده است الحمد للهِ
 تعالی مکتوب ششم نیز بخواجہ محمد امین در جواب بعض مسائل - بسم اللہ الرحمن الرحیم - بحسب عز و قدر
 خواجہ محمد امین سلام اللہ تعالی - سوال کرده بودند که لطیفه غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است پس لازم شد
 که انچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند یک لطیفه است اما وجوه و طبقات
 شتی دارد و وجبی دارد متصل بجوارح و وجبی دارد مائل بنفس شهویه و وجبی دارد مائل بنفس سلیبه که منبع آن
 نزول صنوبر است و طبقه ایست از طبقات دل و وجبی دارد پیوسته بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات
 شتی دارد و وجبی دارد متصل بقلب و وجبی دارد متصل بنور القدس و وجبی دارد ملحق بنحی و انچه از میان
 لطائف عزیز شایسته یقوت و استقلال امتیاز دارد و وجبی است از وجوه که بروح نزدیک است و وجبی از وجوه
 روح که بقلب مائل است پس غالب آنست و اللہ اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت ادویه یادداشتی
 که غالب بر انس باشد و محبت اهل اللہ بوجه انس و الفت بیشتر بود و فتح کای این عزیزان نیز چنین باشد و استقرار
 در همین موطن - مکتوب هفتم نیز بخواجہ محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد قدس سره که
 در باب خلعت و حصول این مرتبه عظمی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بواسطت بعض اقوال است نوشته اند

در جهت مغایرت
 صفات سلوک و اصطلاح
 شاه ولی امر قدس سره

۲ ما باین بیان نیز می باشد نشان اللہ تعالی و اگر تمام هر طائفه قدر است آنرا در حق تعالی بنویسند

و از آن فرد و مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خواجہ محمد امین اگر مدد اللہ تعالیٰ بشہودہ - سوال کرده بودند
 کہ حضرت شیخ مجدد قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز در مکتوب نو و دو چہارم از جلد ثالث و غیر آن تیر تصریح کرده اند
 بآنکہ آنحضرت راضی اللہ علیہ وسلم بعد ہزار سال بواسطہ بعض افراد امت مقام خلعت حاصل شد و دعا
 اللہم صل علی محمد کما صلیت علی ابراہیم مستجاب گشت و باشارہ مفہوم میگردد کہ مراد از آن فرد
 ذات حضرت مجدد است و این مقدمہ بظاہر مسودہ اشکالات کثیرہ است از آن جملہ آنکہ توسط فروی از افراد
 امت در حصول مقام خلعت کہ از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاء علیہ
 الصلوٰات و التسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شدہ اند کہ خدام و فلان اگر برای
 مولی و مخدوم لباسی فخر طیار کنند ہیچ فرتی الشانرا لازم نمی آید و فیہ مافیہ و از آن جملہ آنکہ در حدیث صحیح
 وارد شدہ است الا ان الله اتخذ فی خلیلکما اتخذ ابراہیم خلیلا و این حدیث نص صریح
 در اثبات خلعت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبہ الا بعد ہزار سال مخالف حدیث صحیح
 باشد - گفتہ نشود کہ مراد از این خلعت کہ درین حدیث وارد شدہ مطلق محبوبیت است نہ خلعت مصطلحہ
 فلذا اشکال زیر کہ تشبیہ بخلعت ابراہیم ازین تاویل ابا یسکند پس درین مسئلہ انچہ نزد تو متحقق شدہ باشد
 بنویس باین سبب بخاطر رسید کہ ہر چہ در حالت راستہ توفیق تحریر آن باید بنویسد - باید دانست کہ کشف اہل
 راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقۃ الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعض اوقات تفصیل
 و در بعض اوقات شیخ شہی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیہ لاچارند از دانستن اجمال
 و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی کہ قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل مبادی باشد پس ما شک نداریم
 کہ در ہر طایفہ از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون
 روح حضرت خاتم النبیین علیہ الصلوٰات و التسلیمات بسبب علو مبداء تعین ایشان و عموم فیضی کہ برد
 ایشان بر مردمان انفاذ شدہ است و بسبب غلو مقام دورہ نبوی کہ از ہر بہر حضرت ایشان سر بر آورده و لایسا آخری را ناطق
 ان تخصیصا ساغدا بندہ عنوان خیرۃ القدس و شیخ ان در و پوش آن منظر آن و تمثیل و صورت و ہر چہ ازین قبیل
 میتوان گفت شدہ است ہر فیضی جدید کہ در عالم پیدائی شود و توانائی بر روی کار نمی آید خیمہ خیرۃ القدس میشود بسبب اجمال
 بہت نفوس نئی آدم کہ طبقہ بعد طبقہ پیدائی شوند اہل لہا است کہ این امر را اجمالاً ادراک کنند و باین نقطہ تعبیر

تأمین که این کمالات اجمال آنجا حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایقاعی حق آن آنست که گفته شود که مصلحت کلیه الیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و عکس تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و انتشار آن مجربست شخصی باشد از کمال و آن مجربست با آن نور مجید و بمنزله شعاع تجلی اعظم و بشارت به اعراض آن جوهر فخرم گردد و آن ظهور خود دست بحسب طوار و دوار و بطور خود دست بحسب اشخاص و از آن و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم اشکال و درین بیت باجمال و آتش حسن و گرد کار شده چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام و چون این مقدمه تمهید شده مقدمه دیگر تیر باید دانست که حقایق اجمالیه که بر اهل الشفا هر میشود چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه تقطعی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و از اعنوان آن حقایق اجمالیه فائض بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف فائض را در پرده آن نقطه ادا می فرمایند متفرسان از مطالعه کنندگان را لازمست که از خصوصیت این نقطه اغماض نظر کنند و سطح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و موقر فائض سازند پس فیما بین فیه اقامت لفظ خلقت و استجاب دعاى اللهم صل علی محمد و آل محمد صلیت علی ابراهیم و تصویر دایره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورت آن مرکز و دایره تمامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز نگار فن اشاره و اعتبار است اعتراض بمثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت رأیت اسدایر می اعتراض بفقدهایب و اظفار اسد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه و بیان دوایر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح و دوره دیگر شده است که بعضی اعتبارات باجمال فیوض مقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بحیث جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض مقدمه است مثلاً مسائل مجربست و انانیت کبری درین دوره مفصل ترست از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبید که این ورق گنجایش آن ندارد و باجمله شیخ مجدد را باص این دوره اند و بسا معارف مخصوصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما مسخره و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بدوست وی بسیاری از گرامان بادی طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مددوار دارد مکذون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض دست شل اشاره توجیه شهودی اگر چه شیم از رمز

ایا در آن تجاوز کرده و سخن بی پرده ادا فرموده و مثل قول بحقیقت علماء اهل سنت و معارف اجمالی که بتقلید
 انبیا علیهم السلام افتد کرده اند و مخالف بودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علما مستقرست بر بیان خطره
 القدس و تجلی اعظم و آن متعینست در نفس کلیه زبان صورت رای که در مراتب متعین شود ازین تعیین بساطت
 اولی چند مرحله برترست و ایشان هر چه ازین مرتبه خبر میدهند همه راست و درستست و در اینصورت واجبست
 قول بحدوث ماسوی الله و قول باراده که تعلقات متجدده داشته باشد اینست آنچه تردید یک فقیر در شرح معارف
 شیخ مجدد متعین شده و اگر تحقیق داشتند اندر حل این اشکال سردییم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل
 خلعتست آنحضرت صلی الله علیه و سلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود و رضیضان خلعت بر بنی آدم بآن
 معنی که توسط او بعد از سال مردمان حصه از آن خلعت یافتند و در اینجا هیچ خدشه نمی آید زیرا که فضائل اضافیه
 مثل مقداد متبوع عجم شدن توسط خلفا متحقق شده است و همچنین هر عالمی که بسبب جمعی مهندی شوند و اتباع
 حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم درست کنند آن عالم واسطه عموم دعوت و مقتدا بودن آنحضرت مزان توأم
 را خواهد بود و انکار آن مکابره است و الحمد لله تعالی اولاد آخر او ظاهر و باطن و صلی الله علیه و سلم خیر خلقه محمد و آل و صحبه و سلم
 تسلیما کثیرا - مکتوب هشتم تیر نجواجه محمد امین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت - برادر محمد غلام محمد امین
 اگر چه الله شهوده از سر تفصیل انبیا علیهم السلام برادر لیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند باینکه تفاضل
 در حقایق انواع بغیر ملاحظه آثار و بغیر تصور موطنی که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلاً سیاه را بر سفید فضل
 نهادن یا علو را بر حاضرج و انستن بغیر آنکه نسبت این مریض یا به نسبت این حال قیاس کنند معقول
 نیست هر حقیقت و هر ذوات خویش فواره ایست از دریای وجود جو شیده نمی توان گفت که یکی از دیگری باقی است
 وجود بهترست و نمیتوان گفت که این تعیین که وجود خاص شده است از آن تعیین دیگر باعتبار عرض و خصوصیت
 بهترست و نمیتوان گفت که لازم و آثار هر حقیقتی اعتبار اشتباک و اقتران بآن حقیقت بهترست که طبع
 سلیم از تجویز این اطلاقات تماشایی میکند پس معنی تفصیل بغیر تصور موطنی که قبول آثار هر حقیقتی کند و آثار یک
 حقیقت در اینجا انفع و ملایم تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محادرات تفرض آن موطن میکنند
 از قرآن دانسته می شود که ملاحظه کدام موطن کرده اند مثلاً اسپ را بر گاو تفصیل می دهند و سطح نظر آنست که
 گاو و اسپ هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی استعمال از هر یک میکند پس باعتبار ملائمت بودن با آدمی

ع
 مکتوب هجدهم
 ۱۶۴

ملاست دارند و کفایت حاجات اوقامل کردیم فسرر را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان
و محبایان است نفع میدهد و گاه را دیدیم که در حیل انتقال و حشرت جوب که کار درها قین
و تعب است سود میرساند و فسر قدولی اعظم داشتیم از فرقه ثانی پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر
در بعض مقالات این مقدمات را مطلق گذارند عقل سلیم آنرا اجمال نمیکند و تخیل که بعضی افهام ضعیف میشوند
عامة طینانی پیدا کنند و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب شهرت آنها شده است نه افتد و للناس فیما
یبعشقون صد اطلب ولیکن بحث ما در فرقه ایست که از ملحقای الاشیاء و کما هی و عا حال ایشان است
و همچنین تریاک را بر زهر حجام نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد
یا حیوانی کمال صورت است چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقه
مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیوانی که با انسان ملاست دارند و آن یک
مناظر بود اما این اجسام و آن دیگر ملایم استخوان یکی و استقبال دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضوله در بعض احوال بر نسبت بعض اشخاص نفع میباشد از اشیا فاضله
مانند گاو چون محتاج سقی ارض و اشاره آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی مودی محتاج شویم
زهر ملائمت میباشد از تریاک و چون با ستیجا محتاج شویم سنگ ملائمت است از ذهب فضه پس ملائمت در اکثر احوال
و اشرف احوال اکرم افراد از ملائمت و اقل احوال داحس احوال اوضاع افراد در نظری آدمی فرقی پیدا کرد پس مضطر
شده اند باثبات و نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه بر دشمن گشت باید دانست که تفضیل انبیاء اولیا
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقران آثار هر حقیقتی باصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
که اثر پذیرا از آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائمت است در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرام احوال از آثار آن
و دیگر همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افرازی آدمی است و آن آثار تهذیب نفوس است معلوم
مانده از ایشان و در وجوب انقیاد ایشان را در سوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع
بر ایشان و مانند چهار صراطی بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان از محقق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مقایسه
و نیویده و اخرویه از میان ایشان بر انداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا هیچ شبه نیست که انبیاء افضل اند از اولیا
جمع که ولایت بر نبوت فضل نهاده اند اجمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشان داده اند

در شرح تریاک و زهر حجام

در بحث ملائمت و منافرت

تفصیل بخیر از حضرت
ارسطو فی الفنون

در همین بحث قیاس باید کرد و تفصیل بخیر بر حضرت مرتضی رضوان الله علیه که باعتبار ترویج شرع و اقامت
حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه نبی اوم در طاعت شریع و اطفای ناره نفسانیت ایشان در
مخالفات شریع و مانند آن پس کسیکه در اینجا تشکیک کرده است بملایم قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند
آن بمنزله سخن پل نبوده است و السلام - مکتوب نهم نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید
و نزول وحی بواسطه ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از ان حقیقت بغیر وساطت
برادر محمد امین اگر چه الله تعالی بشهوده رسوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فردا آمدن وحی از
کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد و بدانند که چون درازل بیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقه مطلقه متعین
شد کمالات از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضور جسم آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است
بعلموم مشرق از راه نفوس کامله از میان نفوس نبی آدم بر قانون علومی که صورت انسان از انقضا میکند
در افراد خود یا بقضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب کشف یا مقدمات ادله عقلیه و مانند آن و این کمال
یک تعینی و امتیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع و مانع بهر سائیده بعد از ان در عکس تجلی اعظم که در
اجزای رسته ملایم اعلی متعین شده است صورتی دیگر گرفت و پنج علم انجا مهند شدند که تکیه بالار الله و با پایم الله
و تبحر از المعاد و محاسبه کفار و تعین احکام در عبادات و تألیف شریعی و تألیف مدنی و دائره کشاده تر شد
بعد از ان چون حضرت پیاپی صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند آن علوم بهر غیبی که از صلب خفیه اله القدس
برخاسته است و بهم ملایم اعلی همه آنرا تعین نموده و جبرئیل مقدم ایشانست درین تعین و در لطیفه عقلیه حضرت
صلی الله علیه و سلم لباس لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا
بهر دمان رسانیدند و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران
هزار افواج ملائکه ملهم شدند بحیث آن و حفظ الفاظ آن و نبی آدم قرن تا بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقریب
نمودند بخدای عز و اسم و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال که متوسطست در عالم
علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم است
باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و مشتمل بر واسطه ملک کریم و متکلم
بر الله عباد و مکتوب در مصاحف و تجمیع ایشان در ملایم فرشتگان و واجب تعظیم و کثیر البرکات و ملائک

در بیان نفوس
آن

موثر در حاجات نبی ادم که القدران لما قرئ له و متین در ملا را علی و عالم مثال و من بعد الله تعالی مستفیض
 ازین حقیقت متعینه در عالم مثال بجه واسطه و لوان لی فی کل بنیت شعرة و لسانا استوفیت واجب حمده
 و السلام - مکتوب و بهم در تحقیق معنی بعض ابیات - شنوی مولوی روم قدس سره - ابیات اینست
 این بخوان استیاس الرسل اسی عمو و تانیضوا انهم قد کذبوا این قرأت خوان که تخفیف کذب و این بود که خوش
 بیند مجتوب و در گمان افتاد جان انبیاء از اتفاق منکری اشتیاق و جواب الحمد لله صحابہ در آیت - حتی اذا
 استیاس الرسل و غنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت عائشه رضی الله تعالی عنہا کذبوا بشیء ذال منحو اند و کذبوا
 بتحقیف نخواند و تخفیف را سفسه معنی می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آلت تا دقتیکه نا امید شدند
 پیغامبران و گمان کردند پیغامبران که دروغ نسبت کرده شد ایشانرا یعنی جمعی که ایمان آورده بودند و خطره آمداد
 بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیاء منظور ایشان شد و اگر کذبوا تخفیف خوانده شود معنی چنان
 باشد که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این
 گمان مخالف عصمت انبیاست اخبر البخاری عن عروة عن عائشة قالت له وهو یسألها عن
 قول الله عز وجل حتی اذا استیاس الرسل قال قلت الذی بواکم کذبوا قالت عائشة
 کذبوا قلت فقل استیقنوا ان قومهم کذبوا هم فما هو بالظن قالت اجل نعم لقل استیقنوا
 بذلك فقل لها وظنوا انهم قد کذبوا قالت معاذ الله لمر تکن الرسل تظن ذلك برحما
 قلت فما بال هذه الایة قالت هم اتباع الرسل لذین امنوا بهم و صدقهم و طال
 حلیهم السلا و استنسخ عنهم النصر حتی اذا استیاس الرسل فمن کذبهم من قومهم وظنت
 الرسل ان اتباعهم قد کذبوا هم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا تخفیف
 میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید و زلزلنا لولا حتی یقول الرسول و الذین امنوا معاً
 منته نصراً لله و جای دیگر میفرماید و کفر تو ممن قال بلی اولئک لیکذبین قلین و آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراهیم و خطبه گفت تا فرقی خطبه پس شک و ظن اینجا مجاز است
 یعنی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کننده در حقیقت وحی یا مانند
 اضطراب ظن کننده کذب وحی و این مشابهه سائر مشابیهات قرآن است مثل یل یله و مبسوط طکران

که معنی جواد آمده است فی الکشاف عن ابن عباس ووطنوا حیث ضعفوا وطلبوا انهم قد اخلفوا
 ما وعدهم الله من النصر وقال كانوا ابشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین
 امنوا معه منی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یحصل بالبال
 و یعجز فی القلب من شبه الوسوسة وحدث النفس علی ما علیہ البشریة واما الظن
 الذی هو ترجیح احد الجانبین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسول الله
 الذین هم اعرف الناس بربههم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح
 مدلولی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیه می فرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب
 میشود و احوال بنده را می بیند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
 فرد می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو می دهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد
 مکتوب یا زوایا هم مذکر شد از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمه واسعه و بیان
 احتمال کتاب صحیح او بر اهمات مطالب اکثر علوم و دینیة رحمه الله و الصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه و علی
 آله و سلم ما بعد روزی در حدیث لو کان الايمان عند الثریا لئلا رجال اورجل من هو لاء
 یعنی اهل فارس و فی روایتی لئلا رجال من هو لاء بلا شکی مذاکره میگردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه
 درین حکم داخل است که خدای تعالی علم نقد را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بان فقه
 مذهب گردانیدند خصوصا در عصر متأخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم بادشاهان
 خفیانه و قضایا و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری تیر داخل است که خدای تعالی علم حدیث
 را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث انحضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه این مرد و مقلدین با ساد و جمیع متصل
 باقی مانند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث تقای داشت مانند حال اکثر متفقه عصر ما هم الله تعالی طریق القضا
 این سخن اخیر را نپندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و
 ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فایده نداشت و متوجه بیاریان خود شدم
 و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسماعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
 و این سخن نزدیک کسی که قبیح فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد از آن چیزی از تحقیقات

علیه که نشان آن بخاری بوده است و حامل بوی آن غیر بخاری کسی دیگر نبوده و بیان کردم و در آن باب خدا شاکا
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و حاجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بجایست مفیدست اما حافظه ما
 گنجایش حفظ آن ندارد و اگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد و موافق استدعا و ایشان است
 از آن باب بقلم مضبوط کرده شد و الله الموفق والمعين باید دانست که علم حدیث تا صد سال از هجرت
 بدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال بدون شدن گرفت و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم
 میشد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل بوا حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
 پس اول چیزی که پیش از همه بخاری آنرا سرانجام داد تمیز است در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن محدثین
 بر ترویج آمدند و الفضل للمقدم تفصیل این کلام آنکه بعد از دین احادیث چون اسعان نظر کردن دیدند که
 بعضی احادیث مستفیض اند که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است
 و از هر صحابی طریق شجر برآمده است و روز بروز تنزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است مطلقا بعد
 از آن حدیث مشهور که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز این
 عزیز طبقه کتابت تابعین یا کاتبان تابعین طرق متعدد پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنية که در کتب صحیح آنرا
 غیر حضرت عمر رضی الله عنه روای نیست و غیر علقه از حضرت عمر روایت نکرده است و غیر محمد بن ابراهیم از علقه
 روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی بن سعید از طبقه صحابه تابعین است
 از روی جماعات لا تعد و لا تخفی روایت کرده اند بعد از آن حدیثی که بدرجه شهرت از طبقه اولی پیش از زبان
 تدوین نرسیده و آن هر چند قسم میباشد زیرا که یا نیست که طرق متعدد دارد و آنخرج خود که صحابی یا تابعی یا
 از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد و آنچند طرق متعدد دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث
 حسن است و آنچه تعد و طرق ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی
 طرق او همه ثقات متصل بغیر نکرده و شنود و باشد و روایت از علماء معروفین بعد الت وضبط باشد مخصوص
 میشود باسم صحیح و آنچه مرسل ثقات و روایت اهل عالم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعدد متماسک
 دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود **مطلق حسن** تعبیر کرده میشود و نیست اصطلاح ترندی و دومی اول کسی است
 که اسم حسن را منته ساخته و آنچه مشهور باشد لیکن بهم طریق از وی بحد صحت نرسیده و تیر و حسن داخل است

و قلیل مابو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرب و مخصوص گردانید بعضی از آن متفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح
 مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم را بر سر زده است بخاری است و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی
 دیگر نباشد صدق حدیث لئاله رجال من هؤلاء درست بودی زیرا که ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر سیر
 و سایر فنون حدیث موقوف علیه ایمان است لا محاله فکیف که این خصلت منجمد است و در خصال دیگر بعد از این
 باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شده و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینی تصانیف ساخته بودند امام
 و سفیان ثوری در فقه تفسیر کرده بودند و ابن جریر در تفسیر ابوالعبید و در غریب قرآن و محمد بن اسحق و موسی بن
 عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسانی در بدا الخلق قصص انبیاء و یحیی بن یحیی و غیره در سیر
 احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در روایاد اب و طب و شمل و اصول حدیث و اصول فقه و در
 مبدءین مثل جمیع بخاری این همه علوم مدونه را تا مل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود پس قدری از علوم
 که با حدیث صحیح که بر سر طر بخاری است بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد و تا بدست مسلمانان و امامت
 این علوم حتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت تا وقتیکه کسی جزئیات
 و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیح ثابت شده از غیر آن میسر نشود و اندک چنانکه اگر کسی گوید که
 فلانی قواعد طبییه را که در قانون مذکور است انتقاد نموده است و آنچه با دل صحیح ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
 بطریق بداهت دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات قانون را مستخرج ساخته است و بمنزله آنی که خدا تعالی بر پیغمبر
 هر گاه را رسیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابوطیب را انتقاد نموده است بالبداهت دانسته شود که
 عروض و عربیت و طرق انشا و شعر نیک و زبیده و اول مسائل آنها امتحان نموده و آنچه کتاب الشیاء حدیث
 صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی بذلک فضیله و فقهاً اگر انصاف را کار فرایم
 هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است
 یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارت حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
 سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرماییم دانسته شود که امامت این علوم را از احادیث صحیح بر آوردن انتقاد
 نمودن کاری عظیم است و در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذہن و حفظ طرق حدیث و انحصار آن علوم
 تا آنکه امام احمد با آن همه تجویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و حدیث

ف
احادیث معتبره از نجاشی
در تفسیر کلام است

عاجزیم زیرا که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظری آید باز زیاده کرده است بخاری و هر یک ازین فنون فوائد جلیله از
موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استخراج احادیث در مسائل متعلقه بآن تعلیم
کرده است و طرق استدلال بشارت مخصوص خود اختراع نموده است آری در استدلال بخاری چند نوع است که تحقیق
تقریباً آنرا قبول نمیکند مانند استدلال بهر کی از دو محل نقطه برای مسلم و لئذا فیما یعشقون مذاهب و یکس نیست
از علما که محل اعتراض در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سو ترتیب و تقریر بود در میان می آید و سببش
آنست که پیش از وی فن تبویب چندان مهند نشده بود اهل علم اسطخ نظر مطالب علمیه و یا شده تراجم و ترتیب
شیشه صاف از نباشد گوسفال در دباش باز در و آشام را با این تکلف ایجا کار - مکتوب دوازدهم در بیان
دلیلی واضح برای فرقه ناجیه محمد و اسلام علی الفضل انبیاء ما بعد از وی عزیزی فاضلی ذکر کرد که هندوی توفیق
اسلام یافت و در پی تعلیم شریع اسلام افتاد و در نیولان شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدده دارد و صاحب
ترین طریقه مایه شیعه امامیه است که ملائیشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری بنی افسیه
زینهار تراستعصبان نواصب مگر نه سازند بیا تا من شریع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد از آن با این عزیز
فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است زینهار این مکران ترا
مگر نه سازند بیا تا مذہب امام ابوحنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال در ماندند دانست که کدام را اختیار کند تا چند
در ستازع بود هر یکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت در مسجد جامع برود و بر ملا و قتیکه اوف ناس مخفی شوند
تقریرند بهین پیش ایشان بکن بدین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک را از اظهار عقیده خود در میان ایشان حاضر
و هر اسان است پس سو او اعظم تابع شو باین تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه گشت و مقارن این حکایت
خواجہ محمد امین با سوالی بنحاطر رسید که وجه ترجیحی که این فاضل بران اعتقاد نمود امری خطابی بلکه شعری است اعتماد
قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد اوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسا بدعات شائعه
که عموم ناس بدعت بودن از انیمد و دستشان آنها افتادند و همچنین است کلام در میان مذاهب حق و باطل
کمالا بخنی بعد از آن بنحاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسأله حجتی قاطعه بوده باشد که دران حجت
شکوک و شبهات را گنجایش نبود و هر که آنرا دریافت بحقیقت امر متمدی شد و اگر نفس و شیطان از ان باز داشت
بالک شده باشد بعد ثبوت حجت بوحی که معذور نباشد بعد از ان و تعیین آن حجت قاطعه بنحاطر ایشان قلعی پیدا شد

از فقیر عفی عنه طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسکه در سائر مسائل که موقوف علیه شریع باشند لطف الهی مقتضی آن
 شده است که از علوم حاصله مخزن فی الصدور و در حجت قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
 علوم مخزنه میسر نمی آید و در بعض افراد هوای نفوس یا الفت بر رسوم منع اتباع حجت قاطعه میگرد و در هر چند تصدیق
 بآن حاصل باشد پس بجهت تصدیق جازم بحقیقت شریعت غرور کردن نهادن با حکام قرآن و چنگ زدن بقرآن رحمت
 مهداة علیه و علی آلہ و اصحابه افضل الصلوات اول چیزی که عقل آنرا بر خودش واجب میگردد آنست که تتبع
 اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام الهی باید کرد پس در آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا که کلام نادر
 شخصی است که تصدیق کرده است تکلیف الله تعالی عباد خود را با حکام و قصد خروج از عمده تکلیف مصمم ساخته چنانکه
 ذکر کردیم و چیزی که ما آنرا بگوش خود از خبر صادق شنیده باشیم و در خارج بحشم خود ندیده باشیم طریق علم آن خبر ترجیح
 روایات ثقات نمیتواند بود و شایانیا بر خود لازم میگردد که اخبار اهل ملل از امر خود دو قسم است باشند نقل نقطه
 صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار نقلی
 را درین اقسام - دوم نقل بالسنه و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب
 ملت است و ما خود از وی است و اتفاق اکثری که مخالف در آن مسکه شاذ و نادر و مذکوب و غیر معتبر باشد و معتبر در
 حل و عقد جمعی هستند که قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بوسع و اجتهاد و پیشوای جماعه از مترسین بجهت
 جمعی که آنرا گوش و حفظ و فهم و تدوین شریع و تحمید آن از ایشان دیده نشد و مترسین آن ملت بایشان متوجه
 نشدند پس قول این جمیع اذل و احق است از آنکه در حل و عقد تاثیر داشته باشد قسم دیگر خبری است که اختلاف
 فرق مله در آن واقع شد بر دو قول یا سه قول و هر یکی برای خود ادله و روایات تقریر میکردند و باینچیز از ملت متواتر
 یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان باینجا میارشد و اعلی اخبار است از صاحب ملت و
 خدای تعالی بالانعام مثل آن قایم است برین قاعده تخریج باید کرد که قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید
 و غیر آن قطعی است و حجت ثبوت آن لازم دان بجهت اجماع اخبار شریع است از موجب آن نتوان گذشت و ثالثاً
 عقل بیشناسد که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر باشد اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف فرق
 نوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شریع یا در تطبیق نفوس شریع بعضی با بعضی و عقل هر قسم
 را حکمی و دیگری نهند و علامتی و دیگری شناسد این حکم و علامت را استماع نمی کنند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفکیک آنکه پیغمبران اولی الغر یا خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بر زبان ایشان شایع گرداند
و ایشان بهیچ وجه و احتمال امر الهی تقصیر نکرده اند و البته تبلیغ حقیقت شریع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه
بطریق اخفاء و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نیکو و پیغمبران متنبه می شدند
و ایشان را بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق با شرع بجهت رسانیده است
یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد و از نظر کردن
در منصب سالت و قصد حضرت حق اظهار این خود را بر زبان ایشان مضمحل میگرد و پس از نیل لازم آمد که طبقه اول را
از حلقه ملت که صحابه و تابعین اند پیشوای خود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند
و غلط و حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع
از هر طریق می نمودی که باشد و اخذ معانی شارع از هر صحابی و تابعی که سمعت حفظ و بین و دور در وایت متقسم شدند و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشان را افضل نهادند و خود در معرفت شریع ایشان حاکم اند نه نوابت و اگر حاصل کلام
ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شریع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا
فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار وایت قبول نکردند الا یک طریق نقطه یا قولی
احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما از انمی فهمیم
ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متمم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و
تشبیح اند و اختلاف ایشان قابل بر انداختن است و اختلافی که در تطبیق بعض نصوص یا بعض آن یا بسبب تشبیه
استنباط از نفوس مختلف شده بشیر طیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا کنند اختلاف
مقبول است در ایضا عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حله وین و حکم عقل سلیم در اختلاف
شیعه یا اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علما اهل سنت حادث شده است حکم در آن
سعد و داشتن هر کس است و اختیار را شبه باصول و اقرب بصوص صاحب شریعت و کبر ائمه طبقه اولی و اینکه
گفتم که شیعه از نوابت اند بجهت آنست که مذهب ایشان مبنی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر وقت
ایمانی پیدا شود که مفروض الطاعه و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض است و در زمان آنحضرت صلی
الله علیه و سلم هیچکس مفروض الطاعه و غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

شیعه از نوابت اند

بیان عقاید

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشد و دیگر شیعیه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی بسیر همه بر
 خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتقد نمیدانند الا روایت ائمه خود یا و این علامت نوابت است و دیگر اتباع خود
 قرآن و حدیث را مشروط میکردند با آنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوابت است و دیگر
 شیعیه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنهایت تنگ داشته اند که هیچکس به هدایت ایشان متمدی نشده مگر آنکه
 از یک راه بشریعت درآمدند و از راه دیگر از شریعت برآمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
 هدایت نمود استقلال از یک زوایه جنم بر او و دیگر راه هدایت نتوان گفت بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین
 مستقر اند از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا تا ویلات
 بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعاتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شریع را سهل
 گرفته اند و بعضی نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد است و تکلیف شریع
 برای مقصران است از نوابت اند بلکه شبهه زیر که اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
 را و اخبار طبقه اولی را تا مل نماید هیچ جا ازین مقصد بوی استشمام نکند بجا آنکه هدایتان عظیم و همچنین زبده
 از نوابت اند که قابل اند بوجوب اتباع و بوجوب بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبه
 قول محدث است و محال می نماید که شریع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا ما مان قیامت دولت هیچکس
 ازین جماعه مستقر نشود بجا آنکه هدایتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند بهم خود را بر تتبع احادیث آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم از هر طریق مستعدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالا صالت بلکه بر
 آن که این اخبار شریع و تفاسیل کلام آنحضرت باشد و لهذا برای خاصه طبقه اولی در باب ملوک و غیر آن که
 بمقتضای بشریت جوئیده و ایشان در آن اراد حکم ضرورت اختلاف امرجه مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
 مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیز را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر بایکدیگر اختلاف
 داشته باشند و در فرع آن خلاف کلا خلاف است و آن خلاف در نحو خلاف است و در حقیقت اتفاق این
 جماعت بی نیاز از علم است اندا حسن الله تعالی الیهم و کثر هم و نصر هم و خذل اعداء هم و اینکه گفتیم از هر طریق مستعدی
 که باشد روایت میکنند کلامیست بجملة تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخفی
 عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت و الا انی قسم خلافت از ایشان چگونه منظم میشد و در روایت حدیث

همه از نوابت اند

و بعضی از متصوف
از نوابت اند

و بعضی از نوابت اند

اهتمام عظیم داشت در بر منبر تقریر آن میکرد و بیکس از بها مائی که در خطب و حاضر میشد نمازگاری نمود بر خلاف
 ارا خاصه که واره لم ولا سلم و آن را امتنع بود کما لا یخفی بعد از آن جماعتی حفظ آن اخبار نمودند و تملیقات
 محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی و جسمه
 باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خلاص
 و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام خلافت خود بر ملا تقریر میفرمود و از پیغمبر اهدی قدح در آن
 اخبار بنظر آورده پیوست بر خلاف حال ارا خاصه او که در دار و گیر لم ولا سلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
 اخبار نمودند تا آنکه در تدوین درآمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را شبانه بعضی را یتیم و
 اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف سیر که از لوازم تعدد روایات است کما لا
 یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
 و عبد الله بن عمر بن العاص و انس و ابوسعید و جابر و یلم جبر الی سائر الصحابه اما حفظ و ضبط و کوشش
 تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعضی را با بعضی منطبق یا یتیم
 الا اختلاف سیر پس جمعی که این اخبار را متبع اندازند و درین واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
 که این قسم تفرقه برای کسی است که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آنست که
 بود جمعی از وجوه تحریری و اجتهاد و محله ملت را از لزوم استنباط و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
 کامل گردد و پرده از روی کار انداخته شود اینست علیم که خدای تعالی تکلیف را بران وارد ساخته است و در
 اذیان ایشان اصل را مکرر نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبید و الحمد لله و لا و آخر او
 ظاهر و باطنا مکتوب سیر و هم بحجاب عرض داشت حضرت شاه ابوسعید بن سید محمد ضیاء بن سید محمد
 آیت الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمه الله علیه جمیعین - سیادت و سیادت
 مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله غنی عنه بعد سلام محبت التزم
 سطرالع نمانید محمد الله علی العافیه نامه شکین شامه شمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
 وحدانیت که بایجاب از وی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود و میگرد و الحمد لله این کشف حقیقی
 است در نفس الامر بر کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض بایجاب نمی بیند باز چون بجهت حقیقی که جامع احکام حمد و

و قدم است و نام آن حقیقت بعرف مادی کل است فردی آید از او متجدد نمی بیند هر دو شهود حق است از جهت
 قصور نفس ناطقه هر دو فاعله نمی بیند - دیگر از پنج و شش جوری که از او از بحر بیگانه و بغیر قاعده شرع تقسیم
 میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جای حقوق تمام تشکر موجود است بسبب
 تقسیم هر یکی از حق و دیگر ممتاز نمی گردد و با پیش قاضی اسلام تا دقت کند مدعی دعوی نگردیده است فسخ بیع نمیشود
 بسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت و السلام بدست هر آینه این مصوب باحوال ظاهر و باطن خود
 نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند - مکتوب چهارم در حکم نیز جواب عرض داشت شاه ابوسعید
 سیادت آب حقایق و معارف آگاه سلمه الله تعالی - نوشته بودند که اولاً شهود میشود که ذات سبب اثر دارد
 مانند آتش که اثر در صورت فرق اینقدر که ذات مبداء صفات کامله غیر تنهایی دارد و لهذا سبب ظهور مراتب
 غیر تنهایی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که صورت سیادت مابا حاصل این شهود ظهور استعدادات
 وجودیه است و در ظاهر امکانیه و اطلاق بر عدم تنهایی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قایل بوحده وجود و چه قائل
 بوحده شهود همه بران متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد است و قوالب مختلف و بسبب اختلاف
 قوالب نیاز ملکیات پیدا شد و در مصباح و زجابه یک طور است چون آنجا قوالب مختلف است اگر آینه سرخ
 و سبز فرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت مابا این معرفت بوحده وجود میکند باز نوشتند و چنین شهود
 میشود ذات که نور دقیق است و صفات در زید و فرس و حجر و غیره شهود میشود و دران میان بنظر دقیق ذات
 هم شهود دیگری سیادت مابا آن نیز از شعبهای وحده وجود است که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل
 قابلیات ذات وجود است در همه شهود و ظاهر است سیادت مابا آنچه بر لوح ضمیر ایشان شهود شده همه موافق
 مکاشفات صوفیه محققین است فلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه تقیه است و رخاوت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه تقیه انجمن مکاشفات پیش خواهد آمد یا داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید داریم
 باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یا ان گمان میکنند که بجز دانستن طاق تمام شود طول عرضی
 وارد با جمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه است و هم مطابق شریعت این سخن
 آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بر سخره خالق با مخلوق است و چون مراتب
 وجودیه و مراتب امکانیه ممتازند یکی بقر و غر و دیگر بمهوریه و ذل تصف شد احکام شریعت راست است و التا

مکتوب یا نزد احم نیز بچوباب عرض داشت شاه ابوسعید رحم حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
 میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه بدتی
 گذشته که احوال خیریت مال آن عزیز القدر نشینده بودم الحمد لله نامه نامی ایشان رسید موجب تسکین خاطر فاکر گشت
 مبدا را اجمال عالم التفصیل نوشته بودند از مشاهده این صورت النفس سرور و از استوار آن تفرقه و حزن و غم و غم
 همه موافق قاعده است را بهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردید و بخاطر نماند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد
 و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمیشود مکتوب شاترو هم نیز بچوباب عرض داشت
 شاه ابوسعید رحم حق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
 عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت العزیز القدر بالمغال مسؤل نامه مشکین شما سه
 شتمبر احوال باطن مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در مبدا می بینید و مبدا را تفصیلاً
 در اشیا همان کیفیت است که موجدین بدین حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
 انوار فتح مزید گرداند فقیر بجهت جمیع ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش صدق داعی است خدای تعالی
 بقض و کرم خود قبول فرماید مکتوب هفتم نیز بچوباب عرض داشت شاه ابوسعید رحم سیادت و نقابت
 مرتبت خلاصه دو زبان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
 الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و منتبج گردانید آنچه
 نوشته بودند قاعده است تردید را جای نماند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدا مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل انوار
 در تار و خلود اهل بهشت در بهشت با این مکتشف چه قسم صورت بند و صاحب من این رجوع کل که عارف را شهود
 میگرد و رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که مابقیه ممکنه را باعتبار ذات او این است
 که نیست و باعتبار موجدانیت که هست عارف میگوید که مابقیه ممکنه را باعتبار تحقق خود یا مبدا و نوع ارتباط واقع
 یکی آنکه از مبدا برآید و دیگر آنکه مبدا بازگشت بالفعل اولاً باعتبار مبدا هر دو حقیقت ثابت است چنانکه ده را با یک
 و در ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش دادم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرت احوال
 همین قدر باید فهمید ثانی احوال صورت مبدا و مرجع بوجه دیگر و اضع خواهد شد و السلام مکتوب هشتم نیز بچوباب
 عرض داشت شاه ابوسعید رحم بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلامت الا کا بر

میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نماینده الحمد لله رب العالمین علی
 عافیه الطریفین نامه مشکین شماره شصتن بعضی شهادت متعلقه بطیفه خفیه و اتقی رسید در برابر آن شکر الهی بجا آورده
 شد این راه که میر و جهان صراط مستقیم است که کابر اهل عرفان رفته اند هیچ دغدغه خاطر ایشان از مشوش نسا زدودن
 حالت اولی صفتی از صفات مبدا و لازمی از لوازم ذات او بمنزله ضویر نسبت آفتاب که بزرگمای مختلفه
 برآمده و ثانیاً ذات مبدا را بغیر ملاحظه صفات ویدند که در نظام هر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب
 بطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلند تر است از حالت اولی بعد از آن ویدند که از میان ایشان نوری میل میکند
 بجانب مبدا و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده پیش این فقیر این حالت نمایش است از حجب بهت باجمد انچه
 خدای تعالی عطا کرده است نعمتی است عظیمه بر آن از جهان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و انچه از نور محمد علی
 صاحب الصلوات و التسلیمات دیده اند نمایش است از نسبت او سیئه سابق از روی این نسبت داشتند
 الحمد لله که حاصل شد برای تحقیقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود و خواه متفرق در اوقات صلوٰه خمس و خواه یکجا
 هزار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر نباشند هر چه میگذرد همه حکمت حق است و نافع است نسبت شما
 هر چند بالفعل وجه نامحیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواهد شد و السلام فقیر زاد و والده ایشان سلام
 میرسانند و متوقع دعای خیر هستند که دعای مومن برای برادر فاضل و مجتهد است مکتوب نور و دهم نیز بجا
 عرض داشت سیادت و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلامت الا کابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر
 ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نماینده الحمد لله رب العالمین علی عافیه الطریفین و المسلمون من فضل ان یدریم العافیه
 لنا و لکم بعد انتظار بسیار بر قیمه کرمه متضمن بعضی معارف و بعضی اسرار دریه رسید چون شعر بعافیت و سلامت
 ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند که ذات مقدس خالی از جمیع قیود
 شهود میشود و کنت کثر از تخفیه اشاره با دست بعد از آن انوار صفات که مبدا افعال است منظر سے آید
 فاحسبت ان اعراف رمزی است بآن بعد از آن تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات مری میگرد
 فخلقت الخلق تلمیم است بآن این همه معارف حق است شکر و تبارک و تعالی بر آن باید کرد و انچه طلب جوایبان
 نمودند آنست که بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل اسواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد
 و تعطیل صفات بوجود نیاید و رین صورت خلود و جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست دریابند مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد و اعدام در
هر شئی واقع شود قدرت الهیه واسع است عالمی را بیرون از حیثیات و محد و ایجاد میکند و اعدام مینماید اگر بشت نمودن
معدوم شود چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود آنست که در بشت و دفن ایجاد و اعدام است بشتی یک میوه
میخورد و میوه دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کما فی حدیث
جاءهم بدنهم جملون ذاکلین ها روح شخص در بشت در یک صورت در می آید باز بشکل دیگر مینماید
باز باید دانست که تجدد امثال که صوفیه تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچه یک معنی گل تا دو ماه
باقیست و به یک معنی پشگل تا یک روز نمی ماند چنان این ایجاد و مرتبه است شخص در جمیع احوال باقیست
و مثل در حالت موجود و معدوم نشود باجمه باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند همان مشهود خود را محکم
گیرند والسلام

مکتوب مدنی

مکتوب هشتم در تحقیق وحدت وجود و شهود جمیع بین القولین بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الضعیف
احمد الله عوبولی الشکر بن عبد الرحیم الدیوبی عفا الله تعالی عنه و وفقه لما یحبیه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن
عبد الله الرومی ثم الحمدنی اوصله الله تعالی الی ما یرجوه و تیمناه - اما بعد فانی احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو
و اصلی و اسلم علی نبیه المصطفی و آل و اصحابه اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیه عن وحدة الوجود علی
ما ذکره الشیخ الاکبر و اتباعه و عن وحدة الشهود علی ما ذکره الشیخ المجد و هل یکن التطبيق بینهما رضی الله تعالی عن
الجمیع و ارضا بهم - فاعلموا انو انی حکم الله ان لکل زمان و لکل قرن علما اصحابهم فی تقاسیم رحمة الله عز و جل ان
تا ملتم حال اوائل هذه الامة المرحومة همین لم تدون علوم الشریع و لافنون الادب و لادق عنها کثیر بحث و انتم
لم یزل الهم الحق یمیز فی صدورهم علما بعد علم علی حسب حکمته فی کل دورة لم یخف علیکم فی المعنی و ان نصینا
فی هذه الدورة من تقاسیم رحمة الله ان یتبع فی صدورنا علوم علما هذه الامة معقولها و منقولها و مکتوفها
و ینطبق بعضها علی بعض فیضلل الخلف بینها و یتفرکل قول فی مقارنه هذا الاصل منسحب علی فنون العلم
من الفقه و الکلام و التصوف و غیره بالحمد لله و توفیقه و اعلموا ان معرفته الحق علی ما قاله الخضر علیه السلام کبیر الحق

لا يبدأ ولا ينتهي له وان المتكلمين بها كالابرة المنموسة فيه لم ينقص من البهر شيئا وكالعصا في شرب من حاجتها
ثم تصدقوا كل واحد لا يخبر الا عن كمال ودون كمال ولا يصف الا جمالا ودون جمال له وعلى تفقن اصفيه بوصفه
يعني الزمان وفيه لم يوصف وفي مثل هذه المواضع يتفرق السامعون فمرقا من عرف سقطا إشارة كل واحد
والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن بال اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على التخلص منها الى خيرة الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عريان اكتفوا بشجرة
يلتصونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام لمن قال الاخر انما هي اعماد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين النعومة وقال
آخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية السخاوة وقال الاخر في غاية المبراة والعفوصة
وقال الاخر انما لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لما رايته طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقادهم جعل بعضهم
يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاد رجل آخر تميز منهم بالا بصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يجوز الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كل واحدكم جميعكم صحيح
في الاصل خطأ باعتبار المحصر ثم انه ارجح كل قول الى مرجح وبين لكل إشارة سقطا يسقط عليه ثم ان العارفين بالحق
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا وثبتهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدامى وتعيين مرامهم وهذا الخطأ لا
يقدر في معرفتهم بالشد ولا يضر كما هم فان توجيه الكلام وتعيين مخرجه خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي
يشتركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهود ونقطتان تطلقان في مضمين
قارة تستعملان في مباحث السير في الشد عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يعني العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرد والتميز
التي معرفة الخیر والشرعية عليها والشرع والعقل مخبران عنها مبدئان لما اتم بيان واذا في اخباره هذا مقام كمال فيه
بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرد فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجود كثيرة مباينة بوجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
شيخ آدم النبوري قدس سره وقارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فطر فاني وجها ارتباطا الحديث
بالقديم فوق عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس صورة احكام

ان تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فانعلوا هذه التجلي هو ميزان الخير والشر كما
 اشرنا اليه في التجلي هو الذي يطبق عليه الاسماء الالهية التسعة والتسعون وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم
 حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق خلقه فقال كان في عرشا ما فوقه هواء وما تحته هواء وهو الذي اخبر عنه الصوفية
 بقولهم ان الوجود ظهر في منظرين منظر واجب لا التاثير والقهر والفعل والتشعر ومنظر ممكن لا التاثير والانقمار والانفعال
 واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العزني ذوق الانبياء والاولياء يدل على ان هناك ارادة متجدة انتهى فسر
 اثبت هذا التجلي كما هو اصاب لفطرة التي فطر الله تعالى الناس عليها ووافق الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم ومن
 لم يثبت خطأ الفطرة وبما بين الانبياء والاولياء في معرفتهم برهم وصار زنديقا وهر يادك ذلك كل من انكر علما او دعه
 الحق في جذوة فطرة الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم ان الفطرة التي يكون منكرو زنديقا
 ان حقايق الاشياء ثابتة وان للاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها كالنار تحرق والماء يطفئ والزنجبيل حار
 والكافور بارد والصلوة خير والزنا شر فمن لم يقل بذلك قاست عليه كج من نفسه على نفسه وكذبته الدلائل من نفسه
 على نفسه وقع في جهنم من تهافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع عليه الصلوة والسلام انه يمنع
 التعدي من طور الفطرة وينهي عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النبي انما جرى على العقل وعلى
 الصورة الانسانية فلو ان انسانا استعمل في ذلك عقله وحاض في ذلك بما هو انسان كان منهياعته لكنهم يخوضون
 بطور وراطور العقل وبما هم من البشر وباجل ذلك فقد خاض الناس بعد احكام هذا الاصل الذي جبالوا عليه في علم اخر
 وهو ان الاشياء المعقولة والمحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى الذي به تفارق هذه الاشياء المعدوم فاما قد تصور
 المثلث مثلا ونقول انه ليس بموجود وقد تصوروه ونقول انه موجود ولا بد ان المتصور الثاني يفارق المتصور الاول
 والذي به يفارقه هو الوجود وهو الذي يكون مبداءا للقيامية والفاعلية في هذه الاشياء وتميزة في الماهيات وهي
 الخصوصيات الزائدة على الوجود والامور التي بهما يسمى الفرس والانسان والحمار والبحير بهذه الاسماء والتي بها
 يقدر في انفسها كل منها من الاحكام والاشياء ثم اختلفوا في حقيقة هذا الوجود وكيفيته انضمامها ففصل الوجود امر
 استرعى تصريف به الماهيات والجبال لم يجعل الماهية مائية ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا
 القول صادق في نفسه خطأ باعتبار حصر معرفة الوجود وجودا لكن ذكره في بحث الوجود الحقيقي فاننا نذكر الاحكام
 امر استرعى اسماء بالوجود ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من اثار جعل الجبال وسبب لا وقيل الجبال

لا
 ابرئيل وسطر ديفيل
 وازرائيل ورافاييل
 واورشليم وازرائيل
 او ربيته باشد م

لا
 معنوية نشيد واديب
 غزل وكونه زرين

مستحق

سيد
 م
 ٣٠
 ١١

جعل الماهية واحدا من نفسه وبعد اصدارها بنظر الناظر ون الى بعض احوالها من ظهورها فعلية والقابلية ونحو ذلك
فان تسم في صدورهم عند ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه خطأ باعتبار صغر معرفة الوجود
فيه فانما ذكر قطعاً الامور المتمايزة في الخارج نسيها بالاسماء المختلفة ولا جرم انها اثر اسبابها على ان هناك وجودات
خاصة نسيها بالماهيات مخفوفة بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد في المبدئ على سبيل الموجدات وبتوهم
على الوجودات الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض عمومها حاصل من ارتباط معلوم الماهية بمحول
الكيفية بنية وبين الماهيات التي هي شيدون هذا الوجود المبدئ وصورة العلية وتمايزها الوجود والمشتق من ملاحظة
الوجودات الخاصة اجمالاً لكل واحد من هذين العالمين اصاب الحق واخطأ في الاكتفاء بالاشيى عيلاً ولا يفي غليلاً
وقالت الصوفية القائمة بوحدة الوجود والشيى الذي يكون في الخارج وتترتب عليه الاثار الخارجية لا يخلو من ان يكون
في حصوله في الخارج وفي ترتيب الاثار الخارجية عليه محتاجاً الى ضم نسيته ولا يكون محتاجاً الى ضم نسيته فالاول هو الممكن
والثاني هو الواجب وقد اذكرنا في وقتنا ان هذه الضميمة هو الوجود المبدئ على سبيل الموجدات وهو شئ قائم بذاته مستقو
لغيره وليس متعين في نفسه مختصاً بنوع من الاثار للمعلومة عند الناس لكن لتتوزلات علماً وعيلاً فتلك لتتوزلات
صار تعيناً مختصاً بالآثار خاصة واول مراتب تنزل تجلية بنفسه بشأن كل لا يخرج عنه شأن التبة ثم تنزل الى تفاصيل
تلك الشأن الكلى في العلم دون العين ثم تنزل في تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وتحاقي المكنات عندهم
هي صور تلك الذات المتكثرة بتليس الشيون والاعتبارات فاذ علم بنفسه تلبساً بهذا الشأن كان ذلك حقيقة المكنز
واذا علم بنفسه تلبساً بذلك الشأن كان حقيقة المكن آخر وجودات المكنات هي ظهور الوجود في تلك الحقايق فاذ تلبت
شروط وجود المكن وارتفعت موانع وجوده حدثت له نسبة خاصة بمحولة الكيفية معلومة الماهية بذلك الوجود فصد رز
الوجود اثاراً مختصة بتلك حقيقة واقضى الوجود اياها بواسطة تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتعين
ونظر في مظهر خاص فمضى الظهور ثم تميزه وتعينه واقضاه بنوع من الاثار دون غيرها ومظهر الشئ وصورة التحلة التي
تعيين بها وتلبس باحكامها واثارها اقول في القول صحيح عقلاً وكشفاً فانك اذا قلت ان المتحقق في سحره القائل
ليس الا بحجم فهو القائل والمقتول وهو آلة القتل وهو الركب وهو المركوب وهو السرج وهو السيف وهو المكنز
وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو المأزم وهو المنزوم وهو الصائل وهو المصنول عليه غير ان بحجم لم يستحق
اسما من هذه الاسماء الا لكيفية خاصة ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات مع قطع النظر عن اقترانها بالحجم

لما كانت معدومة ولم يصدر منها آثار باءا اذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارا باءا والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها استعداد تلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجي وتلك الصور المستمرة اعدام محضه ان لو خط اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة
وان لو خط اليها فتمت وهي الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم سيفا تارة ودرعا اخرى فقد انقضت به الاسباب اعني النجا
والحداد والنخشب والحميد والنار والكبر والقمع والقوم والمفسار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم والموجود
الذي هو السيف والرمح وبين الموجود والذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية بمجولة الكيفية بها انصف ذلك المعدوم
بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عا
بصور كثيرة فاذا صار سيفا ولبس باحكام السيفية من القطع وغيره فتدعيان تعيين خاص وبرز في بعض صور محتملة
فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
ما انصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فليبحث عن هذه الصفة الانتزاعية بل لما اشار انتزاع في
الخارج اوهي بمنزلة اتياب الاغوال لا شبهة ان بدية العقل يحكم بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا الحكم
الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكلم من معدوم
هو ثابت متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان المحاسب اذا عقل مطلب الاعداد فانه يشي في ذلك على قانون
طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدية فلواراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولواراد ان يقيم
شيئا من مرتبة اديوخرم ليتطوع بهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة
وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحمل ان يكون هو هو كما ذكرنا
في مراتب الاعداد فكل ذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان التخلية ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
ليسا كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا وتبها كذا وكذا فقد ثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة
وجد في الخارج اولا لكان الملازمة في قولنا لو لم يشار الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة قطا هر
فهذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة
ولم تمنع ليس ثبات وكذا تلك مخترعات الذهن مما ينقطع بالقطع الاختراع وليس له ان يقتدي به العقل في

لما كانت معدومة ولم يصدر منها آثار باءا اذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارا باءا والجسم محل تلك
الكيفيات والحامل لها استعداد تلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود الخارجي ثم تكون تلك الاشياء عند الوجود
الخارجي وتلك الصور المستمرة اعدام محضه ان لو خط اليها مع قطع النظر عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة
وان لو خط اليها فتمت وهي الجسم كانت موجودة فاذا صار الجسم سيفا تارة ودرعا اخرى فقد انقضت به الاسباب اعني النجا
والحداد والنخشب والحميد والنار والكبر والقمع والقوم والمفسار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم والموجود
الذي هو السيف والرمح وبين الموجود والذي هو الجسم نسبة معلومة الاينية بمجولة الكيفية بها انصف ذلك المعدوم
بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عا
بصور كثيرة فاذا صار سيفا ولبس باحكام السيفية من القطع وغيره فتدعيان تعيين خاص وبرز في بعض صور محتملة
فيقال عند ذلك ظهر في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اولى بهذا ثم الموجود ومعناه
ما انصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فليبحث عن هذه الصفة الانتزاعية بل لما اشار انتزاع في
الخارج اوهي بمنزلة اتياب الاغوال لا شبهة ان بدية العقل يحكم بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا الحكم
الموجود كان هو حكم الوجود الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاولى واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكلم من معدوم
هو ثابت متعين مخصوص باحكامه وآثاره فان المحاسب اذا عقل مطلب الاعداد فانه يشي في ذلك على قانون
طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدية فلواراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم يكن له ذلك ولواراد ان يقيم
شيئا من مرتبة اديوخرم ليتطوع بهذا هو الثبوت الذي نقول انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة
وغير الوجود الذهني ان اريد به التحقق الذي يحصل له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحمل ان يكون هو هو كما ذكرنا
في مراتب الاعداد فكل ذلك في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان التخلية ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
ليسا كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا وتبها كذا وكذا فقد ثبتنا لكل نوع احكاما خاصة به لازمة
وجد في الخارج اولا لكان الملازمة في قولنا لو لم يشار الله لم يخلق الخلق صحيحة وان لم يتحقق هذه الصورة قطا هر
فهذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة
ولم تمنع ليس ثبات وكذا تلك مخترعات الذهن مما ينقطع بالقطع الاختراع وليس له ان يقتدي به العقل في

تصوره ذلك ليس بالثبوت وباجلته فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا وينتج عن هذا الثبوت و
عن هذا الوجود اى شئ ينبع مما الذى وقع عند انان الوجود ونبع منه مصدره الوجود المبسط على سبيل الموجودات المتفرقة
الرحاني او النفس الكلية اما ثبتت قتل **هـ** عباراتنا شتى وحسبك واحد وكل الى ذاك بحال شبيه وهو
صادر من الذات الالهية وان الثبوت نبعا اقتضاها الذات الالهية للعالم فى عالم العقل قبل الوجود الخارجى فهو
الذى تسميه الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعالم رسام صور الاشياء لكنهم يريدون صدور الاشياء منه مرة
واحدة فى المرتبة العقلية قائمة بالواجب لانفسها والنبين ذلك بمثال اذا وضعت الخاتم على الشمعة انتقش
فيها الحروف المكتوبة فى الخاتم فاحر حروف الظاهرة فى الشمعة انما كانت بجلته فاعلة وهو الخاتم وحده قابلة وهى الشمعة
وانما وجدت عند اجتماعها وانطباق احدهما على الآخر لكن الخاتم استعد او قام به منذ كان الخاتم انه لو انطبق عليه
شئ سوا كان شمعا او طينا فافض منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد عند الانطباق كان ثابتا قبل
فى نفس الامر قائما بالخاتم فكذا كل ما وجد حينئذ من الزمان فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت
ومن حيث انكمال اللواجب ومقتضاه وهذا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكام بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجميع الوجودات الخاصة الا ان الحكيم ثم تفتن الالبقول الافلاك وليس هناك
الا اربعة اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا بشعر العقل وبواسطة
والهيولى الصادرة منه بشعر النفس الكلية كما قال مولانا عبد الرحمن الجامى فى بعض كلامه ذات مع الصادر
الاول علته تامة ان موجود يست كد مرتبة ثانيا ظاهرا مشهودا بخبرين ذات مع صادر اول وثانى علته تامة
امرى ثالث است انتهى وكلما اشاء به بالحس ويدرك بالعقل فانه حاصل من انكساح الحاصل بين الهيولى
والنفس فمن ذلك ما هو قريب من النفس قد ظهر فيه احكاما ومنه ما ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى
الا الشخص فلما جاز وقت صدور هذه الاشياء وتمت عليها بركة الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من
قبل القائمة بالذات الالهية فبما عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكم ظهر باطن الوجود وانه وقعت مير على الوجود
وباطنه نسبة معلومة الالهية مجهولة الكيفية وقالوا الاميان بانتم رايتم الوجود ويريدون ان الذى يصدر منه الامار
انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قانون باطن الوجود فمما هذا القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد حام حول جميع
الطوائف عن اهل العقل فمن قال بان الذات متحدة فى الذاتية فمخلقة فى الاوصاف انما هو بهذا المعنى ومن قال

هـ اى العقدة
الحاصل بينهما

بان العالم متعين في المبدأ الاولى والصورة العائنة كجسمته لم يعيد من هذه القاعدة كل البعد وقد اعترف بمقتضى
 هذه القاعدة من حيث يرى اولاً يرى وقد اشترنا سابقاً الى القول بان وجود الشئ عين حقيقة لا يصاد من هذه
 المسئلة وكذا لك القول بان الوجود وصفة انتزاعية لا يصاد منها وكل قول يحمل نطبق عليه بقى ههنا مسئلة مشككة قد
 صعبت على الفرقة القائمة بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع
 ولا بد من تحرير محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيحيط القولان فاقول للشبهة
 ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان بشرط لا بشرط الشئ ولا بشرط الشئ غير حاله بالنسبة
 الى افراد فانا لا نشك ان الحال الاولى فيها الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية
 والوحدة الاعتبارية والحال الاولى لا يخرج عن كونه كلياً والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر الامر بترتيب
 ظهور الشئ في مظاهره وتعيينه في بعض محتملاته وجدنا ما على مشتركتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها بالصدور والابداع
 والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وبعد هذا القول اختلف اقوالهم في الوجود المبني على بيان كل
 الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القنوي في اول كتاب مفتاح النسيب انه صادر من الذات الالهية وقال
 سواها ناعب الرحمن السجاني بان الفرق بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرح للمعاني بعد
 ايراد سوال وجواب في هذا المعنى تحقيق المست كفيض هان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانسب
 برحقائق مكلمات واين نسبت از امور اعتبارية ست پس ذات ماخوذ باين نسبت از امور اعتبارية باشد وفي نفسها
 از امور حقيقي انتهى - والحق عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام وشبهتها في
 انفسها من اجل البدييات فالشئ الذي به يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية لاحالة وان كان اسم التنزل
 والتعين شمله والاعم كمين بين الافراد وبين نوعها الفرق الاعتباري المنقطع بالقطاع الاعتباري وكذا لك
 بين كل خاص وعام الى ان يرتقى الامر الى الذات الالهية لا يقال الصوفية يميزون ان استحقاق الامكانية
 اعتبارات واصافات لاحقة بالوجود لا نقول الصوفية يقولون بان النار غير النار وبها غير الهوار وان الانسان
 غير النفس وان كان الوجود شملها كلها فلا جرم انهم الوجود الاعتباري والاصافات معنى لا يراهم هذا التقاير الذي
 يكون منشار الاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية او لا معنى حقيقة الكثرة
 الا تارة الاحكام واختلاف الاشياء وتغاير الحقائق التي هي الوجودات الخاصة لا تعلقها في اصل الوجود وعدم

رجوعها كلها الى الوجود الواحد المبسط على سبيل كل الموجودات كما تقولهم هذا اثبات للتشاكل والنظور لاثبات ينزل دون
 منزلة من منزلة التشاكل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق ما راودا في الوجودات الخاصة كما حصلت من تشاكل
 الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افادة معنى التشاكل والنظور فكما ان المعقولي يقول زيدا وعمر وواحد يعني به التماثل في
 النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد
 واحد يعني للشجاعة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنيون تحينه كل في الوجود المبسط وقيام
 الوجود بالحق الاول لا بعده لان في التماثل بالكلية قال قائلهم من ههنا مرتبة الوجود حكلي وارادوا ان يحفظ مراتب لكني زنديقي
 وحيث قالوا بالتشاكل ارادوا معنى ليعلم المتشاكليين لا يقال بسبب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود
 والتحقق يشكلا اذ لا يصح ان يقال انه لانه ليس بوجوده ولا لذلك انه غير موجودا فاكان الوجود يشكلا فان الكلام
 جاري في هذا الوجود ولا بد ان الاول وان في المرتبتين جميعا لا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت
 له في نفس الامر بمنزلة انساب الاغوال وان قشيت حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين
 والقديم ليس الا بمنزلة الثانية المسماة بالتيعين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة للمجول على التصديق بتحقيق
 تماثل ما فيما بينهما ولا ترد الفطرة مطلق التشاكل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل يضطر اليه غير ان
 هذه الاصول اعني العقل والنفس والسيولي كل واحد منها عين الآخر من وجه فاعقل عين النفس من وجه
 كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالنقوش المنطبقة في الشبهة القائمة بها وكذلك النفس عين
 السيولي من وجه ونضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كل اكلية الكليات حتى حكم العقل بان مثله
 لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجه في الخارج ذلك التجزئي فالفرق بين النفس والسيولي كالفرق بين الكلي الذي يحكم
 العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد التجزئي وليس للسيولي عندنا حقيقة الابرور النفس الكلية في صورة
 الشخص والتعين فمع هذا البرور سيولي فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل باليهم الفرق
 الاعتباري وبالحكمة فلكل كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة
 في الخارج فلا بد انما تميز من الذات الواجبة في الخارج وكل صفة عدم يقابلها فللعالم عدم يقابلها وهو الجهل
 وللقدره عدم يقابلها وهو الجهل وتلك العدمات لما تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرآيا الاسماء والصفات
 ومجالي النوار بافتتاح المسكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبقة في الاعداد المتقابلة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلك المليات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة اسما في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ
ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم وعند الشيخ المجد وانما هي عدسات العكس فيها انوار الاسماء والصفات
وتلك العدسات وذلك الانكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار قبل مجده اذ شأ ان يوجد ما بهيته
من الماهيات في الخارج جعلها متصفة بالوجود والظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود والظلي واختلفت اقواله
في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود في الوهم الا ان الله تعالى تقنه
في تلك المرتبة فصار موجودا متقنا اقوال العلم ان نقطة حقائق الممكنات تطلق على احوال الوجودات الخاصة
فلما كان حقيقة والفرس حقيقة وللمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات
ما يتعقله العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء ثابتة وثابتها
الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت بضميمة هي الوجود وصارت موجودة
والا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها المعقولي بالماهيات الا ان المعقولي عقل انها امور
ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها من حيث يدرى او لا يدرى ولم يعقل ارتباطها باول
الاولى وثبوتها بالفيض الا قدس قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود
عن تلك الحقائق الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي
فعرف ان الذات المقدسة تجلت در على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها وبكمالها القاييم بها
وامكان تطورها بظاهرها باطوار شتى وعلما ذلك هو عين الاقتضار عند التحقيق وليس المراد بالعلم ارتسام صور
الاشياء في نفسها ثم كان استعداد المظاهر الكلية الفعالة الناطقة المقدسة يسمي بالاسماء وما كان استعداد الالفاظ
البحرانية المنقطعة المنقشرة المتسلطة يسمي باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق
الاول المعنى الثالث يحتاج الى تمهيد مقدمته وهي ان احدي القبيلتين منطبقته على الاخرى فكل ما في
الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضد هم تقابلات احدي القبيلتين في
غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف هو عدم بعض ما في القوى من القوة
والنقصان هو عدم ما في التام من التام مع الاشتراك في الاصل بوجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر
ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم متميز في الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن اصل

الاسماء وقرينة المكنات في هذه المرتبة فله عبارتان كلتا هما صحيحة احداهما ان حقائق المكنات هي الاسماء والصفات متميزة
 في مرتبة العلم والثانية ان حقائق المكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المتقابلة لها ولا فرق
 بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعا به عند المتفتشين من حقائق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضا يحتاج الى
 مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا انظارا في الجميع عشقا وهذا
 اصطلاح صاحب المعاني ثم ان المعشوق يتبدل الى عاشق وتجد به اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا
 مجذوبا ومراودا ومحبوبا بالما كان في قصته سيدا ابراهيم ثم تجذب العنانية الى مراتب لوجوتية من حيث لا يدري فانه يندى الى
 الذي فطره وتذكر من حال الاوقات ان به الذي فطره منزعه عن هذه الذمائم وقد تيسر في العاشق الى معشوقه
 ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومريدا
 ومحبا وقد تبدل المعشوق ويترقى العاشق فيجتهد في الوسط وهذا السالك ينوبه بوارق الطرفين فيقال له
 السالك المجذوب والمحبة المحبوب والمراد من هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان
 لهذا التجلي انبساطا ونشرا كما في حظيرة القدس وان له عكوسا ومجاالى في الملا لا على فينطبق على هذا التجلي الاسماء
 القسمة والتسعون وان الله تعالى ارادة حينئذ عيسى وعلمه متجدا ورضا متجدا بحسب هذا التجلي فلهذا التجلي مع
 ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية متجذبة اليه انجذابا السحري الى اللطائف وقد ذكرنا ذلك
 في صدر هذا المقالة وبالله السيرة والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقضي الاسباب الخفية الى ان
 يريد الحق اصطفا رعبا وهو جاري في غلوة النفس لا يشعر بمله منه فسمي مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية
 وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع في اصل جبلته فسمي مريدا وقد كس باجتماع من الحق وسعي من نفسه
 ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغلبه قسره من النسيب في البعض الاخر او يكس ذلك في حالة واحدة من
 حيتين فيكون جامعا لمزيجين اما في المشرقين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
 مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال رب من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملية قد نفهم
 العارف اصل استدراجه في الاعيان الثابتة والاسم الذي يحذوه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
 حقيقة تعين اسم الرحمن واسم الله الى غير ذلك والشيخ المجد وعرف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و
 بالجملية نقول بان حقائق المكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المتقابلة لها ليس مخالفا

کلام الشيخ ابن العربي واتباعه وكم لهم من تصريح او ملوح به بالمعنى وقد اوانا الى وجه المسئلة فلما حات به سائل
 نقل كلامهم والاطاب لسر و تصریحاً بآتم و ملوياً بآتم والقول بان حقایق الممكنات هی الاسماء بمعنى ان الاسماء
 المتصلة فی الوجود لها ظل فی الطرف المقابل سمي باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء
 وهو حقيقة التي يرجع اليها ليس مخالفاً لكلام الشيخ المجدد و لو شئت لاقمتا برهين كثيرة من كلامه على كلامي محمل
 كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحمله على ما يخالف وجدانه وملك فاته علميته
 لا منزهة كشفية والفلات لا يخلو منها العلماء ولا يصير علوم مقامهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلا فاته ما وقوله
 تمايز الصفات الثمانية لا يسلم الصوفية بل هي عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند
 المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول فلان فاته ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق
 اسمع والعليم ونحوهما عرفا ولفظا ما ان هناك صفات تمايزة فكل واحد من النصف من نفسه عقل ان الناس
 اذا استعملوا افعال الصفات واسماها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم
 يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من راني شيئا يتحرك ويمشي ويحسن سمي حيا بسبب هذه الآثار ولا
 يلتفت الى ان الحيوة صفوة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التوقيفات الفلسفية واما الثاني
 فلان العقل ما شهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك ينحصر في زيادة الصفات فكل اهل من
 انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القايم بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان
 قال قائل هذا من سبيل السنة فيجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لما بناه وماروي
 عن احدتهم ان كلهم في الصفات بل هي زائدة اولاد على تقدير زيادتها بل هي امور استراعية او خارجية واما
 هذه الفقرة من المتأخرين التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
 واختراع عالم لم يقبله احد من السلف فخن رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
 بوجود ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجددى اذا المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث يصدرها
 آثار باسواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متفادان سالتوني عن الحق الصراح قلت ان الذات
 الالهية من حيث هي هي اهل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذا نخرج اسم للنفس الرحالي وفي
 الاعيان كناية عنه نعم الحق تعالى عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا التجلي ان سالتني

ان
 فقه كارب
 نذيريه والهاوي ١١٢

عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها الا من جهة التبديل ومن جهة كثرته في غير محله والا فقل بالشيء صاحب كشف
الى ما ليس له حقيقة أصلاً فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان ادخل النفس الرحاني المتمثل فيه الذكر
والتجلى الاعظم سمي عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا البصودر بالايجاب وبقدره ما لا غير انهم سمو شيئا
واحدا باسمائتي باختلاف الجهات والاعتبارات وكم من اختلاف في الجهات يتوسى في صدور الناس حتى
نظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث
انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشئ فلكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يتبع
العلم بنفسه وبجواهر الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج وقدره من
حيث انه يتجسس منها خلق الخلق وادارة من حيث ان التجلي الاعظم منبعث منه تخصيص احد المتسلطين
وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والاطهار وسمعا وبصرا من حيث انه مبداء الاشياء
البصيرات والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفى تاصل
الحقائق بجبالها وانها اعتبارات واضافات لا وجودا الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين به الله معنى الفرق
الاعتباري وافقد كمالنا الجواب فلتتم الرسالة والحمد لله تعالى اولاد آخر وظاهر اذ باطا وصلى الله تعالى
على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين - مکتوب سبت وکیم محمد و سلام علی عبادہ الدین اصطفی البعد
می گوید فقیر ولی الله عنی عنه که در بعض احباب باقتضای بعض احوال بتی چند نظم کرده شد احوال مستحسن
نماید که زیر هر بتی اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است والله یقول الحق وهو
سیدی السبیل فمنها ولی دارم ز خود خالی حیا بش میتوان گفتن به درو کفیتی جوش شربش میتوان گفتن
وجود بی نمود مخفی ما دیدنی دارد درین نیز نگما بوی گلایش میتوان گفتن به درین دو بیت اشارت است بجا
عجیب که انجذاب روح است با قارانه سید اول یا پانی اندر پیچ و تاب او نقوش عالم ام الکتابش
میتوان گفتن به اشاره است بجامعیت حیرت فر و پاشید از هم کثرت موهوم چون شبنم ز فیض معنی
ما قنایش میتوان گفتن به اشارت است بقنا انا که از ظهور معنی حیرت خیزد و منهما بز نقیچ دیویم کسی
گم کرده ام خود را خروشی در دل شهبانمی کردم چه میکردم دلی پر در و جان افکار و یارتند خود دارم بهمانرا
برز یار یار میگردم چه میکردم به اشارت است بان که گرفتاری بد قاتی غیب الغیب حیرت شدید میسر به

سبب انجاس
برون آمدن نور الهی
در رویان

و در تعلق می آرد **س** غم تحصیل و بارشغل و دوری منزل می بینم و چون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم و تنقیر است از
 مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود **س** کسی باطلی همی سازد که بخواهد
 همی بازده اگر من یاد آن بهمانیکردم چه میکردم و اشارت است بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
 تمثال معنی است از معانی بی نشانی در بعض حالات از تماثل بحقایق پی می برد **س** می تحقیق را از غم شش
 برون دیدم و خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم و اشاره است بان که در معارفی که تعلق بشرب نداشت
 تقلید شخصی پسندیده نیست **س** حجاب وصل مطلوب است دل بستن بطلبها و این اگر ترک مطلبها نمیکردم
 چه میکردم و اشاره است بآنکه توحید را در شراط اعظم سلوک است و منها ناگزیر تو منم ای بے نظیر و در گردان
 بعد ازین از ناگزیریه من تر شفق ترم از صد پدر و درین آویز و مرا حکم بگیر و غیر من گراتو با بستر بود آن دبا
 و عذابت و سیر و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسلمات حقیقه الحقایق با سالک **س** جان من در
 بحر یا خود بسوخت و من عذاب البحر اجربی یا مجیر بے قرارم روز و شب بے روی یار و باز بناروی یارم
 یا قدیر و اندرونم بے جمالش تا رشد و کس شود یارب بوصلش مستنیر و ای برادر بعد ازین بهشمار باش
 و فرق میکن در میان شیر و شیر و منها سامی کرمی کن کن بپوش خود افتم و من بار خودم خود از دوش
 خود افتم و مثل می جو شان که منم بردارفته و جوشی زده بر خود از جوش خود افتم و از هر بن موسیج جوش می دیگر و
 از فوط تعامل ز اغوش خود افتم و زین تیر زبانی آزرده دلم من و خوش آنکه زلمه خاموش خود افتم و این
 غزل از مضامین بحر بیست - مستغفلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
 تشوق است بحال اتصال با قنادان و آن حال است نادر الوقوع اتصال عبارت است از انجذاب روح و معرفت
 سر و قنادان از تبقیط لطیفه خفیه و منها تا کی محنت بحوری و دوری بکشم و تازنین و طنم سوی وطن باز روم
 و تا کی بدمی سنگ بود شیده من و گوهری از عدم سوی عدن باز روم و تا کی بستم زنجیر تعلق با شتم و آهوس
 از ختم سوی ختن باز روم و بوی جان میرسد از بادین در و د جهان و شاه ملک تیم سوی یمن باز روم و
 غرض ازین ابیات تشوق است بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفهم از هدایات دنیه فاسقه و استغیر وقت و شوش
 حال و مغیر و جروح میشود و مکتوب است و دوم - در شرح رباعیات - الحمد لله فانی الفهم
 و ملهم العوام و صلی الله علیه خیر خلق محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله غنی عنه که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برآورم خواجہ محمد امین اکرم اللہ شہودہ
تقاضا میکنند کہ زیر ہر رباعی اشارتی کردہ شود بآن قاعدہ کہ در آن دو بیت نہادہ شد من تمام الرباعیات
رباعی علی کہ نہ مانع از شکوۃ نبی است و اللہ کہ سیرانی از ان تشبہی است و جای کہ بود جلوه حق حاکم وقت
تابع شدن حکم خود بویسی است و درین رباعی اشارہ کردہ شد بآنکہ علومی کہ مانند آن شرع محمدی نیست تا مری
و اشتغال بآن منافی سلوک است و منہما دانی کہ چہ بود پنج قدیم ای دلدار و شغل دل تو ظاہر و باطن بایارہ
این را شوی از درس عارف عارف و ان فن دیگر یاد گیر از احرارہ درین رباعی اشارہ کردہ شد بآنکہ اصل کار
درین را جمع ظاہر و باطن است ظاہر تو منبع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق و اگر کسی اول را
میخواہد از کتاب عوارف بہتر نیست خصوصاً پنج و شش باب کہ درین مسئلہ واقع است و اگر کسی ثانی را میخواہد
بہتر از صحبت احراریان یافتہ نمیشود و منہما در مذہب است از اسباب غرورہ ذکر کہ بود ماطل از انوار حضور
در حاشیہ نفی شوا از خلق نفورہ در جانب اثبات بر دسوی غفورہ شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق - و منہما مستی و دل شرط طریق اقاوست مہیست شدن کار کہ
نکشا دست و در ذکر حق جہر تخلیل کردن و شرط است و نداشتن دطر بقیم یادست و حضرت والد قدس سرہ تخلیل
جہر مفرط شرط میکردند کہ جمع ہمت و ظهور دل بدون آن نمیشود - و منہما خواہی کہ مئی صرف محبت نوشی و
باید کہ بتخلیل علایق کوشی و دل را از خیالات جہان صرف کنی و چشم از صور مجملہ عالم پوشی و اشارت است
بہر نگاہ داشت و نظر بر قدم و ظل زہد و منہما در عشق تو از جملہ جہان بگذشتم و زہر چہ بجز یاد تو زان بگذشتم و
مقصود من بندہ بجز وصل تو نیست و اندر طلبت از دل و جان بگذشتم و اشارت است بہ بازگشت در شمار ذکر
و فقہ بعد دفعہ و منہما دایم دل من پیش تو حاضر باشد و چشم من بر رخ خوب تو ناظر باشد و در مذہب ماسک جلی
و صریح و اگر سویی و اگر خطرہ خاطر باشد اشارت است بہ دوام یاد داشت و منہما دانی چہ بود سہل کشیدہ کار
و در مشرباہل دل وجود عبادات و تحصیل عدم بدان بسی مانع و در تقی خواطر و در سہجات و عدم ضیبت
را گویند یعنی نیان ماسوی و وجود عدم ملکہ غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و ہمت نشاندن
ہمہ چیز است از دل - و منہما خوش آنکہ با نور وضو نگین است و زیرا کہ طہارت از حصول دین است و
تویر دل و نفی خواطر خواہی و قوی در یقین و حصول نیست و در جمع خاطر و تویر دل و از الہ خطرات تجدید

طهارت قائمه ياد دارد و منها تحصيل عدم اگرذاتی کردن + باید نظر اهل قمار استن + این و اعضا را در طای
به این + در حکمت اهل دل تنوای دیدن + یعنی نظر قبول این طائفه کیمیای عجیب است در تحصيل عدم و ازاله
خطرات پریشان و منها انانکه را و ناس بهی رستند با نجه انوار قدم پیوستند + فیض قدس از همت ایشان بجز
در و از فیض قدس ایشان هستند یعنی توجیه بار و احطیه مشتایح در تنذیب روح و سر تفع بلوغ دارد و منها
آن ذات که از قید هست بیرون است + از حیطه اسما و صفات بیرون است + هر مرتبه از ذات نشانی دارد + هر چند
از تعین بجهت بیرون است و منها هر مد که شد نظر آن یا عجیب + ظاهر شده از صورتش آثار عجیب + در روح
دل اثر ثبت کنی صورت او + پیدا شود از روح دل اسرار عجیب + و منها قومی بکتابت احرف موصوف +
جمع بلا و ات اسما معروف + شخصی که ازین قوم قدم پیش نهاد + گشت است باین صورت ذهنی مشغوف
+ درین سر رباعی اشارت کرده شد تحقیق توجیه بوجه خاص که حضرت خواجه نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند
و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در مد که آدمی تمثیل شوند مانند مثل تجلی صورتی در تمثیل
و هر چیز را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی
تزو یک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها اس
دوست توانی دیده و بینائی من + شنوائی و دانائی و گویائی من + عشقم تو دهم تو دل غمیده من + اندر
دل غمیده شکبائی من + اشارت است به وحدت حق تعالی و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی
خیر خلقه محمد و آل و صحبه اجمعین - مکتوب است و سوم در شرح ابیات - الحمد لله و سلام علی عباده
الذین صطفی اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادر محمد امین اگر مره الله شهاده باعث
آن شد که بعض معارف غامضه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود و حال شوق ایشان
تقاضای آن میکنند که زیر هر بیتی اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که در آن مودع است شعر
الاطال شوق الابرار الی لقای + وانی لاشته شوقا الیهم منهم + من ندانم با ده ام یا با ده ر پمانه ام +
عاشق شوریده ام یا عاشق با جانا نه ام + درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه تحلیه
که سالک درین مقام تفرقه نمی کند در میان وجودات خاصه که با هیات معبر میشود در میان وجود مطلق که
ظاهر شده است در وجودات خاصه و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصه و ظاهر وجود توحیدی را عاشق گوید و دیگر

مستوق و سوم را عشق **س** قبلا یحیرتم جان گویمت با جان جان **و** اصطلاح شوق بسیارست و من
دیوانه ام **و** درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت از وجودات خاصه است و جان جان
عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات خاصه **س** شوق موسی در ظهور او را بطور او را **و** در نهاد
شمع آتش میزند پروانه ام **و** اشاره است بانکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و شخص ظهور او میشود
در صورت خاصه که مقتضی استعداد اوست لایکون التجلی الالبقر استعداد التجلی له و آتش زدن عبارت از فلق و
بقیقرری دادن است **س** با جمال ذاتش حسن و گدازد کار شد **و** چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام **و** درین
بیت اشارت است بحکمت ظهور احوال بهت که اتمام بعض مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی چشم
مستوق که در غایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و بچنان زلف و شانه **س** میل هر عنصر بود
سوی مقر صلیش **و** جذبه اصل است هر شورش ستانه ام **و** اشارت است بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل
حضرت وجود است در ظاهر تنقیده بجانب طلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود **س** غافل از خود ماند از صورت
چو پر شد آینه **و** تا ترا بشناختم جان از خود بیگانم **و** اشارت است باستغراق در اتصال یعنی سرور و روح در کار خود بید
باشد و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و بصورت مثل **س**
ای امین برستم نام تجده و تمت است **و** درازل پیش از زمان تعمیر شد بنحانه ام **و** اشارت است بانکه محبت ذاتیه
قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که اصل او توجه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان است و بنحانه
اشارت بجلو مراتب طلاق است و احدی نشد او را و آخر او ظاهر او باطن مکتوب است و چهارم
در منظومات **س** فراغت یا قناعت و عمره **و** چو احرام سرکونی تو بستم **و** چو دیدم روی زیبای تو جانا **و**
تر تشویش وجود خویش رستم **و** یاساقی بده جام شرابی **و** که نمود صبحی استم **و** ایضا محبت نام جوش
طبع و میل نفس اگر باشد **و** سربل محبت در دو عالم گدازد **و** زنازک طبع غیر از خود نمایمانی آید **و**
درخت بیدار دیدیم دامن بے ثمر باشد **و** بو سعت مشربان رنگ تعلق در نیگیر **و** اگر نقشی زنی بر روی
دریا بے اثر باشد **و** صفائی طبع منجواهی از صحبت دامن اندر کش **و** که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد **و**
ایضا مزاج صاف طبع از بنجر غربت نمیارد **و** مکدر گردد آب صاف چون کجا وطن گیرد **و**

صفا با خبث باطن تیرگای جمیع میگردد و بر دوا و دوا چون در نوشید تا شاکن و در هر زه گردی
مانع نور دل است ای هوشمند و میل تا نشت یکجا باطنش صافی نشد و دوا و دوا من بر جمیع اضداد تو
مینازم و نمک ریز دل مجروح من هستی و مرا هم بهم و جهان و جهان فدای وضع شوخ شهر آشوبت و قیامت
مینمای و دم عیسی و مرا هم بهم و درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن جمیع است در قلق قلب و انس روح
در یک حالت و تادی از آن یک و التذاذ از آن دیگر بیکدفعه و تویی اول تویی آخر تویی ظاهر تویی باطن و
تویی مقصود اهل دل تویی مشتاق بهدم هم و در یک منبع در نیچ مختلف فواره میجوشد و مزاج حرص قارون
زهر بار بهیم ادم هم هم و بخاری از زمین خیزد و باد و آینه و گوی باران ریزان است گاهی برف و شبنم هم و
درین سه بیت اشارت است با ضحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
سبب امتیاز و سیاهل که کداهی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دای که عالم پای کوب از دست عشقت
گشت و آدم هم و درین بیت اشارت است بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اجرام
خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و بآنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است مکتوب است
و چرخ شرح غریکه بر نصین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند و نخستین باده کاندراجام کردند و
مزاجش عکس آن گلغام کردند و هویدا شد در امکان صورت حق و بان صورت جهان را رام کردند و معنی بایست
تفصیلی از آن روی و مکارم را با اتمام کردند و شراب وحدت از خنجر غیب و مزاج ازل در کام کردند
چو غلطیدم ز سستیها بهر سو و حریفان هستی از من دامن کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود و با مشهود خاص
و عام کردند و پس آنکه موج دریا باز گردید و با تمام قوا اکرام کردند و امین رنر و دقیقه با تو گویم و بخود آغاز
و نیز انجام کردند و غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمة و تعیین مراد و از باده و جام و
استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او یا فاضله صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض و اجبی که عبارت از تجلی اعظم است
با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح صاحب فتوحات و درین نظم مد دل یا وضع از مستی چشم ساقی کرده شد
گفته آمد که مخرج بان باده کرده شده است عکس روی آن یار گلغام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه نبی آدم ظاهر
شده و اتمام خواص نوعیه و استیفاء احکام لطایف ایشان بان متحقق شده بواسطه احجاریت و افسرد

کمال است که وجود ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوهریه است و فی الحقیقت بعثت لایم مکارم الاخلاق
و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد کالات و جوهریه نواخته اند و در تمام
دنیا از ایشان آنگاه که استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاهب پدید آمدند و اعلام ارشاد بر افرشته شد و سبب
هدایت جماعات بنی آدم گشت و تحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان
حقیقت مجروره بوجهی از وجوه ملتفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با جساد
و چه مفارقة از آنها و معاد این نفوس اضحلال است در تجلی اعظم و مشمول شدن بقبض آن بوجهی که انوار
ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم میسر آید و معاد نفوس کامله است

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب و الانوار
منظر کمالات خفی و جلی مرشدنا شاه عبداللہ المشہر بشاہ غلام علی
قدس سرہ کہ بخت شاه ابوسعید صاحب حمہ اللہ تعالیٰ نوشتہ
شدہ است درین کتاب اضافہ کرده میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادہ عالی نسب والا صاحب حضرت شاه ابوسعید صاحب سلک سلک ربکم
السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبنو لا این فقیر را مرض خارش و ضعف و شدت تنفس مستولی گردیده که طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوه اینکه درد در کمر از چندی ظاهر شدہ کہ نماز بر اقعار خواندن ہم محال
حضرت شاه رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین بہر دو شخص بر سبیل بدلیتہ پیش شما بالضرور باشند
پس در نیوقت کہ اشتداد امراض بجدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در سستہ ضروری آمدہ
در نیوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلد تر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمار واری الہی نماند خود گرفتہ آمد آمدن ایشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر و طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکرده اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

و افسوس که شما انقدر تاخیر نمایانده خوبان درین معالجه تاخیر میکنند می بینیم که منصب آخر مقامات این
 خاندان عالیشان بشما متعلق و وابسته شد و پیشتر از آن در بیماری سابق دیده بودم که شما بر چارپایه
 نداشتید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توهمات غریبه و عجیبه کسی نیست بجز درین
 این خطا خود را جبریده روانه این صوب نمایند و بر خود را احمد سعید را بجای خود اینجا بگذارند و بدعای حسن خاتمه
 و درود و استغفار و ختم کلمه طیب و قرآن مجید و ختم پیران کبار و تقای جان نثار و اتباع حبیب مصطفی مد و فرمایند
 والسلام مکتوب دوم بسم الله الرحمن الرحیم بحباب صاحبزاده علی نسبت لایت حسب حضرت شاه
 ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جعلها الله للمتقین اما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون
 واضح مینماید که مکرر رقیبه های فقیر برائے طلب شما فرستاده شد معلوم نیست که تجدست میرسد یا در راه
 تلف می شود احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن مانده هجوم امراض و نادر الرحیل و در اول ذی قعد
 بجز دیدن شما هیچ آرزوی نیست بلکه از غیب لقایم شود که ابوسعید را باید طلبید در روح مبارک حضرت
 مجد در رضی الله تعالی عنه بر این باعث است و دیده ام که شما بر این راست خود نشانده ام و منصبی که
 آثار آن عنقریب عائد بشما میشود مفوض نموده خانقاه شمار مبارک با دجله تر بیانید و توکلا علی الله اینجا
 آمده به نشینید اگر الله تعالی مرایا مزید بصدقه پیران کبار در رضی الله تعالی عنهم از توجبه و همت قاصر نیستم
 هر چه فتوح از غیب رسد صرف مایحتاج خود و وابسته های خود نمایند و آنچه باقی مانده بر فقر تقسیم کنند عمل اهل
 خانقاه و اکثر مردمان شهر شمار اینخواهند مثل احمد یار و ابراهیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد
 جمیع مردمان شهر بارها میگویند که میان ابوسعید لائق اند که در اینجا نشینند و حضرت شاه عبدالعزیز صاحب
 و اکثر اعزّه شهر بر اخلاق حسنه و مسکن و شکست و حفظ و مشغولی و پروباری شما نظر کرده مجوز طلبیدن شما
 بلا شرکت غیر میشوند بهر صورت مازم اینجا شوند و چوپال یا در کارهای بیابان اجاره که اهل اینجا داده خواهند
 اجتماع اهل خانقاه بر این شد ایشا از اینجای شما را باید طلبید و مرا تیر الهام کردند که قابلیت این کار فقط در
 شماست بعد استخار ایبایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و در واج طریق شریفه فرمایند و تدبیر
 معاش را حواله بکنید حسبنا الله و نعم الوکیل و عده الهی کافی است بگذار و بیاسا وقت ما آخر رسید چند
 انفاس باقی مانده را به بنید و فیضها بر دارید شاید این آرزو بوقوع آید بهیست مرگ آرزو کنم چو شو

و بنظر می آید که آن مقام
 شایسته شود و اهل آن
 منصب نیست بعد از آن
 قدیم زبان خوش از آن
 پیشوای سالکان فقه و طهارت
 حضرت ابوسعید صاحب
 شاه صاحب قدس م
 بخدمت قبل امام و فایده
 الامام و فی مصنف و اهل
 السامی شده است و آن
 قیومیت است

سید زین العابدین
 حسین

مهربان من یعنی بر بخت خویش مرا اعتماد نیست به جناب حضرتین در وقت انتقال حضرت مجد و رضی الله
 تعالی عنه حاضر بودند و من و مردمان میگویند که ازین هر شخص یکو امتیاز کنید تا بعد شایع واقع شود اگر چه کما قد
 وصیت نامه مهر فقیر بگوایم بهتر است میان صاحب و دیگر اعزّه نام شمار اولی و ایق نوشته ام بالفعل
 شمار ترجم دوم و بر خور و احمد سعید را اینجا گذاشته بجز در رسیدن رقیمه همه را جواب داده و زوایا بیا نید قبر ما
 در صحن همین مکان خواهد شد و تبرکات برایین برگزیده ضیق و مردمان و البته شما هر وقتیکه خواهند آمد در
 دو حویلی باشند و شما اینجا بماند و انحرافات خانقاه همه بر طور شماست بهر طور که مناسب دانید
 و بر داری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و لقای جان افرا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرماید
 زیاده و السلام - مکتوب سوم بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
 علیه ام ربانی حضرت مجد و الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه از ان کیفیات و حالات و انوار
 و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چه اصناف نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا
 اگر لازم باطن نشود و ازین طریقه چه فائده و سریر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود در سریر لطیفه قلبی که
 مراقبه احدیت صرفه باز مراقبه نیست مینماید بخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزو با و خیره دست میداد
 و در سریر لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت ممول است و استهلاک و اضمحلال و قنای انا و غیره حاصل
 میشود و در سریر لطائف عالم خلق سوای غصه خاک فیض بر عناصرت می آید و مناسبی تجلیات سعی الباطن
 و ملا اعلی علیه السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات شش نیز نگینها و لطافت نسبت باطن
 فرموده اند و در حقائق سیده و سحت انوار و بداهت آنچه نظری است و زیارت حضرت انبیا علیهم السلام
 و اذواق محبت ذاتیه ثابت است عتیار کرخواه میشد بکه باشد نه سلطان خریدار برنده ایست
 نه وزیر برترنده زنده ایست به اینچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارک و الا
 غمی و خودی کسب کرده است فویل در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است و الا طریقه
 بدنام و ازین کس مشتای را عاری لاحق عجب مردمان اند طریقه بدنام نمایند و خود را بر سر سبک نه برانیم نشد
 سبحانه الی رضا و شتیاق تقارر امین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید
 صاحب سلمه الله تعالی و جلیلهم جلالا شاع طریقه با نی مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان و دیگر نیز

بسمان صاحب بنی
 حضرت مولوی شاکر الدین
 مولوی شاه علی نقار
 مولوی شاه عبدالغفور
 در جبهه فضا
 قدس سر
 او بر دلا و علم
 حضرت مولوی شاکر الدین
 از صاحب یک در دارین
 یک بار از در سینه از یاد
 و شینت سورت و شکر
 شیخ السطری فخر الدین
 علامه الفی حضرت
 علامه الرحمن فواجه
 محمد سعید و حضرت فواجه
 حمزه الوثقی فواجه
 محمد معصوم فواجه
 تقاسم انبیا فواجه
 مولوی رضی الله

الله تعالی توفیق استقامت و اتباع سنت و محبت مشایخ و ترک و انزوا و یاس از خلق امید از خدا سبحانه و تعالی
 اینهارا و جمیع دوستان مرا و من افتاده خاک پر عمر بر باد داده و این حالات عطا فرماید بهر از انفعال نویسم
 زیرا که مرشدان در تحریر اجازت نامه همدرد و لفظ مینویسند پس میگویم دست ایشان که بهتر از دست من است
 دست من است بیعت بخدمت اینها که اقوی در پیروی سعادت و نجات است بیعت من است الله تعالی
 مبارک فرماید بشرطیکه از اهل دنیا اعراض نمایند و پاشگسته بر در حق بصدق و عده کریم مطلق جل سلطان
 نشینند و ایشانند ارکان طریق من و حاصل توجبات سالهای من اللهم وقفنی و ایاهم لمضایک و مضایک
 حبیبک صلی الله علیه وسلم و اجعل آخرت اخیر من الاولی آمین آمین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفين و سیر الطالبيين
 شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی من سئلوا و الله اجمعین
 اما بعد خانه های فقیر و یران شدند و شهرهایش بے بنیاد و فقرا حلت کردند و گدشتند و متبشهان
 و مترسمان بسیار شدند تا آنکه مشغولند ب غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل
 و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و القادح و اوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین
 و امر و اهل قلم و اهل حرام که دل را میبازند و چون شهادت بچو کسان مقبول نیست اقتدارشان و
 کلاهگیر خلق از ایشان چگونگی و ایا شد قلند خواستم که کتابی نویسم در علم سالکان و فقر و عارفان تا آنکه
 عزتم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبيين و سیر العارفين نامش نهادم
 و سوال میکنم از خدا که توفیق آتایش و بد چنانکه بشر و عیش داد و ما انظر الا من عند الله و بهوست

کل شیء قدیر بالله الجاهل بسیرة بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندمه مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی
 خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میسر و پس نزدیکی او بدون دوری خلق
 صورت نه بنده و تعالی شانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
 راست نیاید سیرة شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیر اش فانی و صفات حمیده اش
 باقی چه یکیکه چیزی از صفات بشریه و ریاضت و امریکه و دیگر بر ابران دلالت کند و راه نماید بر و ظاهر
 نشده صلاحیت شیخ ندارد و او خود محتاج به شیعی و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد و کذا قال
 الشيخ ابو الغيث البیہقی رحمه الله علیه سیرة هر که صوف و حیه پوشید لقمه چرب و لذیذ نم خورد و با سلاطین
 و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه انجمن است در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت در زیده باشد و هتش
 ادا نکرده سیرة فقیر را مخاطبت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد و روایت
 از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوا می ندارد
 و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود
 روایت است از ابوالحسن نوری رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکو کار شود همچنان
 نیکو کار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطلان و گمراه و نزدیک است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم الصحبة تؤثر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است
 اهل عالم را سیرة سالک باید که بذكر مشغول باشد تا آنکه هر مومنی از مومنهایی بدنش زبانی باشد
 سیرة اصل در اقامه سلوک و ریاضت نفس ثمره ارادت انیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء
 و سلاطین و هوا و نفس و دار سیرة مرید بقدی باید که از تمامی فضول بچو فضول نظر فضول کلام و طعام جمیع
 صفایر و کباب را بجناب کند سیرة روایت است از ابوبکر شبلی رحمه الله علیه که گفت مرید را خصوصاً مولا باید که نصیر
 حاجت کلام نکند سیرة هر گاه مرید از خلوة و عزت بیرون آید سر خود بر قدم شیخ نه بطریق شکر و مست و آنچه بعض فقها گفته
 که زین فعل کافر میشود اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تجت است نه عبادت زیرا که شیخ مگر ای مرید نیست سیرة اصل
 و طریق فقیر بر بنیر کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه و سلم حب الی نیا را ش کل خطیئة
 و فتنه و بلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذكر مشغول شود

و نشستن میان خلق نه پسند و سوامی مراقبه و آن نظر کردن است در خبیات بصفا یقین بچو عالم ملکوت
و بعض گفته اند مراقبه مراعات سیرت برای ملاحظه غیب بهر لحظه و محفظه سیرت خلوت ترک و ادون اختلاط مردم است
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن است از تمام اذکار سوا از ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بذكر و مدت آن چهل روز است بقول رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین حبیباً کاف
ظهورت نیایم الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزالت و ورشدن است از اهل زمانه تبرک طبع و از اماره نفس
و شهواتش بلزوم بهر چیز گاری سیرة صحبت افتاد اهل دنیا قلبت من راسمیل نه لغو و بالله مناد چون قلب مومن میر
سنگ و کلوخ گرد پس هر چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که به حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را می طلبد پس بداند
او نزدیک و مرد دوست و دزدی است از دزدان دنیا سیرة روایت است از ابو یزید بسطامی رحمه الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون نه سب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطع الطريق و دزدان دین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پدیدند دنیا دار گشت گفت آنکه زیاده از قوت شبار و سوار
طلبه که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه بر کسی که زیاده بر قوت روز و شبی دارد صدقه
قطر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است قلب سلیم قلب متعصب
و قلب شهید قلب سلیم آنست که بر معرفت خدا چیزی در آن نباشد قلب متعصب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل
باز گردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا با حوال
مرید باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمایی کرده باشد و آنکه نه انجمن است گمراه است و گمراه کننده
سیرة مرید را ترید که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا داری است پس ذره از آن بچو قطره خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مثل شیخ طریقت گفته اند که صحبت تو نگران فقیر را هم
قاتل است که او را دای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان بهر سیر
چه محبت دنیا در دلها می مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة روایت

از ذوالنون مصری رحمه الله علیه که گفت هر که شب بخفت و در دلش غل یا غش ست یا یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقر اخذ کرده شود بعضی محققان گفته اند غش در مذہب شان این است که برادر مسلمان
خود را بنامش یاد کند سیرۃ بدان اسی طالب که هر گاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت
دل داده و اسیر طغف مردم دنیا شده پس بروست گریستن بر نفس خودش زیر که فقر کناره گرفتار است
از حب دنیا - سیرۃ فقیر را در تمام مذاهب احتلاط اهل دنیا و آمدن بر ملک و سلاطین حلال نیست چنانکه
فرمود علی ابن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقری است که بر دل سیر آید و نیکوترین امیری است که بر
و فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود و اهل ابن عبد الله تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفا و شفقتش نگرود و آخر بکرت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سهیل بخانه خود آمد و سه سال عزت
اختیار کرد سیرۃ هر که همیشه بدنیاش مشغول باشد همیشه از حق سبحانه و تعالی دور باشد که شغولی دنیا حجابی است
عظیم و راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است تعالی و تقدس سیرۃ قدم اول در راه سالکان و عارفان
بریدن علائق است بالکلیه چنانکه فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم طَالِبُ الدُّنْيَا كَالْكَلْبِ الْيَبْسِ
لَلنَّوَسِ و انرا اکثر اهل سلوک منقول است که هر گاه مہی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمد می پاره
صوف یا کساء پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پایا در سر انداخته متاجرة بحق سبحانه کردی دنیی الحال متجارب
شدی و بدانکه زنجیر یا رس در گردن یا در پا انداختن سخن است و سنت داود است علی بنیاد و علی الصلوۃ
و السلام که مراد از ان - بوسی غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب است دیگر نیست و میراث
انچه روایت است از بعضی تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه که بر پشت شان اثر تازیانه
باست پیش عبد الله بن عمره رفتم و گفتم که امیر المؤمنین را دیدم که بر پشت شان اثر تازیانه باست گفت
سبحان الله کدام است که امیر المؤمنین را تازیانه زند او را هر روزی خلوتی است که در آن خلوت محاسبه
نفس میکند و شب جمعه و روزه برواشته نفس خود را میزند و میگوید که چنان کردی و چنین کردی - و اسجد شد
علی الاتقاسم و علی رسول الصلوۃ والسلام

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۷	مکتوب هشتم ایضا	۱	باب اول از کتاب کلمات طیبات مشتمل است
۸	مکتوب نهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بمرام خود فائز گردد	۲	فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین
۹	مکتوب دهم ایضا	۳	مکتوب اول از مکاتیب حضرت غوث الثقلین و ثمره آن ذکر
۱۰	مکتوب دوازدهم در بیان اینکه چه طور سلوک نماید که بمرام خود فائز گردد	۴	آیات قرآنی که مناسب این معنی وارد گردیده
۱۱	مکتوب سیزدهم ایضا	۵	مکتوب دوم در امر تیرسید از روز قیامت و محاسبه آن
۱۲	مکتوب چهاردهم ایضا	۶	و ثمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۳	مکتوب پانزدهم در بیان اموریکه سالک را از ان اجتناب کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی	۷	مکتوب سوم در امتناع از تفاضل و معذرت شدن بچهار
۱۴	فصل دوم در مکاتیب حضرت سر صاحب شهید رح	۸	دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۵	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف	۹	مکتوب چهارم در بیان نوانیت قلب ثمره آن که از اشاره
۱۶	مکتوب دوم در دفعه اعتراض که احوال متوسلان	۱۰	کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۷	طریقه احمدیه موافق دعوی او شان نیست	۱۱	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از بایست هر روز
۱۸	مکتوب سوم در بیان معنی نقطه نسبت باحطام صوفیه	۱۲	حیات دنیای جاهل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۹	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی	۱۳	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توبه و فکر نمودن
۲۰	مکتوب پنجم در اجوبه شبهاتی که بر کلام حضرت مجدد مینمایند	۱۴	در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی
۲۱	مکتوب ششم در جواب شبهات که بر مقالات حضرت	۱۵	مناسب این معنی
۲۲	مجدد میکنند	۱۶	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان
		۱۷	رسد چه ثمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشاره
		۱۸	بآن مقامات از آنها برآید

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۹	دوازده از قریش خواهند بود	۱۹	مکتوب هفتم در بیان فضل یکی بر دیگری از حضرت مجدد غوث الثقلین
۲۰	مکتوب هشتم در توجیه ملاقات حضرت عائشه از حضرت امیر المومنین علی مرتضی	۲۰	مکتوب هشتم در بیان مکتوف مجد و غر در مسئله حقائق ممکنات
۲۱	مکتوب نهم در بیان سنی قول صوفیه که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند و از کافر فرنگ بدتر است	۲۱	مکتوب نهم در دفع شبهه که فرقه صبر دلی که بپلا و شدیده بتیلا بود و دعا برای دفع آن نکرد و صبر حضرت ابوب علیه السلام که دعا بجست دفع بلا فرمود لازم می آید
۲۲	مکتوب دهم در دفع شبهه که فرقه صبر دلی که بپلا و شدیده بتیلا بود و دعا برای دفع آن نکرد و صبر حضرت ابوب علیه السلام که دعا بجست دفع بلا فرمود لازم می آید	۲۲	مکتوب یازدهم در بیان ذکر هر دو ذکر خفی
۲۳	مکتوب یازدهم در دفع شبهه که فرقه صبر دلی که بپلا و شدیده بتیلا بود و دعا برای دفع آن نکرد و صبر حضرت ابوب علیه السلام که دعا بجست دفع بلا فرمود لازم می آید	۲۳	مکتوب دوازدهم در بیان مسئله سماع
۲۴	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۴	مکتوب سیزدهم در مسئله حیر و اختیار
۲۵	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۵	مکتوب چهاردهم در بیان آئین کفار هند
۲۶	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۶	مکتوب پانزدهم در بیان رفع سبابه
۲۷	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۷	مکتوب شانزدهم در بیان عمل با محدثین و انتقال از مذاهبی بذهبی
۲۸	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۸	مکتوب هفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معاویه بن ابی سفیان
۲۹	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۲۹	مکتوب هفتم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق صحابه و اهل بیت رضی الله عنهم
۳۰	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۰	مکتوب نوزدهم در بیان خلفاء که موافق حدیث شریف این
۳۱	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۱	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۲	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۲	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۳	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۳	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۴	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۴	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۵	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۵	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۶	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۶	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۷	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۷	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۸	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۸	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۳۹	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۳۹	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۰	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۰	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۱	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۱	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۲	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۲	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۳	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۳	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۴	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۴	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۵	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۵	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۶	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۶	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۷	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۷	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۸	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۸	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۴۹	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۴۹	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع
۵۰	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع	۵۰	مکتوب بیستم در بیان مسئله سماع

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۵۱	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه		اشغال طریقت
۵۲	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میر اسد الله	۴۸	مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۳	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر	۵۰	مکتوب سی و چهارم مشتمل بر اجازت سوره لایلاف
۵۴	مکتوب پنجاه و دوم مشتمل بر احوال سفر خود		برای رفع اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب پنجاه و سوم در سفارش حضرت میر سلیمان	۵۱	مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۵۶	مکتوب پنجاه و چهارم مشتمل بر احوال سفر خود		و دعا حزب البحر
۵۷	مکتوب پنجاه و پنجم در تعزیت میر سلیمان	۵۲	مکتوب سی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۸	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع ضنف جسمانی و سفر		مکتوب سی و هفتم مشتمل بر نصائح
	و وطن اصلی		مکتوب سی و هشتم
۵۹	مکتوب پنجاه و هفتم در تعزیت میر محمد کمال خانصاحب		مکتوب سی و نهم
۶۰	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند		مکتوب چهل و یکم در اجازت حزب البحر
۶۱	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلا		مکتوب چهل و یکم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز
	را روی رجوع بطریق دیگر است		مکتوب چهل و دوم در بیان استفسار حالات اسف
۶۲	مکتوب شصت در سفارش		مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز
۶۳	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف	۶۴	مکتوب چهل و سوم در سفارش هنر بر علیخان
۶۴	قال زدن در حدیث شریف نیامد مگر مضمون نهم		مکتوب چهل و چهارم در سفارش طاهر علی خان
۶۵	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار بجا		مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله
	و تدبیر باید کرد		مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف
۶۶	مکتوب شصت و سوم در سفارش میر محمد حسین صاحب		صحیح و شام و تعزیت مولوی غلام یحیی
۶۷	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه		مکتوب چهل و هفتم در بعضی احوال میان عزیز الله
۶۸	مکتوب شصت و پنجم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز		مکتوب چهل و هشتم در سفارش میر بهجو

مضمون	صفحه	مضمون	صفحه
مکتوب شصت و هشتم	۵۸	مکتوب هشتاد و چهارم	۴۸
مکتوب شصت و هفتم در هدایات	۵۷	مکتوب هشتاد و پنجم در راضی شدن مفرج	۴۷
مکتوب شصت و هشتم در هدایات	۵۶	مکتوب هشتاد و ششم	۴۶
مکتوب شصت و نهم	۵۵	مکتوب هشتاد و هفتم	۴۵
مکتوب هفتاد و در بیان صلح نوابجات بانجی خان	۴۰	مکتوب هشتاد و هشتم در استخبار نماز جازه والده	۴۰
مکتوب هفتاد و یکم در بیان شاه ابدلی یعنی احمد شاه	۴۱	قاضی ثناء الله صاحب	۴۱
مکتوب هفتاد و دوم در بیان بعض مضامین توحید	۴۲	مکتوب هشتاد و نهم مثل بر خصلت و درون سوگو نعلیم الله	۴۲
مکتوب هفتاد و سوم در اجازت دادن بداخل نمودن	۴۳	بطرف وطن عبارت بر حاشیه رساله سوگو غلام محیی الله	۴۳
حافظ سرور خان در طریقه	۴۴	انفوغات حضرت الیسان	۴۴
مکتوب هفتاد و چهارم در بیان هجوم قوم و هیله بر	۴۵	صاحب دو صایانه آنحضرت	۴۵
بیعت طریقت	۴۶	وصیت نامه آنحضرت	۴۶
مکتوب هفتاد و پنجم در آخریت	۴۷	ذکر شهادت آنحضرت	۴۷
مکتوب هفتاد و ششم در تعزیت مسماة لطف النساء	۴۸	فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی	۴۸
مکتوب هفتاد و هفتم بر سه هدایت و نصیحت	۴۹	مکتوب اول در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق	۴۹
مکتوب الهیه	۵۰	و توحید و جودی و شهودی و مسلک جبر و قدر	۵۰
مکتوب هفتاد و هشتم	۵۱	مکتوب دوم در تحقیق مقامات مجددیه	۵۱
مکتوب هفتاد و نهم در بیان پسند آمدن مولفات	۵۲	مکتوب سوم در تحقیق محل اشکال وارده بر بعض	۵۲
قاضی ثناء الله صاحب	۵۳	مقام طریق و بیان جذب و سلوک	۵۳
مکتوب هشتاد و نهم مثل بر احوال احمد الله	۵۴	مکتوب چهارم در بیان علم حضوری و حصولی	۵۴
مکتوب هشتاد و یکم در تعزیت والده قاضی ثناء الله	۵۵	مکتوب پنجم در بیان وحدت و جودی	۵۵
صاحب	۵۶	مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقت و حقیقت	۵۶
مکتوب هشتاد و دوم مثل بر نصائح و هدایت	۵۷	مکتوب هفتم در تحقیق معنی قیومیت و معنی عشق محبت	۵۷
مکتوب هشتاد و سوم	۵۸	مکتوب هشتم در بیان این معنی که لعن کردن بر یزید	۵۸
جایزست یا نه	۵۹		

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۳	مکتوب پانزدهم	۱۵۳	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۵۴	مکتوب شانزدهم	۱۵۴	وصیت نامه آنحضرت
۱۵۵	مکتوب هفدهم	۱۵۵	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب
۱۵۶	مکتوب هیجدهم	۱۵۶	الدهلوی رحمه
۱۵۷	مکتوب نوزدهم	۱۵۷	مکتوب اول بنام مرزا صاحب م
۱۵۸	مکتوب بیستم در تحقیق وحدت وجود و شهود و جمع	۱۵۸	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب م
۱۵۹	مکتوب بیست و یکم در شرح بعضی اشعار آنحضرت	۱۵۹	مکتوب سوم بنام مرزا صاحب م
۱۶۰	مکتوب بیست و دو در شرح رباعیات آنحضرت	۱۶۰	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب م
۱۶۱	مکتوب بیست و سه در شرح ابیات	۱۶۱	مکتوب پنجم بنام خواجه محمد امین در تحقیق محل ازلیت آنحضرت
۱۶۲	مکتوب بیست و چهار در منظومات	۱۶۲	و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت
۱۶۳	مکتوب بیست و پنجم در شرح غزلی که بر تفسیر بیت اول	۱۶۳	مکتوب ششم بنام خواجه محمد امین در جواب بعضی سائل
۱۶۴	غزل عراقی علیه الرحمة انشا کردند	۱۶۴	مکتوب هفتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات مکتوب
۱۶۵	از بعضی مکاتیب شاه غلام علی صاحب رح	۱۶۵	حضرت محمد در
۱۶۶	باب دوم در ترجمه اسرار العارفین	۱۶۶	مکتوب هشتم بنام خواجه محمد امین در کشف اسرار تفضیل
۱۶۷	فیض اکتاب امی کلمات طلیات از مکتوبات حضرت	۱۶۷	نبوت برو لایت
۱۶۸	بیران پیر و منظومات و مکتوبات حضرت سیرا منظره حاجاج	۱۶۸	مکتوب نهم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی
۱۶۹	مشهد و حضرت قاسمی شاد الله بانی بنی و حضرت شاه	۱۶۹	بواسطه ملائکه
۱۷۰	غلام علی شاه رح و حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی رح	۱۷۰	مکتوب دهم در تحقیق بعضی اشعار حضرت مولانا مرحوم
۱۷۱	اسرار رح مد ترجمه بیان اسرار العارفین بحسب تفسیر و تفسیر	۱۷۱	علیه الرحمة
۱۷۲	تفسیر صان پاکیزه بمطیع محبتانی مری با تمام مکتوبات	۱۷۲	مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب امام بخاری علیه الرحمة
۱۷۳	مکتوب دوازدهم در بیان دلیل و اضمحلال فقره حاجیه	۱۷۳	مکتوب سیزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۷۴	مکتوب چهاردهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۴	صاحب رح
۱۷۵	مکتوب پانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۵	مکتوب شانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۷۶	مکتوب بیستم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۶	مکتوب بیست و یکم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۷۷	مکتوب بیست و دو بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۷	مکتوب بیست و سه بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۷۸	مکتوب بیست و سه بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۸	مکتوب بیست و چهار بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۷۹	مکتوب بیست و چهار بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۷۹	مکتوب بیست و پنج بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۰	مکتوب بیست و پنج بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۰	مکتوب بیست و شش بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۱	مکتوب بیست و شش بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۱	مکتوب بیست و هفتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۲	مکتوب بیست و هفتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۲	مکتوب بیست و هشتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۳	مکتوب بیست و هشتم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۳	مکتوب بیست و نهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۴	مکتوب بیست و نهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۴	مکتوب بیست و دهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۵	مکتوب بیست و دهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۵	مکتوب بیست و یازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۶	مکتوب بیست و یازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۶	مکتوب بیست و دوازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۷	مکتوب بیست و دوازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۷	مکتوب بیست و سیزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۸	مکتوب بیست و سیزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۸	مکتوب بیست و چهاردهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۸۹	مکتوب بیست و چهاردهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۸۹	مکتوب بیست و پانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۰	مکتوب بیست و پانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۰	مکتوب بیست و شانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۱	مکتوب بیست و شانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۱	مکتوب بیست و هجدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۲	مکتوب بیست و هجدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۲	مکتوب بیست و نهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۳	مکتوب بیست و نهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۳	مکتوب بیست و دهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۴	مکتوب بیست و دهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۴	مکتوب بیست و یازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۵	مکتوب بیست و یازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۵	مکتوب بیست و دوازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۶	مکتوب بیست و دوازدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۶	مکتوب بیست و سیزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۷	مکتوب بیست و سیزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۷	مکتوب بیست و چهاردهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۸	مکتوب بیست و چهاردهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۸	مکتوب بیست و پانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۱۹۹	مکتوب بیست و پانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۱۹۹	مکتوب بیست و شانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات
۲۰۰	مکتوب بیست و شانزدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات	۲۰۰	مکتوب بیست و هجدهم بنام خواجه محمد امین در دفع شبهات